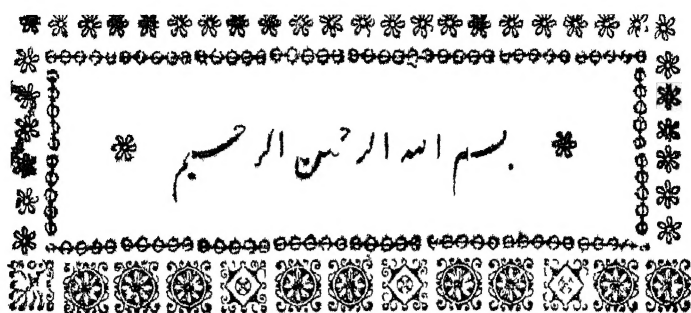


کتابخانہ تصنیف کار سید عالمی حیات آباد کوئٹہ

_____	نمبر داخلہ
_____	تاریخ درج شدہ
_____	نام کتاب
_____	فصل کتاب
_____	نمبر کتاب در فن کوئٹہ
Call No.	
Author.	
Title.	
.....	





الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
عباده الصالحين * ونشروا بجهل بعض عبدا انه المجاهد ين *
واوضحه ولو على لسان بعض عباده المنيبين * ولقنه حججه ابطالا
لتمويهات الباطليين * فخصه بهذه العناية من بين الطالبين *
وقضاه بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والصلوة على رسوله
سيد المرسلين * شفيع المذنبين * وسيلتنا في الدنيا والدين *
والله المهمل بين الهادين * وصحبه المهمل بين الراشدين * وتابعيهم
وتابعهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراشدين * الى يوم الدين *
اما بعد في كويد هذه اميد واربر حمت پروردگار محم وجيه او الفضل
المبشر ابو باللقب المورخ بيد اربخت الصل يقى الحنفى
القادري المل رس فى المرسمة الكسكية شفر الله له ولوالديه

وَأَحَقُّ إِلَيْهِمَا وَالِيَهُ آيُنَ الْمَوْلَوِي مَوْلَى بَخْشِ أَبْقَاهُ رَبُّ الْعَرْشِ
 که درین زمان فتنه تو امان اکثر مسلمانان بنگاله و هندوستان
 بر چند گروه متفرق شده اند و اقتراف ایشان در امور دین
 بسبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه ثوبت به جنگ و جدال
 رسیده است * گروه اول از قوم جهال و عوام اند که رسوم آبا می
 خود را حتی می انگارند بلکه عن دین می بندارند و هیچ وجه بمواعظ
 و نصائح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که
 پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و در آن زمان علمای دیندار
 بر اینزگار و اولیاء یک گردار بودند پس آنچه به تحقیق ایشان
 حق بود اختیار کردند پس میان نیز پیر و اینها میسیم * و در حقیقت
 اینها سمد اق قول او تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم
 سورۀ بقره است وَإِذْ أَمَلُّوا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ
 مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَارْتُكِبْنَ أَبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ
 یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیر می کنند چیزی را که فرود آورده
 است آن را خدا می تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
 که ما پیر می آن نخواهیم کرد بلکه پیر می خواهیم نمود و چیزی را
 را که پدران خود را بر این چرتیافته ایم * پس الله تعالی در شان

اینهامی فرماید که ایابیردی روش پدران خود را خواهند نمود
 اگر چه پدران آنها بخری را تفهمند و بوجهی را درست نیابند
 فعوذ بالله منهم * لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات
 قاسده در دل ایشان سکن نشده و بمرتبه جهل مرکب نرسیده
 پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند
 کرده دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و
 رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه بعضی را حقیقت
 ایمان و اسلام قرار داده اعتقاد می دارند و باعث آن این است
 که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف
 و کرامت و دلائل فضل و شهادت و مقتدا می انانم و پیشوای
 خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال و الاکرام بودند اگر
 این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود میبایست
 آنها نمی شدند و بفرزندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند *
 چنانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات اسادات
 عادات العبادات * و در حق ایشان نیز نصایح و مواظبت سودمند
 نمی گرده و خاصه در باره ایشان باعث دیگر نیز هست و آن
 این است که اگر عادت قدمای خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیر و تحقیر و توهمین و تفسیق بزرگان ایشان لازم
می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد
و نذر و نیلند که همین وجه میشت و سرمایه حیات ایشان است
بالکلیه سده و دغوا شده لکن از آنها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها
اصرار و سباله می کنند تا آنکه جهال را بر ابقای رسوم مرسومه
و احبای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند
تا منصب پیری و شیخی اینها بر جای خودش برقرار ماند و قو حات
آبائی در باده ایشان نیز جاری و سناری باشد و ازین فرقه کسانی که
چیزی لیاقت و بهره از هنر کتابت می دارند فتاوی طیار کرده
و دستاقل نالیت نموده بر امور بد عیه سیه آبای خود بدلائل مرجوحه
و اقوال ضعیفه استدلال کرده و بتاویلات و لیکه وروایات
شاذه و نادره استنباط نموده رواج می دهند و در واقع این
گروه مصداق قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزوه
بست و پنجم در سوره زخرف مرقوم است بَلْ قَالُوا اِنَّا وَجَدْنَا
اٰبَاءَنَا عَلٰی اٰمَةٍ وَاِنَّا لَمَلٰی اِثَارَهُمْ مُّهْتَدُونَ و نیز در همین رکوع حکایت
اقوال ایشان می فرماید که اِنَّا وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا عَلٰی اٰمَةٍ وَاِنَّا لَمَلٰی اِثَارَهُمْ
و مَقْتَدُونَ قُلْ اُولٰٓئِكَ كُنتُمْ مِمَّا عَلَيْهِ اٰبَاؤُكُمْ قَالُوا اِنَّا بِمَا نَحْنُ

بِهِ كَافِرُونَ ترجمه بلكه می گویند بد رستی که مایا فتم پدران خود را به طریقه
 دیسرتی و ماهر کردارهای آنها را دیا فته گانیم و نیز قول ایشان را وایت
 می نماید که می گویند بد رستی که مایا فته ایم پدران خود را بر کینسی و روشی
 و ماهر بهیای ایشان افتد اکنند گانیم * پس بگو ای پیغمبر که آیا
 متابعت پدران جاهل خودی کنید اگر چه بیادیم راهی را که راست
 تر باشد از طریق پدران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از
 راه و روش شما از کار دادیم و به یحزی که فرستاده شده آید شما کافرانیم *
 بیت * علق را قناید شان بر باد داد * که دو عهد لعنت بر این قناید باد
 * گر چه عفاش سوی بالای پرو * مرغ قناید شس به بستی می برد *
 فعوذ بالله منهم و من عقاید هم * لیکن بعضی از ایشان که
 الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
 است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قایم
 و سقیم اند و قلیل ما هم * گروه صحیوم کسانی اند که آبای
 ایشان جمال و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما
 و شرفا اند و خند و یحزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت
 عبارات خوانی آموخته * بعد * عظمت مکان و رفعت شان ایشان
 دیده و نخست و حقارت احوال آبای خود مشهده کرده آداب علما

و شرفادلباس و هیأت ایشان برگزیده اند و از رسوم بیجه
آبایی و عادات و زیاده های خود بیرون آمده اند * بعد از هوس
تحصیل قضیت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس
پیزی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در
بیان مسائل و رسائل هندی در قصص و حکایات خواند و در زعم
خود لیاقت و عظمت را سم آوده در زمره علماء و فرقه شرفاء داخل
شد و در مجامع شادی اینس ایشان و در محافل دعوت
و عادات جایس ایشان گردیدند و از خرمن آداب و عادات
ایشان خوشه چیدند * بعد با علماء و شرفا و مساوات زدند تا در
قوم خود ریاست و سرواری پیدا کنند و از عزت علماء و شرافت
شرفا بهره اندوزند * آنه از اطمع حصول ریاست و شرافت و عظمت را
پیش کسب اموال و پیری و شنبی را و سیاه تحمیل جاه و جلال
ساختند * و برای دفع عیب آبائی و نقض ذاتی اولاد رسوم و عادات
پیشینگان خود را مطلقاً و عموماً حرام و بدعت قبیح می خوانند و از آنها
تری محض و تجنب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال بد ران
و افعال قدیمان خود سزاواریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از آنها
توبه و انابت کردیم پس سبب عیب و نقض مایان نخواهد بود زیرا که

بمضمون حدیث شریف الثَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
یعنی توبه کننده از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است
ما از ان عیوب پاک و صاف شدیم و عیب پدران به سران
میرایت نمی کنند زیرا به آبای اکثرین سببران با اعمال قبیح و اقوال کفریه
گرفتار بودند و هرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسل که از اولاد آنها
بودند نگردد و از آنجا که ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
نمیت که فرق کنند که کدام رسوم کفریه و کدام بدعت محرمه و کدام
بدعت مکروه و کدام بدعت مباحه و کدام بدعت حسنه و کدام
بدعت واجبه است لهذا هر یک را یک صراط در شرح شریف مذکور
نمیت و هم در میان این اقوام مشهورند پس علی الاطلاق آن همه
افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه
بدعت را سیئه می نامند و عوام را از جمیع افعال مرتبه و اعمال مرسومه
بالکلیه منع می کنند و علی هذا القیاس در مسائل شرعی آنچه در ذهن
و قیاس ایشان خطوری می کند فتوی می دهند و چون مردمان
ایشان را مثل ملأ و شرفانی شمرند و توقیر و تعظیم و اکرام
و تکریم مانند ایشان در حق این نو مسلمانان مرعی نمی داشتند پس
به طمع حصول کمال عزت و هوس تساوی مرتبت غیبت گونی

و عیب چوئی علما شمار و دثار خود میساختند و به توهین علما و تشییع شرفا
 پرداختند و کمال دستاویز اینها درین باب آنست که علما می روزگار
 دنیا دار اند و نوکری نصارا می کنند و حال آنکه حکم نوکری نصارا
 و دیگر کفار مطلقاً حرام نیست بلکه در صورتیکه امانت مسلم یا امانت بر ظلم
 یا حطل در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در
 بیان مسائل مترز قد کور خواهد شد ان شاء الله تعالی و عرض ایشان از
 امانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نومسلمانان
 گزیده و شوند و از ایشان رو تافته باینها رجوع آرند مگر کسانی که
 او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است
 پس ازین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته باز مانده اند اما
 این چنین کسان بسیار اند که اندک و در حقیقت باعث این همه فتنه
 و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس
 است که این نااهلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوٰه در کتاب
 العلم مرقوم است * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و اضع
 العلم عند غیر اهله کمقلید الخنازیر الجواهر واللؤلؤ و الذهب
 یعنی کسی که نااهل را علم بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید
 و زر را به خنزیر پویشاند * و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث ثلثه اند

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقوم است
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقص الا امير او مامورا او مختالا
و در شرح شیخ عبدالحی رح مرقوم است که قص به معنی وعظ
گفتن و پند و نصیحت دادن و قاض و اعظ را گویند و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم می فرماید که وعظ نمی گوید مگر حاکم و امیر که پند گوید
مردم را تا پند پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم
و مازون و مجاز است از پیش وی پس حکم می حکم امیر است
یا مردی متبحر معجب که طلب ریاست و اتباع ہو او در یابی کند
و تصدّ رمی جوید و مختال بخای معجم است و در روایات
دیگر مختال بجای مهله نیز آمده است از حیدره و درین زجر است
از وعظ بی اذن امام زیرا که امام داناست به صلاح رعیت
و مهربان تر برایشان و اگر خود نه گوید بیدار کند از میان علما کسی را
که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور
باشد و ازین جا استنباط می توان کرد که تصدّر بر سجاد
مشینخت برای وعظ دارشاد و به ایت بی اذن مشایخ و اجازت
ایشان بابر خود چنانچه بعضی متشیخه از اهل جهل و هوای نی کنند
(۲)

انتهی من اشرح * اما این قدر دانستی است که در شهری
 که امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود نبوده پس اگر
 جمیع علماء معتدین و رؤساء معتبرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت
 و تقوی و دیانت و بی طمعی و بی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل
 و غلط دانند پس بر ملا اتفاق و در اجازت و غلط گفتن و اذن بپردازند
 و نمایند پس البته برین تقدیر در حکم مأمور خواهد شد چنانچه در شهری
 که امام جمعه نبود و نیز پادشاه که کسی از اهل امامت را معین و مقرر
 کند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت
 و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و با اتفاق خود آنرا امام جمعه و عیدین
 نمایند پس شخص مرقوم شرعا امام خواهد شد و پس او نماز جمعه
 و عیدین درست خواهد بود * و همچنین حکم است در باب تقریر قاضی
 بلکه نصب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیرالمومنین عثمان رضی
 محصور شده بودند و بسبب خوف باو ایمن از خانه خود بیرون آمدن
 نمیخواستند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رضی را افضل
 وقت خود دانستند و نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است
 قال الشافعی رح السلطان لیس بشرط لمارویان عثمان رضحین
 کان محصورا صلی علی رض الجماعة بالفاس * قائما شوهل اذ فعل

ذلك باذن عثمان بن رض ولوفعل بغير اذنه انما فعل لان النبا
اجتمعوا عليه وعند ذلك يجوز لان الناس احنا جوا الى قائمه
الفرض فاعتبر اجتماعهم وايضا في العالكميرية ولوتعدر الاهتيدان
من الامام فاجتمع الناس علي وجل يصلي بهم الجمعة يجوز
وگروه چهارم مانند گروه سیوم. تمییح امور مرفوعه موصوف اند بلکه در
بد و حال خود از ششم گروه سیوم بودند اما بتدریج غلو و افساد در دین
و خصوصت و عناد با اهل یقین روز بروز زیاده کرده بر فرقه سیومین
سبقت بردند حتی که از دین و مذہب خود ایستادگی و افتاده مذہبی
جدید حادث نمودند و احوال ایشان بالتفصیل در نسخہ نظام الاسلام
بیان کرده ام و نیز در خطبہ رسالہ سببہ بسیار مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی * اما در اینجا ملاحظہ تفصیل گروهی مسلمانان که در این
زمان متزندق شده اند اجمالا احوال ایشان نیز مرقوم می گردد که
اکثر ایشان از اولاد او باشند و نسب ار ذال اند که چندی در
خدمت علما و شرفا بوده و کفش برداری و خدمت کنه ادبی ایشان نموده
آداب نشست و برخاست اندوخته و عادات ایشان در باب لباس
و رفتار و گفتار و غیره آموخته لیاقت حرف شناسی و صلاحیت عبارت
نخانی حاصل کردند * بعد از آن در صحبت قوم را فعیان یاد رجاعت

گروه با اعتقاد آن مدعی در از بود بر همه قرآن شریف و بعضی
 نسخهای حدیث و چند رساله اندی در مسائل ناز و زده خوانده خیال
 ریاست و مشیخت در سر ایشان افتاده دم قضایات و شرافت
 زدند و بطمع حصول شرافت و دزرک ریاست و غنا و نصیحت را
 دام حصول آرزوی خود و وسیله سرمایه معیشت خود
 ساختند اما عجب حساست آبائی و عار و دانت قد مائی ایشان
 مانع این آرزوی شده اند ایشان نیز مانند گروه سیوم افعال
 شنیعه پدران و اعمال قبیحه قدیان خود را مطلقا و عموما حرام
 و بدعت سیئه و شرک و کفری گویند بلکه تکفیر آبا و اجداد خود می نمایند
 و هم چنین بهوس تعالی و حرص نفوق طعن و توهین در اعمال علما
 و تشییین در اقوال ستره فاد نحسین افعال و تزئین خصال خود
 و تحقیر بزرگان دین و امانت فضلا شرح متبیین شروع کردند تا عوام
 از ایشان بدگمان و بی اعتماد شوند و یا این گروه اعتقاد نمایند
 خلاصه آنکه پرده حیا و حمیت و شرم و غیرت را از چشم خود
 برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بنیر مهابات هر چه
 در کار و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بزرگان می رانند
 بیست * باش بی کار و با و شاهای کن * بی حیا باش و هر چه خواهی کن *

و علی هذا القیاس در باب مسائل اعتقادی و احکام علمیة بلا تأمل
 هر چه در گمان پریشان و خیال پر کلال ایشان می آید بی باکانه
 فتوی می دهند و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت
 و بطلت ایشان در هر امور خصوصاً در احکام شرعیة بر هر که
 و مع ظاهر شده و وزیر و زناد است بر مذمت می افزد و باران
 ملامت بر ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده
 چنان تدبیر نمودند که معتقدان ایشان از جمیع علما بد اعتقاد و اند
 تائی و فضلابی اعتماد شوند و هر چه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را
 حقی و صواب دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت
 و ضلالت ایشان ظاهر نگردد پس اولاً بقره تقلید از گردن خود را
 گشاده طعن و تشنیع بر امر تقلید و توهین علماء مجتهدین و ابطال مذاهب
 ائمه دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید و کمرهای
 ایشان بانواع مختلفه است یکی از آنها این است که وقتی که
 کسی از طالب العلم ایشان را از طریقۀ اینها استفسار می نماید یا کسی در
 مجلسی سرداران اینها را در گرفت می کند و سخت می گیرد و با از قوی
 از اقوال اینها می پرسد پس از کار محسوس می کنند و می گویند که من حقی
 هم و سرداران اینها می گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از آن مجلس بیرون می روند بدست و سابق افساومی کنند
 و اگر در مجلس حقیان بسپی بنده می شوند و وقت نماز می رسد بعض
 منافقان بطور حقی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله
 سبعة سیاره بفعله تعالی مستوعبا و مستوفیان مذکور خواهد شد * خلاصه
 آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتماد دارند و که
 خلافت قرآن و حدیث است و علماء مجتهدین و فضلاء مقامه بین
 اعتقادند کهید که از رای خود نگفته اند و می گویند بیکه هر چه از ترجمه
 قرآن و حدیث دریابید بلا مائل و بغیر تفکر حمل کنید و این مضمون را
 بانواع مختلفه و با وضاع معنوع پیش عوام ساده لوحان ظاهر می
 سازند که تفصیل آنها را در فرمی شاید و طوماری باید و رفته رفته در
 امور دین آن قدر رفته و فساد انگیزی شد که از تقریر افزون و از تحریط
 بیرون است نعوذ بالله من شرور افعههم و من تهیمات اعمالهم
 من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له * و در حقیقت
 این گروه مغرور معجزاً پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت
 در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا
 خواهند شد که اوصاف آنها چنان، چنین خواهد بود و آن همه صفات
 درین قوم درست در است بی کم و کاست یافته می شود و بعینها

بر اینها صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد و در علم رابع
و رباب ما جاء فی الکذا بین الذین بین یدی الساعة مرقوم است

روى الطبراني عن عبد الله بن عمر رض الله عنه قال قال الله لقد سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكون بين يدي الساعة
الرجال وبين يدي الدجال كذا ابون ثلثون واكثر فلما ما آياتهم
قال ان ياتوكم بهمة لم تكونوا عليها ليغيروا بها عنكم ودينتكم فاذا
وايتموهم فاجتنبوهم وما دؤهم ترجمه از عبد الله بن عمر رض مروي
است که گفت سوگند خداي تعالی است که هر آينه يشك
شنيدم بنعيم خدا صلی الله عليه وسلم را که می فرماید که يشك
بيند خواه شد نزدیک قيامت دجال و قریب دجال بک
قوم دروغ گویان که سردار ایشان می بلکه زیاده خواهند بود *
پس ما جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که
عالمست های آن گروه که ام خواه بود پس آن حضرت فرمودند
که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید
یعنی گاهی نورادین گفته و آنرا سنت نام نهاد و شمار تعلیم خواهند کرد
و ترغیب آن خواهند نمود و یاد و حقیقت سنت باشد اما شما آنرا
عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجای آوردید پس آن قوم سنت

دیگر استماع و تحریر و خردمند گردانستی که شما آنرا عمل می کردید
آنرا تغییر دهند و آنرا بستی دیگر بدل کنند یعنی آن سنت را از
شمار که سازند و دین و مذاهب شمار تغییر و تبدیل نمایند پس چون
آن قوم را به بینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن
دین دانید و از ایشان دشمنی دارید * و این کتاب مجمع الزوائد
جامع است کتب اعدایت معتبره معتدرا که سوای صحاح سه
است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است
که آنرا صحاح سه می گویند هم چنین مجمع الزوائد جامع است
کتابهای حدیث را که سوای صحاح سه است مانند بیهقی و
طحاوی و مسند ابی امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزار
و غیر ایشان * و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است
هر که خواهش مشاهد آن باشد تشریف آورده معاینه کند * و در
مشکوٰۃ در باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است عن ابی
هریره رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یكون فی آخر
الزمان رجال یؤثرون یا تؤثرون من الاحادیث ما لم تسمعوا
انتم ولا آباءکم فایاکم وایاهم ولا یضلوکم ولا یفتنونکم رواه مسلم
در شرح شیخ عبدالحی دهلوی رح در شرح این حدیث

مرفوم است بینها در اینجا نقل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در
آخر زمان تبلیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعتی باشند
که خود را به مک و تبلیس در صورت علماء و مشایخ و صالحا اذ اهل
نصیحت و صلاح نمایند و در و غمهای خود را ترویج دهند و مردم را
به مذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند و می آرند پیش شما از
احادیث آنچه شنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افتراء
و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز پس و در داریه نفس خود را
از ایشان و دور دارید ایشان را از خود نا گمراه نه گردانند ایشان شمارا
و در فتنه و بلایند از شما را و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن
دین و احترام و پر هیز از صحبت ارباب بدعت و مخالفت با ایشان
خصوصا آنها که دعوت کنند و تبلیس نمایند * منتهوی *

چون بسی ایلیس آدم روی هست * پس بر دوستی نشاید داد دست
حق در ایشان بدزد و مردودون * تا بخواند بر طایبی آن فسون
ز آنکه صیاد آوزد بانگ صغیر * تا فرید مرغ را آن مرغ گیر
کار مردان روشنی و گرمی است * گاه دو نان حیل و بی شرمی است
! فتی من الشرح المذکور بلفظه * گروه پنجم علمای دنداده

و فضلاء شریعت شمار که حق جوئی و صدق گوئی مشهور
ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الوجوه پیروی
نفس امامه روانی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه
منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود
و یا رسوم آبائی خود را در آن دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و
حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه بآن سنت
وارد است و یا آنچه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء است
اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آورند
و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف
ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفَرَّقَ امَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ
وَصَحْبِيْنَ مِلَّةٍ كُلُّهُمْ فِي الْفَارِ لِمِلَّةٍ وَاحِدَةٍ قَالُوا مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي وَفِي رَوَايَةٍ وَهِيَ الْجَمَاعَةُ ترجمه جدا
می شوند است من بر هفتاد و سه مذاهب در اصول عقاید
ایشان مستحق در آمدن و درخ با شدن مگر یک اهل ملت گفتند
صحابه کیست آن یک اهل ملت یا این خبر خدا فرمود اهل مای است
که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر آن اهل
یک ملت مسمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوٰۃ در

باب الاعتصام بالكتاب والسنة است و درین زمان این چنین
 کرده که شامل اهل سنت و جماعت و در آن متحقق باشد نهایت
 کم اند اگر چه در صورت و نام بنایت و بسیار اند و هر قدر که هستند
 اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد و کثرت ارباب فساد
 و بجهت انتشار فتنه و خلاف و شیوع هوای نفس و اختلاف
 در زاویه عزالت گوشه نشین دور بادیه خمبول خربت گزین
 شده اند و در اختلاط با انبای زمان دور و ازه ارتباط با اهل بطلان
 بر روی خود بسته و در گوشه تنهایی و کنج یکنواختی نشسته اند
 زیرا چه در مشکوته و جلد رابع در باب الامر بالمعروف است

و عن ابي ثعلب بن قولة تعالى يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم
 من ضل اذا اهتمد يتهم فقال اما والله لقد هالت عنها رسول الله
 صلي الله عليه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف و تنأ هو اعين
 المنكر حتى اذا رايت شحاما طاعا و هو يمتبعا و د نيا موثرة و اعجاب
 كل ذي رأي برأيه و رايت امرا لا بد لك منه فعليك بنفسك و دع
 امر العوام فان وراءكم ايام الصبر الحديث و در شرح مرقوم
 در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثناء
 که سمعان مشهور است در قیمة این آیت کریمه یعنی علیکم انفسکم الخ

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را از گناه
دور دارید از مشرک و گناه و وقتی که شماراه راست یابید
بمسخره نریزید و شمارا کسی که او گمراه شده پس گفت
آگاه باشید بخدا سوگند هر آینه به تحقیق من پرسیده ام
از بن آیت پیغمبر خدا که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر
محروف و نهی منکر را پس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه
امر کنید بمحروف و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی توای مخاطب
صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود
و به بینی هو او خواش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی
دینار را که اختیار کرده می شود بر آخرت و به بینی خوش داشتن
و نیک پند داشتن بر صاحب رای و مذہبی رای و مذہب خود را
و رجوع به علما نمودن و مفتی نفس خویش بودن و به بینی امری را
که جاریه و جدائی نیست ترا از ان امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو
به ان از صفات ذمیه که اگر تو میان مردم در آئی و در
ایشان باشی بی اختیار بحکم طبع در ان بیفتی و در بعضی روایت
و لابل لک منه یعنی نیست قدرت برای تو از ان امر پس برین
نقطه پر لازم گیر ذات خود را و نگاهدار خود را از معاصی و بگناه

کار عامه خالق را و تعرض کن بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که بد رستی در پیش شما در آخر زمان روزگار است که در آن صبر باید کرد انتهای من الشرح المذکور خلاصه آنکه درین زمان مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پس هرگاه هر دمان را شوق دریافت حکم رسمی از رسومات می گردد و حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا باز کرده و دیمین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بلا ز ادگی و پیرزادگی موسوم اند استفسار می نمایند ایشان مطلقا جواب می دهند که ما به پیران و بزرگان ما بطنابعه بطین و ظهرا عقب ظهر کرده می آیند بی شبه آن دوست است بلکه بد رجاء استخباب است و عین صواب بلکه محل ثواب است و منکر آن گمراهی است بلکه کافر مطلق است * فعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم * و وقتی که از گروه سیو معین یعنی نو مسلمانان که در پیشه و عطا گوئی گرفتار و بفضیلت دعوی دارند سوالی می کنند ایشان بر عکس گروه دومین علی الاطلاق بلکه علی الاجتماع گردن دراز کرده می گویند که حرام و کفر و شرک است و فاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجوز آنها شرک و کافر است نعوذ بالله من جرء تبهم و من عدم مبالا نهم

و من و قاضیهم و عن عدم صحاباتهم * و وقتی که از گرد و چهارمین
می پرسند یعنی گروه دجالین که در لباس علما و مشایخ در آمده و در دین
اللباس می کنند و در شریعت و خنثی زنده و در مذاهب فساد می اندازند
و در بیان است فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند * بیت *

این قوم که در پناه ریش آمده اند * گرگ اند که در لباس میش آمده اند
و در استخوان فربس سازی و گستاخی ایله نوازی و کلام های
حیل و بازی مشغولند سایل را در دام تزییر خود انداخته و معتقد
خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات آنها ندارد
این همه را بگوئید و عالم مختصر مفید پیا موزید که شما اندکی و مهملی
گردانده و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و دانی بود
بدیگری محتاج نه گردانده و آن این است که ترجمه قرآن و حدیث
نخو ایند که همون دین است و ما در ای آن اقوال الشیاطین * و این
قد علم در زمان بسیر و محنت قلیل حاصل خواهد شد پس هر چه
در قرآن و حدیث بیابید عمل کنید و دیگران را نیز به ایت نمایند
و آنچه در آنها نیابید پس شما در آن اختیار دارید هر چه موافق
خواهش و عرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت
نمیشد پس پشت اندازید * و به سخنان مولویان دنیا داران

علی الخصوص نوکران انگریزان اعتقاد بر کتب فقهی است
 نه کتبی که سر اسر کتب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است *
 و تفصیل احوالی قوم و جالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان فتنه و فساد
 اینها در رساله بسیاره مشر و حاند کور خواهد شد انشاء الله
 العزیز * و هرگاه که از گروه پنجگانه یعنی علماء اهل سنت و جماعت
 استفسار می کنند پس هر چه صواب و حق می باشد مفصلاً
 جواب می دهند و میگویند که هر دسیمی که مخصوص به کفار است
 بدعت سیه و حرام است و هر دسیمی که در این شایعه عادت
 کفار نباشد و هیچ وجه خلل در دین نبند از دین مسلمانی خود
 اختراع کرده اند بدعت مباحه است اما اترام آن بدعت
 باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینی شمارند پس
 بدعت سیه و حرام است * و هر دسیمی که باعث امور مستحسنة باشد
 و یا مویده امور شرعی باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها
 در رساله مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان
 پس هرگاه این همه اختلاف آرامی و میل سوی بدعات و
 هواهای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه
 اختلافات و منازعات دیدند و فتوای مخالفه و احکام متوجه شنیدند

و رتبه هجرت سرگردان و دله بادیه و وحشت پشیمان و پریشان
 شدند و در باب تحقیق سائل دینیه و استفسار دلائل یقینه تمجید و
 تمرد و گشتند * آخر الامر گساینگه توفیق الهی ایشان را سائق
 و قاج ابدی قائم سابق بود با خود اندیشیدند که مدارس مرجع علما
 و معتد قنای می است خصوصاً مد رسه کلکته که بقضاه تعالی از
 قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علایم امصار
 و بیشتر فضلاء بی دریغ درین مد رسه تربیت یافته منتشر شده اند
 و از آنجا که جماعت معتد بها و معتد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم
 می دهند و قنوی می نویسند پس بمضمون فیض مشون حدیث
 شریف که در مشهور در باب الاختصاص بالکتاب و السنه مرقوم است
يَللّٰهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ یعنی اله تعالی جماعت را از ضلالت و خطا
 محفوظ میدارد پس در جوابهای استفساری ایشان خلا راه نمی یابد
 لکن آنای علای امصار و قری اعتمادگی و اعتقاد قوی می دارند
 بلکه با اتفاق افتاد که اگر در بیان علای اطراف و فضلاء
 اکانات در مسئله از مسائل شرعیه اختلاف واقع میشود پس برای
 رفع منازعات و فیصله خصوصیات فیما بین خود اندرسین مد رسه
 موصوفه را یکم می سازند و حکم ایشان درباره خود لازم می دانند

و کسی از اطاعت ایشان گردان نمی پید * و هرگاه که مردمان را
 بتفاوتی و فرایض حاجت می افتد رجوع بمدرسین مذکور می آرند
 و موافق کاغذ افتای ایشان دعوائی حقوق خود نمی کنند و بمطابق آن
 با خود مصالحه می نمایند و بر حسب آن اموال و متروکات را تقسیم
 کرده می گیرند * و اگر بعضی علماء مستعصمین متغیرین و مردمان مفسدین
 نمی آید بن قبولی نه کنند هیچ خالی و نقصان ندارد زیرا چه بیت *
 گر نه بیند بروز ستبر چشم * چشمه آفتاب را چه گناه *
 آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین می آورند و گروه گروه
 برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و جهت تمیز میان
 حق و باطل بذات خود و یا بار سال و سال و رسائل در دسترس
 می آید و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان صرف
 بسماحت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبه خود
 می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت
 سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین دلیلی قاطع
 و بر دانی ساطع باشد * کهند اطلبه مدرس موصوفه و مالی شهر که با این
 احترا لهاد و اصغر الافراد استفاده می نمودند و ساکنین اطراف
 و قاطنین اکثاف که با و حسن ظن می داشتند مکلف بر این امر

شدند که مسایلی که درین دو باب پسین مختلف بین المسلمین
 است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع و جدال دو
 آن نایسته تر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع
 شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تألیف نمود و شود *
 تا سیلان از رنج و کلفت آمد و زلفت نجات یابند و مفتیان مجتبان
 از مشقت تهمیم هر یک از سالکان خلاص شوند و کاتبان از محنت
 قنوی نویسی سبک و دشمن گردند * و مخلصین فی الدین
 بر چادر مستقیمه خود را برقرار مانند انداخته و مضلین گمراه
 نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیک مفسدین دور و رطه شیب
 و تردد نیفتند * و عالمان را دلائل و براین بلا تعب تفحص و بدون
 رنج و نصب تصفح بدست آید و سرمایه احتیاج در وقت احتیاج و
 دستاویز استدلال و اگر نام هنر گام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدان
 دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و ادعای و تزویرات آنها را
 دور کنند * و با هملان از گرداب تردد و تفکر و تشتت و نجبر بر آمده
 بکراهت کین قرار گیرند و از تیه جرائی و از بادیه سرگردانی نجات یابند
 بمنزل اطمینان سکون یابند * و کسانی که در چاه شبهات افتاده اند
 بر آن رساله مرطع شده بحبل الممتن یقین چنگ زده از ان قمر عمیق

بیرون آمد ، بشا ابراهیم سلامت و سلامت و مر دایک
 و در وسط شکو کات منفس شده اند بوسیله این صحیفه بزور ق
 نجات تشبث نموده از آن تنگی خلاص شده بساحل هدایت فایز
 شوند * اما این ذره بی مقدار عاجز خاکسار از انترصاب درین امر
 عظیم و قیام بر این کار حسیم تناعد می کرد و بسبب وجوه بستی
 اقام نمی نمود * بمنجه آنهایی که بسبب کمی بضاحت علوم
 و نقص لیاقت و فهم خود را اهل تصنیف ندانستیم * لهذا هر قدر که
 مردمان برادرین باب ترغیب و تشویق می کردند و طواهر کوائف
 عوارف معارف این اصغر را دیده تحسین تحریر و تحریر تحسین می نمودند
 این کم مایه بوالهین بهمارت طوائف لطائف خود را نگریده زیاده تر
 ندامت می کشید و این شجر بر حسب حال خود می دید * بیت *
 طائوس را بنقش و نگار یک است * تحسین کنند دایه خجل از زسبت بای
 و بمنجه عوایق آنکه که از زمان دیر باز و دیر در از علماء مصنفین
 متقدمین و فضلاء مولفین ستاخرین قرن نابعه قرن اخوان الزمان
 را تحریر نموده اجمالا عال خود و هم عصران خود را بیان فرموده اند که
 من صنف فذل استهتلف یعنی کسیکه بحر می تصنیف کند بس نفس
 خود را نشانه طعن و هفت تشنع مردمان سازد * پس دایه صد وای

بر حال انبیا زمان که حسد و عداوت بمنزله ذاتی ایشان گردیده
است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد * و منجمه مواضع آنکه
سبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام میراث
زد و کشته از علما بد اعتقاد شده می گویند که ما جهال ایم هرگاه هر عالمی
و ای دیگر بمنزله ما بکدام کسی افتد اکتیم و چگونه در باییم * مصرع
که کیست بر سر باطل و کیست بر سر حق * پس درین صورت
تضعیف رساله فایده معتد به ندارد * و منجمه آنکه درین زمان جهلست
نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل فہوم اصلا نامده و
در غیبت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عقلا گرفته *
تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و قضای دوران بر آن منجم گردیده
است که اگر کسی مسئلہ در باب عبادات یا معاملات از ایشان
می پرسد و حکم آن یاد ندارند پس بملاحظہ رفع عار و خجالت خود
و خوف تنگ حُرّت و حرمت خود و ترس ضعف اعتقاد مسائل و یا
بوسم امر دیگر بلا توقف فی البدیہہ هرچه در ذہن ایشان می گردد
جواب می دهند و اصلا پروای ذنور دین و عذاب روز پسین نمی کنند
فعوذ بالله من ذلك * و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده
است چنانچه در مشکوٰۃ در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم من اَفْتیَ بِغَیْرِ عِلْمٍ کَانَ اَئِمَّهٗ عَلَیَّ مِنْ اِفْتَاہٖ یَعْنِ
 ہر کہ فتویٰ دادہ شد بی علم باشد گناہ او بر کسی کہ فتویٰ دادہ است
 او را و نیز در کتاب و باب مرقومین است اَلَا اِنَّ شَرَّ الشَّیْءِ
 الْعُلَمَاءُ وَاَنَّ خَيْرَ الْخَیْرِ عِیَارُ الْعُلَمَاءِ آگاہ باشد کہ بد رسنیہ
 بدترین بدان بدان علما اند و بد رسنیہ نیکو ترین نیکان علما اند
 زیرا کہ علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
 در خلق بیشتر مراعات می کند کہ از مردم دیگر و نیز ذکر کتاب
 و باب مرقوم است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللَّهَ لَا
 يَقْبِضُ الْعِلْمَ اَنْتَرَا عَاوِلَکِنْ یَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتّٰی اِذَا لَمْ
 یَبْقَ عَالِمًا یَتَخَذِ النَّاسُ رُؤُوسًا جِهَالًا فَسْئَلُوْا فَاَفْتَوْا بِغَیْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوْا
 اَصْلُوْا یَعْنِ بد رسنیہ ندای تعالی نمی گیرد و باز نمی ستاند علم را کہ
 بکشد آنرا از بندگان و لیکن بازمی گیرد علم را بمیرانیدن علما تا آنکہ
 چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاہلان را
 سرداران قوم پس پرسیدہ می شوند و استننا نمودہ می شوند پس فتویٰ
 می دهند بی علم و دانش پس خود ہم گمراہ می شوند و ہم دیگرانرا گمراہ
 می کنند و من جماعہ عذر آنکہ درین جزو زمان حسد و حقہ کہ افح
 صفات وارد و سمات است در میان سکاٹان عموما شائع و ذائع

است و فیما بین علما و شرفا خصوصاً جادوی و سادی است که یکی دیگری
را بنظر کینه می نگرد و پیوسته در صد عیب اومی گردد و عیب جوئی
و سقط گوئی شمار و ذمار خو و ساختن بدگله گداری و غیبت گوئی پداخته اند
چنانچه بعضی بزرگان تحریر کرده فرموده اند * بیت * از ابائی دوران
الحد ز زین نهانه بی جرمه می رفتمی جائی اگر می بود دنیائی دیگر * تا آنکه
اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند
و همه کس دو افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیبت
بجان می کوشند و قتل مجلس می کنند چنانچه گفته اند * بیت *
صد نفس در دست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت
نخلای همه را چشم بر آن است * شعر * وعین الرضا عن
کل عیب کلیلة * و لکن عین الخط تبلی المساویا * و اباء زمان
آن قدر حسد و بغض که با این مقرر بجز تصور و معترف بقص و قوت
داشته اند و می دارند با کفنی کم تر داشته باشند * و هم چنین این
احتراس بر آن مقدمه که حسد اهل زمان تحریر نموده است و می نماید
دیگر کمی آن قدر نه آلوده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نعمت
بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسود
تر گردد * بیت * ز بدرونی ارباب روزگار مهر ص *

گفته ایم درین کوبه از بخار پیرس * و فصال غیفی و منعم تحقیق
در باره این نیازمند نعمتهای قراوان و رحمتهای بی پایان اند
اقسام مختلفه و انواع متنوعه بجهت دل داشته و می داند بلکه نعمهای
دو جهان و آلاهی آشکارا در جهان سال سال و ماه به ماه و روز بروز و
ساعت بساعت در ترقی و زیادات و در تزیید و رف و درجات
گماشته و می گمارد که شمار آن از حیث تقریر و بیان بیرون و از احاطه
تحریر و بیان افرون است * اما در اینجا فرض بیان اسباب حسد حاسدان
و بقصد آنکه نایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم
تعالی شانه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب مشکوٰۃ
در حله ثالث در کتاب البیاس مرقوم است بر این معنی دال است
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يترك اثر نعمته
على عبده و در شرح شیخ عبدالحی و هانوی رحمه الله تعالی در شرح این
حدیث مسطور است بدرستی که خدای تعالی دوست می دارد که
به بیند اثر نعمت انعام خود را بر بنده خود یعنی چون عطا کند حضرت
حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود
انرا آن در احوال بنده بحسن ثبات و تزیینت و تجدید آن بی مبالغه
و در اسراف در ان بقصد اظهار نعمت و شکر گزاری آن مامردم

به آند و محتاجان بوی روی آرند نه بقصد تکبر و آرزو نجای معلوم
 می شود که پوشیدن نعمت و کنه آن روانیست و گویا موجب کفران
 نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تعالی مرید خود داده مثل علم و
 فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استغاثه نمایند و در مصداق
 مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يَنْفِقُونَ داخل شود انشی من الشرح المرقوم ۱۰ دهم
 به نیت آنکه اظهار نعمت فسمی از شکر است و اخفای آن نوعی
 از کفر چنانچه در مشکوٰۃ در جلد ثالث در باب متممات کتاب
 البیوع مرقوم است قال رهول الله صلی الله علیه و سلم
 قَاتِلْ مَنْ اَتَىٰ فَقَدْ شَكَرَ وَمَنْ كَنَمَ فَقَدْ كَفَرَ یعنی کسی که شاکند منعم خود را
 و ظاهر سازد عیای او را پس به تحقیق شکر کرد او را زیرا چه مدح
 و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که پوشد احسان و انعام
 گسی و افس. تحقیق کفران نعمت او کرد بکنانی الشرح المرقوم ۱۰
 بطور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که بر این احوال البعید الی
 فضل الله الوحید جاری و ساری داشته اجمالاً ذکر کرده
 می شود و آن این است که فصال از لی و منعم ابدی این سازند را
 در سن هفده سالگی در سالک طایفه مدرسه کاکته انعام
 نرسد و بعد پس دو سال در امتحان علوم سه اول بر جمیع طایفه

در سه سبقت داده انعام درجه عایا با انعام مشایره طبقة اولی عطا
 فرموده است * و این اول بواعث حسد حاسدان و خد کینه و ران
 بوده * پسترا و تعالی بفضل خود و بعد سه سال بس بست سالگی بکار
 تدریس بنده معاونت مدد سه موصوفه ممتاز و سرافراز گردانید *
 و این اعظم اسباب حسد اقران و اسئال و خد همد رس و هم سال بوده
 است * الامن عصمه الله تعالی من هذه الذ هیمة ففجعا من الغیمة
 والنمیمة * وقلیل ماهم * بعد ازان او بخل شانه بر حمت خود و بعد سه سال
 بنده مددی چهارم و پنجم چنین تدریجاً و تعریضاً تا مدتی و به مدتی اول بهر
 سی و چهار سال به مشایره دو صد و پنجاه و دویست و سیصد و بعد سه سال
 باضافه نمایانده سه صد و دویست و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد
 داده کثرت پسران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم
 مختلفه و غیر آنها مستثنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
 بلکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و در جای وائق از کرم
 و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعلل خود شرمند
 را از فضل و رحم خود در دنیا هر قسم از نعمت های نامعد و دخی و ممتاز
 فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارد تا آنکه در آخرت
 نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده بافضال نامعد و دخی و سرافراز گرداند

و چنانچه اور ادر دنیا با اسم محمد و جیه موسوم و مسهور گردانید و در
حق بی نیز نفیست و کرم خود به مسمی اصنام مرقوم موصوف فرماید و
بیتوسل رسولنا و رسول الثقلین و هیلتنا فی الدارین و شفیعنا فی
الکونین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التعلیمات
و علی آله الطاهرین و اصحابه الراشدین اجمعین الی یوم الدین
خاصه آنکه به جست این همه تفذرات بتایف رساله اقدام نمی نمود اما
هرگاه دیدیم که کسی از علما و رباب بتایف احکام اهتمام نمی کند و برای
دفع فساد دین و رفع بدال بین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر
متوکل علی الله المنان و مهتغینا بالله المستعان و متمثلا لامر
الله الرحمان که ارشاد فرموده احب اففقوا ما رزقناکم یعنی ای
کسانیکه ایمان آورده اید خرج کنید بر اهل خدا از چیزی که رزق داده
ام شمارا و این شامل است همه مرزوقات را از مال و اسباب
و عام و هنر و غیره و متبعی الامیر میلنا رسولنا شفیعنا و منتهیا عن نهیه
و قیل یده علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که در مشکوٰۃ در
کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
سئل عن علم علمه ثم کتمه الیوم القیمه بلجام من نار یعنی
کسی که پرسیده شد از علمی که می داند آنرا پستربو شیدا و آن

علم را گام کرده می شود در دامن اواز آتش و زخا اگر علمی
باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما نباشد
تکمی بیان کند آنرا مانع صحیح از آن نباشد و از جت نخل و یا عدم اعتنا
به علم دین بود انتهی من الشرح الحرفیوم * و طامعا لوعده تعالی چنانچه
در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اِذَا مَاتَ الْاِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ اِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ صَلَوةٍ
جَارِيَةٍ اَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ اَوْ وَلٍ صَالِحٍ يَدْعُوهُ * در شرح مرقوم مسطور
است که چون می میرد آدمی بریدنی شود از دین یعنی ثواب ادا از هر عملی که
می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و جز آن بگذرد عمل * یکی صدقه
روان که بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سیاهیهای نجر
از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن * دوم علمی که نفع گرفته می شود
بآن به تعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و تصانیخ نیز * سیوم فرزند
نیاک که دار که دعا کند او را بعد از موت ادا نشی من الشرح *
در عین وقت تفرق بال و نشست حال و حالت کلال و صفت
کلال و کثرت علایق و وفور عوائق و هجوم خلا بقی کمر
است بمیان جان بسته برای تحقیق مسائل که در میان
مروان اختلاف تمام داشت در کتب متداوله معتبره

نظر کردم و اعلان نمودم پس بفضل او تعالی آنچه قول
 صحیح و حق صریح یافتم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفیج خود دریا فتم
 و بر آوردم ثبت نمودم * و جوابهای شبهات و دفعهای شک و کات آنچه
 از فیضان او تعالی در ذهن قاهر و عقل فاطر خود درک نمودم بصورت
 سوال و جواب تحریر نمودم * و منجمه آن مسائل مسئله نذر لایزال است
 که لا مولا ناجی الا عزیز رحمة الله تعالی آنرا مشهور کردند بستر جناب
 حضرت سید احمد شهبید قدس سره آنرا رواج دادند * بعد از علما یکم
 باین مرد و جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلا یکم اباعین جلی بنزد
 اولیاء عامه می بودند و آنرا دسیله قضای حاجات خود می پنداشتند
 انکار کردند بلکه دلائل جواز آن بر حسب زعم خود می پیش آوردند *
 لهذا در میان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار
 در آن واقع شده خصوصاً مسئله نذر جانور بنام عیمر خدا می تعالی
 که اکثر عوام و بعضی خواص نیز در آن گرفتار اند * و باعث
 منازعات و موجب مخاصمات در آن چند چیز است * اول آنکه
 از فقهیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول و مروج
 است که در ماده شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

در بنام بزرگان نذری کنند و آنرا وسیلهٔ انجام مرام خودی بندارند
 علی الخصوص پیرزادگان که بنام پیران خود جانوران را خود
 نذری کنند و بپیران خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان
 مذکور شد * دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کرمه
 ما اهل به لغیر الله استلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفایسه
 شده او که معتقد مثل بیضاوی و حسینی و غیره قید عند الذبح آورده
 ازین سبب اکثر نا تفهیم گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری
 است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حال آنکه احدی
 از مسلمانان نام غیر خدا می تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله
 گفته ذبح می کند * ثالثا آنکه شاه احمد حرف ملا جیون در وسطهٔ این شبهه
 افتاده در تفسیر احمد می نوشته اند که جانوریکه بنام او لیاندر
 می کنند حلال است * و رفع شبهه مرقومه در آخر این رساله بفضله
 تعالی با حسن وجه مذکور خواهد شد * سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین
 برین وجه جاری است که اولی بنام بزرگی نذری کنند اما وقت
 ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدا می تعالی بر زبان می رانند
 پس اکثر قاصدین بلا خفه تسمیه عند الذبح محل آن مندور را
 زعم می کنند * لهذا مسئله مرقوم را در کتب تفایسه و احادیث و فقه

و فتاویٰ تحقیق کردم پس آنچه از تعالی از فضل و کرم خود قول ظاهر و
 و شش وحی و بایر و مبرهن در نظر این نیازمند الهی دانوده بر نگاشتم
 و دلائل آن از ادله اربعه شرعیه آنچه در قلب این منیب فیضان
 نموده تزییم کردم * و شبهاتی که مردمان را خطور می کند نقل کرده جواب
 آن هر چه از تعالی در صدد این را حی القافرموده ثبت نمودم * و بعضی
 دلائل که بمقامات هتده مناسبت داشت برای تسهیل طالبان
 آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام نگاراً ذکر نمودم و حواله بر سابق و
 لای کمتر کردم * و این رساله را دفع الشر و عن مسائل النذور
 نام نهادم * تا برای طالبان تذکره و تضرع باشد و برای غافلان
 تدریه و تذکر بود * و برای اهل معرفت و فضیلت دستان ویز محکم
 و سند مستحکم بدست آید * و برای منکران و سرکشان ججت قاطع
 و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دینی انبیاء و پیغمبت
 عزیزان عال و آینده اولی ذخیره گردد * و برای دعای خرد و رح
 این نیازمند از مستفیدان این رساله اعلی ذریعه بود * و به ججت
 نجات و مغفرت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی
 وسیله شود * و عاشاره کلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا
 اعتبار عادت آبایی و بران خود و یا ملاحظه مخالفت با مخالفان

خود یا لحاظ آید ایش سنن خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود هرگز
نکردم و نیز چنانچه عادات اکثر انسانی زمان است که در اوقات
و حوادث ادلا حکمی هر حسب خواهش و بر طبق غرض خود اختراع
می نمایند بعد در کتب شرعیه تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود
ایشان صراحت یا کنایه بر آید و هر وجهی که ممکن باشد از دوی
تأویل یا از راه احتمال و یا قول ضعیف و یا روایت شاذ و دلیلی
به دست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند
و حوام را در دام مکر و فریب خود می اندازند و عوذ بالله منها که
این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان طغیان و رسوم
الدنی بلطمان است بلکه خود در اخالی الذهن گردانند حکم عاده مرقومه
را در کتب شرعیه تفحص کردم پس آنچه از فضل او تعالی قول صحیح
و حق صریح دریافتم درین مقام درج نمودم و کفنی بالله شهید
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ما توفیقی الا بالله العلیم
و هو حسی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر و نعم الکفیل
و ما انا اشرع فی الامرام مستعینا بالله العلام و متوکل علی ذی
الجلال و الاکرام و متوکل بالنبی خیر الانام علیه و علی
آله الصوة والسلام بدانکه جانود می که از قسم چاره باید باشد مانند

بز و گوسپند و گاو مانند آن و یا از جنس پرند و چنانچه ماکیان
 و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدا می ستودند و بنام
 آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتند که این گاو برای حضرت فلان
 و استم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواهر و
 طبیب باشد مانند انبیا و اولیا و یا روح خبیث بود مانند شیخ سید و
 و کالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها نیست تعظیم آن غیر
 و یا بلا خفه نزدیک باد و یا با سید خوشنودی او یا بقصد چا پلوسی
 و خوشامد او و یا بلحاظ دفع رنجش او و یا بار ادا دفع شر او و یا
 بغرض دفع آفت و بلا از مکانیکه در آن و هم آن باشد و
 امثال آنها بعد از آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگر چه وقت
 ذبح نام مبارک خدا می ستایند بر زبان رانند و یا آنرا سه دادند
 و واکند اشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بتی سر می دهند و بیج
 و حاشا از آن جائز نمی دارند و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم
 داشته و جمیع وجه اید او تکلیف از او برداشته پرورش نمودن تا آنکه
 بمیرد و یا بلا تبیین جانوری او را نذر بنام غیر خدا نمودن که در
 زبان هندی آنرا است کردن می گویند چنانچه گفتند که اگر فلان
 حاجت من بر آید پس گوسپندی را بنام فلان بز رگ

خواهم داد بعد و جانوری را بر حسب نذر سابق تقصد ادای آن
 خرید نماید و مقصود از این نذر آن دارد که در صورت نذر کردن
 جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوش شود و شته حاجت
 او را زود آید و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت
 سابقه خریدن و بعد از آن یکی ازین طریق سه گانه مذکوره بجا آوردن
 یعنی ذبح کردن یا مردن یا پرورش کردن * و این همه که
 مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدا ای تعالی
 به نیت مرقومه بود * و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری
 را بنام غیر خدا ای تعالی نام زد کند بیک جانوری را ذبح نماید برای
 غیر خدا یکی از نیت های مرقومه * و یا نذر یک قبر بزرگی و یا نذر آستانه
 کسی و یا نذر قبر می بلا میت که بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام مازنه
 حضرت امام حسن رض و غیره یا نذر موضعی که بزرگی در آن جا
 اتفاق داشته یا جله کشیده باشد یا در موضع دیگر که بود به من الوجوه
 شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر و در جمیع
 صورتهای مرقومه نیتی از نیت های مذکوره در وقت ذبح متحقق
 شده باشد اگر چه از زبان نام بزرگ او تعالی بخوانند
 و یا بوقت رسیدن احدی از سفر و یا هنگام روانه شدن کسی

به سفر و یا بوقت عروس آوردن بخانه و مانند آنها نیست دفع آفت
 و بلا از آنها و بقصد دفع شتر جن و دیوانه آنها ^{خلاصه} ^{آمین} همه
 آن است که جانوری را برای خداستعالی نام زدن کردن و برای
 او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خداستعالی سقّر کردن و یا
 برای غیر ذبح کردن ^{و حاصل} آنکه از نام زد کردن جانوری
 برای غیر خداستعالی مقصود آن باشد که چنان آن جانور را بنام
 آن غیر مبین کردن و برای او دادن و هم چنین از ذبح کردن
 جانوری برای غیر خداستعالی مقصود آن باشد که کشتن او و خون
 ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود بذات نباشد بلکه
 به تبییت ذبح بود پس این همه صورت با حرام شدید و آن جانور
 نیز حرام مانند مرد است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال
 مجتهدین ثابت است ^{اما دلایل} از قرآن شریف این است
 ذر سورۃ بقره انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به
 لغیر الله جز این نیست که حرام گردد ایند خداستعالی بر شامردن و خون
 و گوشت خنزیر و چیزیکه آواز بر داشته شود برای غیر خدا بدان وجه
 یعنی به نیست تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او بر جانوری آذانداده
 شود که این جانور برای فلان کس است خواه وقت ذبح و خواه

قبل آن بشرط بقای نیت سابقه تا وقت ذبح * و علت حرمت
 آن تقرب و تعظیم غیر خداست بجان آن جانور چنانچه آینده مفصلاً
 مذکور خواهد شد * و وجه تمسک باین آیت آنست که اهللال در اصل
 نیت به معنی باند کردن آواز است بعد از آن در مطلق آواز استعمال
 یا نیت باند باشد یا نیت بمانی القاموس اهل الرجل صاحب
 و اهتبل الصبی رفع صوته بالکاء کاهل و کذلک متکلم رفع صوته
 او خفض * و فی الصراج اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبیة و اهل
 بالمسمیة علی الذبیحة و قوله تعالی و ما اهل به لغیر الله ای نودی
 علیه بغیر اهم الله واصله رفع الصوت * و فی الصحاح کذلک
 یعین هذه العبارة و فی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته
 عند النظر الی الهلال و غیره و قوله تعالی و ما اهل به لغیر الله ای
 ذکر علیه اهم غیر الله * و فی تاج المصا دار الاهلال آواز برداشتن
 و ما اهل به لغیر الله ای نودی علیه بغیر اهم الله و فی کنز اللغات
 اهلال آواز برداشتن و نام مجرم برداشتن * اما مفسرین
 در تفسیر قوله تعالی و ما اهل به لغیر الله اختلاف کرده اند بعضی
 معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی
 ما ذکر علیه اهم غیر الله و بعضی منی مجازی را داده نموده گفته اند یعنی

ما ذبح لغير الله جناحه امام محي اسمه بعوى ورماعم التثريب
 مرد و قول ر اقل کرده حيث قال وما اهل به لغير الله اي ذبح
 للاصنام والطواغيت واصل الالهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا
 لآلهتهم يرفعون يدا كرها فجرى ذلك من امرهم حتي قيل لكل ذابح
 وان لم يجهر بالتسمية مهمل وقال الربيع وغيره ما ذكر عليه اهم
 فيرا لله * وفي التفسير الكبير لمولانا فخر الدين الرازي وما اهل
 به لغير الله قال الاصمعي اصله رفع الصوت فكل رافع صوته
 مهمل ثم قيل للمحرم مهمل لرفعه الصوت بالملبية * والذابح مهمل
 لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذبح ويرفعون اصواتهم
 يدا كرها فمعني قوله تعالى وما اهل به لغير الله ما ذبح للاصنام وهو
 قول مجاهد وضحاك * وقال ربيع ابن انس وربيعة ابن زيد يعنى
 ما ذكر عليه غير اهم الله وهذا القول اولى لانه مطابقة
 للفظ قال العلماء علوان مسام ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب
 الى غير الله صار مرتدا واذبيحة ذبيحة مرتدا انتهى بلغظه * وفي تفسير
 الحاكم قوله تعالى وما اهل به لغير الله قيل ذكر عليه غير اهم الله هذا عن
 الربيع وابن زيد وجماعة وقيل ما ذبح لغير الله هذا عن قتادة ومجاهد
 الى قوله ولا شبهة ان المراد ما يظهر من اهم غير الله على الذبيحة

وانه يحرم واختلغوا فيمن ذبح لغير الله بالقلب ولا يظهر ذلك
فمنهم من يحرم وهو الاول * وفي تفسير الكشاف اهل به لغير الله اي رفع
به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى انتهى *
وفي تفسير الحداد في سورة المائدة وما اهل لغير الله به اي وحرّم
عليكم ما ذكر عليه عند الذبح اسم غير الله وذلك انهم كانوا يذبحون
لاصنامهم يتقربون بذلك اليها فحرم الله كل ذبيحة يتقرب بذلك
الى غير الله تعالى عند الذبح وهرگاه ارکت نیت و نماز ظاهر و باهر
شد که معنی حقیقی ابلال مطلق آواز برداشتن است پس در تفسیر
قول او تعالی و اسم اعلم معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله یعنی
انچه نام غیر خدا بر و ذکر کرده شود راجع خواهد شد بچند وجه * وجه اول آنکه
در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقه مصرح است که اصل در کلام
حقیقت است یعنی تا وقتی که محلی معنی حقیقی لغوی ممکن و متصور
باشد هرگز معنی مجازی آن احتیاج ندارد خواهد شد و ظاهر است
که در آیه کریمه اغذ معنی حقیقی هیچ وجه مستند نیست * وجه دوم
آنکه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضروری است و در اینجا هیچ
قرینه بر رجحان معنی ذبح نیست * وجه سیوم آنکه اکثر علماء معتقدین
از اهل سنت و اهل معنی حقیقی ابلال ذکر کرده تفسیر آیه 'مرفوعه

بهین گونه نموده اند که ما نمودی علیه اسم غیر الله چنانچه از صحاح
 و معراج و شمس العلوم و تاج المصنوع نقل کرده ایم * پس
 صحت ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم
 استتمالات الفاظ قرآنیہ اند آیه وافی الہدایہ در معنی حقیقی
 خودش مستعمل است یعنی جزیکہ نام غیر خدا بر و ذکر کرده شود
 مراد است * و به چهارم آنکہ مفسرین محققین ہر دو قول را نقل
 کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچہ امام المفسرین مولانا
 فتح الدین رازی در تفسیر کبیر فرمودہ اند و ہذا المقول اولی لایہ
 اہل مطابقة للفظ * ترجمہ این قول یعنی ما ذکر علیہ اسم غیر الہ
 بمناسب تر است زیرا بہ این معنی با لفظ اہل بہ کمال موافقت
 می دارد چرا کہ اگر بہ معنی ما ذبیح می بود پس ہمین قدر کفایت
 می کرد کہ ما اہل لغیر الہ و بہ لفظ بہ حاجت نہ داشت بلکہ زائد می شد
 و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفتہ ولا شبهة ان المراد ما یظہر من
 اسم غیر اللہ * و زعمی در تفسیر کلمات آورده ما اہل بہ لغیر اللہ
 ای رفع الصوت للصنم و ذلک قول الجاہلیۃ باہم اللات والعزى *
 و نیز خاتم المحققین آخر المدققین زبدۃ المقتد معین عمدۃ المتأخرین
 مولانا شاہ عبدالعزیز مرحوم و منفور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیہ

کوبیده فرموده اند آن جانور که آواز بر داشته شد و سهرت داده شد
 در حق آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خداست * و نیز از
 تعبیل صاحب هدایه صاف ظاهر است که از اهلل منی آواز برداشتن
 اراده داشته حیث قال بان یقول با هم الله واهم فلان فتحریم
 الذبیحة لانه اهل به لغیر الله * و نیز از تعبیل قاضیان که در قیادی
 خود آورده مفهوم می شود حیث ذکر ذبیحة المجریه والنصاره
 حلال الان یصح من فصرانی انه همی علیه المهیج لانه اهل به لغیر الله *
 و درین مقام اگر در خاطره می خنجان کند که از تعبیل کتب فقه
 چنانچه منقول شد و نیز از کتب فنیایر مندا و مانند بیضاوی
 و حسینی و حدادی که قید غده الذبح مرقوم است متبادر می شود که
 ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت
 ذبح باشد و لانه پس باید که سراسبیگی نه کند که آیند بفضل
 تعالی دفع این شبهه توضیح تمام و تنقیح تمام خواهد آمد * و اگر کسی گوید
 که لفظ اهللالی اگر چه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است
 اما در معنی ذبح مستقل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور
 شد که حتی قیل لکل ذابیح مهل وان لم یجهر بالتسمیه و نیز در تفسیر
 جلالین معنی ذبح اختیار نموده است و هم قاعده اصولیه است که

هرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد پس معنی
 مجازی او اولی است * جوابش بدو وجه است اول آنکه معروض
 و مشهور شدن لفظ اهللال در معنی ذبح یعنی زیاده مستعمل شدن
 لفظ اهللال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و یا لغت و یا استعمال
 اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر
 فاهمی شود که لفظ اهللال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتى
 استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بر آن
 و ال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن متبادر است زیرا چه
 لفظ قبل بر این معنی مشهور است * و اختیار کردن مصنف جلالین
 و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد
 زیرا چه در بسیار کتب تفسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است
 چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم و غیره مذکور شد * و نیز در یرضادی
 و حسینی و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * معراج
 تحفط شیئا و غایت هنک اشیاء * جواب دوم آنکه به فرض
 شهرت و تعارف لفظ اهللال در معنی ذبح پس باید دانست
 که قاعده اصولیه بر بن نهج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل
 باشد و در معنی مجازی متعارف یعنی لفظی که در معنی حقیقی

خود مجبور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت منی حقیقی در
منی مجازی زیاده مستعمل بود و شمارت و مشهور در آن باشد پس
درین صورت نزد امام اعظم روح منی حقیقی او اولی است و نزد
صاحبین منی مجازی او اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذاکانت
الحقیقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند البیہقیفة روح المعنی
الحقیقی اولی و عند هما المجاز اولی و ما تؤذ و تمول قول امام
است چنانچه در نایب تلخیص بیان نموده است ان الحقیقة
اذاکانت مہجورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم یصر المجاز
متعارفا فالعمل بالحقیقة اتفاقا وان صار متعارفا فعندہ العبرة
بالحقیقة لان الاصل لا یتروک الا بالضرورة و عندہما العبرة بالمجاز
لان المرجوح فی مقایلة الراجح ساقط بمنزلة المہجورة فیتروک
ضرورة و جوابہ ان غلبة استعمال المجاز لا یجعل الحقیقة مرجوحة
لان العلة لا تخرج بالزیادة من جنسہا فیکون الاستعمال فی حد
التعارض اتمی من التلویح و بسیار مسائل فقیہی بنی بر قاعہ
امام است چنانچه کتب فقیہی ملأوا ان است و به چهارم آنکہ
لفظ ما اهل به لغیر اللہ در چهار مقام از قرآن مجید واقع است
اول در جزو دوم در رکوع پنجم از سورہ بقرہ اَفَمَا حَرَّمَ

الْمَيْتَةِ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلُ بَيْتِ لَيْغِيرِ اللَّهِ يَعْنِي جِزَارِ اِيْن
 نَبَسْتِ كِه حَرَامِ كِرْدَه اِي تَعَالِي بِر شَمَار دَار رَاو خُونِ رَوَانِ رَا
 وَگُوشْتِ نُوَكِ رَاو حَرَامِ كِرْدِه اِنْجِه آوازِ بَر دَا شْتِه سَوْدِه اَدِه اِي
 تَعْظِيْمِ غَيْرِ خُذِ اَوَّلِ دَوَمِ دَر جِز وِهْ شَمِ دَر رُكُوعِ نَبَحِ دَر سُوْرَةِ اَنْعَامِ
 قُلْ لَا اَجِدُ فِي مَا اَوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَيَّ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ
 مَيْتَةً اَوْ دَمًا مَسْفُوحًا اَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَاِنَّه رِجْسٌ اَوْ نَفْسًا اَهْلُ لَيْغِيرِ اللَّهِ بِه
 يَعْنِي بِلْگَوِ اِي بِسَبْعِه كِه نَحْيِ يَابِمْ دَر اِنْجِه وَحْيِ كِرْدِه شُدِه اَسْتِ بِر سَوِي
 مِنْ حَرْزِي حَرَامِ كِرْدِه شُدِه بِر خُورَنْدِه كِه بَخُور دَاوَر اِگَرِ اَنَكِه يَابَشْدِه
 اَنْ جِز مَر دَارِ يَا خُونِ رَوَانِ يَا گُوشْتِ خُوكِ بِسِ بَدِ سَبْعِه
 اَدِلِيْدِه اَسْتِ يَا بَابَشْدِه فَسِ وَاَنْ جَانُوْدِي اَسْتِ كِه آوازِ بَر دَا شْتِه
 شُدِه اَسْتِ بَر اِي تَعْظِيْمِ غَيْرِ خُذِ اَبَانِ جَانُوْرِ سَبْعِ دَر جِز وِ
 بِتَارِ دُوْهَمِ دَر رُكُوعِ بَسْتِ وَبِكُمِ دَر سُوْرَةِ نَحْلِ اِنْمَا حَرَمَ عَلَيْكُمْ
 الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلُ لَيْغِيرِ اللَّهِ بِه وَجَزَائِنِ نَبَسْتِ
 كِه خُذِ اِي تَعَالِي حَرَامِ كِرْدِه بِر شَمَار دَار رَاو خُونِ رَوَانِ رَا
 گُوشْتِ نُوَكِ رَاو اِنْجِه آوازِ بَر آوَرْدِه شُدِه اِنْدِه بَر اِي تَعْظِيْمِ غَيْرِ خُذِ اِي
 تَعَالِي بَانِ بِحَرْفِ چَا رَمِ دَر جِز وِ شَمِ دَر رُكُوعِ نَبَحِ دَر سُوْرَةِ مَائِدَةِ
 حَرَمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلُ لَيْغِيرِ اللَّهِ بِه

وَالْمَنْخَنِقَةُ وَالْحَوْقُ وَذُو الْقُرْظَةِ وَالنَّطِيجَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا
ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ حرام کرده شده است بر شما
مردار و خون روان و گوشت خوک و آنچه آواز بر آورده
نبود برای غیر خداي تعالی بآن چیز و دیگر حرام کرده شده
است بر شما آنچه بنفشه درون گلو مرده باشد و آنچه بچوب و سنگ
زده شده مرده باشد و آنچه از باندی افتاده بخیرد و آنچه از جانوری
دیگر بشاخ زده شده مرده باشد و آنچه درنده را در آخور مرده
باشد و چیزی از دواباتی مانده * مگر آنچه در یابید شما از اینها ذبح او را
در حالیکه در وی چیزی حیات باشد و دیگر حرام کرده شده است
آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منسوب بود بر حوالی بیت الله که اهل
جاهلیت تعظیم آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند
و بر این گفته بر علی به معنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است آنچه
برای بت بکشند مگر فی الحسینی * فی القاموس نصب بضمه تین
کل ما یعبد من دون الله كالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت
حول البيت فنصب فیها و بنی بمع غیر الله * و فی الصراح نصب
بت و آنچه بر پای کنند بجهت پرستش * و فی البیضا و فی النصب
واحد الانصاب و هی اجزاء کانت حول البيت ینحون علیها

ويعملون ذلك قربة وقيل هي الاصنام وعلى بمعنى اللام وفي التفسير
الكبير ما ذبح على المنصب فيه وجهان احدهما ما ذبح على اعتقاد
تعظيم المنصب والثاني ما ذبح للمنصب واللام وعلى يتعاقبان
پس از کتب انعام و نفا بر ظاهر شد که حاصل معنی ما ذبح علی
المنصب چیزی که بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس در صورت
اگر مراد از ما اهل به لغیر الله هم ما ذبح لغیر الله باشد مضمون
هر دو کلام واحد خواهد شد و اگر به در ظاهر لفظ غیر عام است و
لفظ نصب خاص اما بلا حظ عرض و اصل مقصود هر دو مساوی
است پس در یک جا که از بی فائده و تطویل لاطل لازم
می آید و این خلاف بلاغت است کما هو مصرح فی کتب البیان
و دیگر آنکه بر آن نقد بر اتحاد مرطوف علیه و مرطوف لازم
می آید و حال آنکه عطف مقترضی منابرت است کما هو مذکور
فی کتب اللغة والنحو والاصول پس معلوم شد که ما اهل به
لغیر الله در معنی ما ذبح لغیر الله شمول نیست پس بالضرورة
نابت شد که به معنی ما ذبح علیه اسم غیر الله است و انکار آن
یا از جمالت است و یا از غایت قعود بالله منهما اگر کنون
حقیقت حال هر دو آیت را باید دانست که فرق در میان هر دو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیرا چه حاصل
لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیر خدا معین نموده
شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را سر کنند
و واگذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است از اینکه
وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف
او تعالی زیرا چه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل متعلق
و حاصل لفظ ثانی آنکه جانور یکم برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده
شود حرام است برابر است که نام آن غیر خوا، قبل ذبح خواه
وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلا بر زبان
آورده نه شود بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود
زیرا چه لفظ ما عام است و لفظ ذبح متعلق و ماده اجتماع صورتین
موقوفین آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم
او معین و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند *
و ماده افتراق باین وجه که اول یافته شده و ثانی آنست
که جانوری را بنام غیر خدا اصلا حظه تعظیم او مخصوص کرده و واگذارند
اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه بنودان گاو و گاو را
بنام بنان و غیر آنها نام زد کرده مری کنند و امی گذارند و تصرف

در آن بویچه من الوعد جائز نمی دانند پس آیت اولی خاص است
 و روح نذر کردن برای غیر خدا و عام است و روح ذبح * و ماده
 افراق دیگر با این وجه که صورت نایبه یا فیه نبود بدن اولی
 آنست که جانوری را به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن
 غیر بر آن جانور بر زبان اهل نازلند * پس این آیت خاص
 است و روح ذبح جانوری و عام است و روح نذر کردن
 پس از کتب لغت متهمه و تقاییر متعبره صاف ظاهر شد
 که جانوری که بر و نام غیر خدا ذکر کرده شود و بنام او نام رود
 نموده آید بعده به نیت تقرب به سوی او یا بنظر تعظیم یا بالمحاذ
 خوشنودی یا با امید جلب نفع یا بتوقع وقوع ضرر از این غیر
 ذبح کرده شود حرام است * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
 که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که
 باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولی یا خبیثی یا جانی یا بتی
 یا بحیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا که
 این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات
 هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است * اما
 این قدر دانستی است که تعظیم انبیاء و رسل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در سرع دارد است اما تعظیمیکه از قبیل عبادت است بس برای غیر خدا هر که باشد حرام مطلق بلکه کفر است * لکن افرقی در میان تعظیم و عبادت دانستن ضرور است تا یکی بدیگری خاطئه گردد و آن این است که تعظیم عبارت از قول یا فعلی که دلالت بر بزرگی، اشراف کسی کند و عبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن شام او تعالی و نذر کردن برای او سبانه و هم چنین ذبح کردن برای تعظیم او و عروجل عبادت است چنانچه در تصحیه و عقبه و امثال آنها * استر بدانکه نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت مردمان این زمان بر سه نوع جاری و ممتداست اول آنکه جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و باو شهرت داده سرکشند و بوجهی استعمال آن و به نیکی اشاع از آن رواندارند چنانچه هندوان گاو و خوک را بنام بنان و غیر آنها سر می دهند * دوم آنکه وقت ذبح نام غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبل ذبح نام آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت در میان کافران و مشرکان شایع و ذائع است * سوم آنکه او را بنام غیر خدا

به یکی از نیست های مرقومه منسوب و میسب کنند اما وقت ذبح
 بر حسب عادت خود نام خدا را می گویند بر زبان رانند اما در دل
 شکر که منزل ایشان نیست سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
 و ستم و ستمی باشد و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
 که خلط در میان طریقه کفار و مسلمانان کرده اند * و این هر سه قسم
 حرام است زیرا که آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
 همه گانه مرقوم را و مطلق است از هر یک از اینها و مخصوص و متقیه
 بصورتی نیست * و حمل بعموم نصوص و الملاق و دلائل ما و اسبابه دلیل
 تخصیص و تنقیذ آن یافته نشود و واجب است چنانچه در کتب اصول
 فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه
 و حکم العام ان یشتمل جمیع ما یتناوله قطعاً * یعنی حکم لفظ مطلق
 آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل
 می شود تمامی چیزها بلکه داخل است در * و ستم دانستی است
 که صورت ثانی که در میان عوام مسلمانان مروج است
 در آیه کریمه ما اهل به لغیر الله داخل است چرا که است
 که معنی آن ما نودی علیه اهم غیر الله گرفته شود یا ذبح لغیر الله
 گفته شود کمالاً یخفی * بلکه در آیه ثانیه اعنی ما ذبح علی النصب

نیز داخل است خواه از عبارت النص گفته شود یا از دلالت النص
اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان
هر دو آیت ظاهر شده است ^{بدر} آنکه در صورت ثانیه یعنی اگر در وقت ذبح
نام غیر خدا را ذکر کرده شود حرمت آن مترکز خواهد گشت و
مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت از آن و ثبوت حل در آن
مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حیثیت او به جرنی
دیگر متبدل گردد و مثل آنکه در ترکستان افتاده نمک شود پس
البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد * و در صورت ثالثه یعنی اگر
پیش از ذبح نام غیر خدا بر قرب او بر جانوری ذکر کرده شود
آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین
طوری که مالکش اراده سابقه برگردد و نیت ماضیه را از دل
خود بشوید و بگوید نام خدا می تعالی به نیت تقرب او سجاده
ذبح کند تا البته حلال خواهد شد * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
که بنام پیغمبری یا پادشاهی یا ولی عالم السلام و یا بنام خبیثی یا جانی
و یا بتی به یکی از اینتهای مرقومه میبند کنند و آواز بر آورند که این
جانور را بنام فلان مقرر کردم یا برای دوست بعد از آن بهمان
نیت ذبح کنند پس گوشت آن جانور حرام است اگر چه در ظاهر نام

او تعالی بفرمان رساند * زیرا چه درین صورت آن جانور منسوب
 بآن غیر گشت و منذور برای او گردید و خبث و حرمت در او پیدا
 نمید. پس محرر ذکر نام خدا در حل این ذبیحه فایده ندارد
 چنانچه دلائل آن از کتب معتبره خواهد آمد * آری ذکر نام
 خدا بر آن جانور وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قول سابق
 و نیت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب بغير خدا و تعظیم و خوشنودی
 آن از دل دود کند و بعد از آن آنرا برای خدا بدارد یا برای ضیافت
 و دعوت یا برای اکل خود مقرر کند و یا آنرا بدیگری تلک یا مثال
 آنها همانا که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت *
 پس حال این جانور منذور مثل شراب است که در وقتی که شیر
 انگور بود و اسکارا و راعا رض نه شده بود حلال بود و هرگاه که
 اسکارا و راعا رض شد حرام گشت پستروقتی که او را سر که ساختند
 باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید * هم چنین آن جانور بذات
 خود حلال بود و هرگاه مذبح نام بغير خدا و راعا رض شد حرام گشت
 و چون این نیت قبل از ذبح او دور شد باز حلالی گردید * اگر
 کسی گوید که جانور یکی برای غیر خدا نام زد کرده شود اگر حرام گردد
 پس لازم می آید که جانوری که بار داده ضیافت اند می و یا بقصد تلک

برای کسی و اشغال آن معین و مقرر کشته و بنام آن نام زد کنند
 نیز حرام گردد * و آبش آنست که صرف معین کردن جانوری را
 برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از بهر ذکر کردن
 آنکه این جانور برای قتل آن است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب
 و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است
 چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای میهمان و یا برای دیگری
 با برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه و فیکه
 جانوری را برای کسی ذبح کند و صرف اداقت خون او یعنی
 شستن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب
 شد بشک حرام است * و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین
 کنند و صرف جان آن جانور مرطوب نظر باشد و تعظیم آنکس و تقرب او
 بجان آن جانور هرگز خاطر بود پس البته حرام می شود * و این معنی
 از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصاص موضوع
 است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبیح
 لی الذنب است مستنبط است * پس معام شد که اگر جانوری را
 ای ضیافت کسی یا قصد تمایک او و اشغال آن بنام کسی نام
 کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که ای دعوت احدی

یا به جهت نروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد
و این چنین نباید فهمید که آن جانور بمجرد ذکر نام غیر خدا بر د
مثل سگ و خوک حرام می شود و حل آن بهیچ وجه متصور نیست
نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ هَذِهِ الْاَوْهَامِ فَانْهَاهَا اِنَّمَا تَنْشَأُ مِنْ هَوِّ الْاَفْهَامِ
بلکه وقتی که نام غیر خدا به نیت مذکوره مذکور شود البته آن جانور حرام
می گردد بشرطیکه این اراده و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود
باشد چنانچه تفصیل آن بفرموده تعالی خواهد آمد اما در صورتیکه نام
خدا یا تعالی شریعت دهند و باسم مبارکش نام زد کنند و از آن
رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که اسم تعالی از فضل
خود بهره نوائیکه از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح
فلان برساند پس بلا شبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت
درست است چنانچه دلائل آن بفرموده تعالی مفصلاً خواهد آمد
و حاصل آنکه اگر عانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده
که از ذبح آن جانور خون و پیزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند
و گوشت آن بآلات قصه نکنند بلکه به تبعیت ذبح باشد و هم چنین از
فلان آن شخص بخوار تعلیم و تقرب او چیزی دیگر مثل خوراندن گوشت
آن به شخص مذکور یا ایصال ثواب آن برای او ملحوظ ندارند پس درین

صورت آن ذبیحه حرام است و تفصیل آن درین رساله از کتب
متنیه و بقضای تعالی خواهد آمد فی تفسیر عبد الصمد و ذکر الامام
ابو عاصم العامری محمد بن احمد عن اصحابنا ان سلطانا
لودخل بلدا فذبح الناس الذبائح تقربا اليه فذبحها و اراقه دمها
لم يحل تناول شيء منها لانه قد اهل بها غير الله و تقرب بذبحها الى
غيره * و كان يفرق بين هذا وبين ما يذبحه الرجل لضعفه بمعنى
ان صاحب الضيف انما يتقرب الى ضعفه باللحم دون اراقه
الدم لا ترى انه لو ذبح شاة باسمه و بسميه و لم يتقرب بها اليه لم يكن
معتقرا اليه فاما ما يذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد
فانما يتقربون اليهم بالذبح و اراقه الدم دون اللحم فان اللحم
لا يحمل اليهم ولا يرجع اليهم بشيء من منافعها فلذلك افترقا * و كان
يحكيها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد
ما وراء النهر فاختلف بها فقهاء هافكتهم الى ائمة بخارا فافتوا بتكريمها
برجمه ذكر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء ما يتيه علمای
مذهب ابی حنیفه که سلطان فی اگر داخل شو و بشری پس
ذبح کنند مردمان ذبیحه را از جهت تقرب بسوی او و ذبح
آن ذبیحه و برینخن خون آن ذبیحه پس حلال نیست گرفتن بترنی

از آن به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بر آن ذبیحه
 برای غیر خدا و تقرب کرده بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی
 و بود امام عاصم که فرقی می گردید در بیان این یعنی ذبح برای
 قدوس امیر و پادشاه و در میان چهری که ذبح کند آخر امر دی
 برای مهمان خود باین معنی که مهمان در جز این نیست که تقرب می کند
 بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او و گوشت آن نه از
 جهت خون ریزی آن جانور * نمی بینی که اگر ذبح کند بزی را بنام
 آن مهمان و بسبب او و تقرب کند بگوشت آن ذبیحه
 بسوی آن مهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان
 بآن بزی * اما آنچه ذبح کرد می شود برای امراء و بوقت
 در آمدن ایشان در شهر با هنگام معاودت از سفر چنانچه رواج
 است که بطریق ثناء و بھوگ معمول دارند و این صودت
 تقرب می جویند بسوی امراء و سلاطین بذبح جانوری و
 بخون ریزی او یعنی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب
 به گوشت آن جانور به تقریب اطعام و مهمانی او و ازین جهت
 گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از منفعت های
 ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف مهمانی

که در وقت ذبح برای آن مہمان محض دعوت او بخورایند
گوشت آن مقصود می باشد * پس در میان ہر دو صورت فرق
ظاہر شد * و امام مذکور حکایت می کرد از بعض مشایخ کہ این
مسئلہ واقع شدہ بود در بعض شہر ماوراء النہر پس مابین فقہای
آن شہر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئلہ را سوی
فقہای شہر بخارا و جمہم اللہ تعالیٰ پس فتوی دادند علما ی بخارا بہ تحریم
این ذبیحہ انتہی * پس معلوم شد کہ اگر جانوری را برای ضیافت
کسی و یا بقصد تملیک احدی و امثال آنها نام زد کنند ہرگز حرام
نخواہد شد * و خلاصہ سابق و لاحی آنست کہ اگر کسی نیت کند کہ
جان این جانور را بنام فلان بہت تعظیم و تقرب او داشتم یا برای
تقرب و تعظیم او خوش خواہم ریخت و ہلاکش خواہم ساخت
پس درین صورت این جانور حرام است * برابر است کہ
وقت ذبح نام آن غیر خوانند و یا نام او تعالیٰ بر زبان راستند * و نیز
برابر است کہ جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد
کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف و دہل تعظیم و تقرب او
داشتہ باشند یا آنکہ قبل ذبح اصلاً ذکر بنام غیر یا لفظ آن
غیر نباشد بلکہ ابتداءً بوقت ذبح بہ نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند

پس ذریعین پنج صورت حرام است * اما اگر جانوری را برای
 غیر خدا ذبح نمایند یا من قصد که عرض افذبح آن جانور گرفتن گوشت آن
 برای آن غیر منقصود دارند و ذبح و خون ریزی او را صرف وسیله برای
 اخذ گوشت او دانند * و علی هذا القیاس اگر از ملاحظه آن غیر اطعام
 او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از نصفه و بگوشت او
 برای آن غیر مطاوب کنند پس در من صورت آن ذبیحه حلال
 است * و همین مدار فرق است در میان آنکه وقت قدوم بادشاهی
 یا امیری در شهری اگر اهل آن بلد و جانوری را برای تعظیم او
 ذبح کنند حرام است و در میان آنکه وقت آمدن مهمانی یا
 رسیدن احدی از سفر در خانه کمی و امثال آن اگر صاحب
 خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است * و وجه فرق
 در میان هر دو صورت آنست که در صورت اولی از
 اراقت خون آن جانور تقرب بآن پادشاه می جویند و گوشت
 آن جانور و خوراندن آن به پادشاه اصلاً مقصود و مطاوب نمی دارند
 لهذا گوشت آنرا بحضور آن پادشاه نمی رسانند بلکه در میان
 مردمان تقسیم می کنند بخلاف صوره ثانیه که گوشت آن را
 برای خوراندن آن مهمان تیار می کنند و آنرا می خورند و به تبعیت

به بیعت او دیگران را نیز می دهند* و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه نیز تعظیم مهمان و قدام از سفر ملجوظی باشد پس چرا حرام نباشد جوابش آنست که تعظیم مهمان اگر چه مطلوب می باشد اما از حیانت او بگوشت آن جانور ملجوظی باشد نه از اراقت خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود نمی باشد بلکه از دعوت گوشت آن جانور* و در فرق در میان هر دو صورت آن است که تعظیم غیر خدا بدادن پیری از اموال و در مشرع درست است اما بدادن جان حیوانی بدون دادن گوشت آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا چه دادن صرف جان جانوری برای احدی منصوص نیست بجز آنکه بنام آن ذبح کنند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم خاص برای خدا است و از جنس عبادت است و عبادت برای غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای حیانت کسی و یا بقصد تملیک برای احدی و اسثال آنها نام زد کنند هرگز حرام نخواهد شد و هم چنین با راده حیانت شخصی و یا بقصد دادن گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در درختنا را است ذبح لقدم الامیر و نحوه کواحل من العظام یعزم

لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی و ولو ذبح للضیف لافحرم
 لانه هنة الخلیل علیه السلام و اکرام الضیف اکرام الله تعالی
 و الفارق انه ان قد مها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی و المنفعة
 للضیف اولو لایمة اوللریح و ان لم یقل مها لیاکل منها بل یدفعها
 لغیره کان لتعظیم غیر الله فتحرم و هل یکفر ففیه قولان خلاصه ترجمه
 آنست که اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون پادشاه و یا وزیر
 یا نواب یا عاکم جانوری را ذبح کند حرام می شود اگر چه وقت
 ذبح نام ندای تعالی از زبان بگویند و اگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را
 ذبح کند حرام نخواهد شد زیرا پی ضیافت سته حضرت ابراهیم علیه
 السلام است و تعظیم مهمان بنور اندین طعام در حقیقت تعظیم خدا
 است زیرا پی امثال حکم او تعالی است و فرقی در میان مرد و صورت
 آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا از آن بخورد
 پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت
 مهمان است و اگر ذبح کرده پیش آن مهمان نه نهند بلکه صرف
 بلا خطه تعظیم او ذبح کرده بدیگران بدهند پس این ذبح برای
 تعظیم آن مهمان است پس حرام خواهد شد و در کفر ذایج اختلاف
 است زیستراستی است که در اینجا فائده باینکه است بگوشت

انسان باید شنید و بچان و دل باید گوشید گساینکه شربت
سینه را شعلار خود ساخته اند و هر که بدعت سینه پرداخته اند پس
اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون
فیض مشحون آیه و اذیه الهیه ای اِذَا تَنَالَىٰ عَلَیْهِمْ اَیَّاهُ زَادَ تَهُمُ اِیْمَانًا
ایشان یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیه های قرآن را
زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را * یعنی هرگاه حکمی
از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان
می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل
می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد * اما گساینکه
پیر و طریقه کفار و تابع سنت آباء و اجداد بنجار خود اند گمان
غالب است که مجیز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان
مصدق فحشای عبرت انتمای قوله او تعالی اند که در جز و هفتم
در سوره مائده است اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَیَّ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلَیَّ
الرَّسُولُ قَالُوا احْسِبْنَا مَا رَجَلْنَا عَلَیْهِ اَبَاءَنَا اَوْ لَوْ كُنَّا اِبَاءَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
هَیْ اَوْ لَا یَهْتَدُونَ * یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیایید
سوی بخیری که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع
آرید سوی پیغمبر پس می گویند که بسند است ما یان را بخیری که

یافتیم پدران خود را بران پخرا پس اسمہ تعالی در شان ایشان
می فرماید که اگر پدران ایشان پخری را نه داشتند و بجای راه
راست نیابند و آن اینست که عادت هندوان و مشرکان
است که هرگاه این کار را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام
تبی و یا شیطانی یا جنی بقصد تنزب بآنها و یا به تعظیم آنها
باصید حاجت روائی از آنها نام زد می کنند و برای او نذر می سازند
و از آنجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب قدر سابق
بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان
می آرند اما مسلمانان عوام از اهل هند و بنگاله که آباء ایشان
از قوم هندو مردود بودند این طریقه نسبت به آبائی را باقی داشته
اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقتاباء
کنمار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان
یغیر از تنزب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسبب
دادن جان جانوری پخری دیگر ملحوظ نمی باشد چنانکه از
مشاهده احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است پر
ظاهر و باهر است و آئینه تفصیل آنها بمعونه تعالی مذکور خواهد شد
لیکن ایشان در بیان کژ و اسلام غلط کرده اند که جانوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهراً بر حسب عادت اهل
 اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن بر زبان
 می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند*
 اگر کسی گوید که جانوری را اگر چه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی
 حرز می نمایم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای
 آدمی سازم پس چرا حلال نباشد* جوابش بچند وجه است
 اول آنکه وقت ذبح نام خدا اگر قن صرف بر حسب عادت
 مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان
 می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد
 و دایل بر این دعوی آنست که وقتی که سوای جانور چیزی دیگر را
 از قسم اطعمه و غیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود مانند
 می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نام زد می کنند پسر وقت
 ادای آن بخیر نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این خیر نام آن
 غیر است و هرگز نمی گویند که این خیر نام خدا است چنانچه در فاتحه
 در سمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن خیر
 یا وقت آوردن آن بخانه خود می گویند مثلاً که این خیر نام
 امام حسین است مثلاً و بعد تیاری آن وقت فاتحه عرفیه نیز

می گویند که این بخیرنام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول سود و باباً بجنباب نذر است و یا بخسرت ایشان نیاز است و امثال آنها پس ازین صاف ظاهریم، مگر دو که نام خدا وقت ذبح جانور مذکور گفتن مجرب در رواج و عادت است چنانچه بسم الله گفتن و نت خوردن و خوراندن خواه طعام حلال باشد یا حرام و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بلکه در همه کار و بار خواه آن کار شریف باشد یا خیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سرورین آنست که اکثر مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح ضرور است چنانچه کار دین و تراشیدن رگهای گردن و امثال آنها برای ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد هر چه بود و برای غیافت مسلمان باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای اضحیه و یا برای عقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای تعالی بود یعنی این همه از لوازم و شرایط طریقه اسلام است چنانچه اکثر عوام در دو سوره فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری می شمارند و می پندارند که این همه در هر فاتحه رسمیه شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام خدای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال
 ثواب برای مبتدی منظور باشد و یا برای تتریب و تعظیم
 با حدی مقصود بود یا بنام مرده میزند و رشود چنانچه این منی در میان
 ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان و خوند کاران نادانان
 معمول و مشهور است * جواب دوم آنکه منجمه شرایط ذبح
 و و شرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی
 آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی ملحوظ و مقصود
 بود پس اگر یکی ازین هر دو قوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه
 در جامع الرموز مرقوم است *فلو سمی علی ذبیحة وذبح لغيره لم یحل*
وانما قلنا لله لانه لو سمی وذبح لقل و امیرا و نحوه من العظماء لا یحل
لانه ذبح تعظیما لله لا لله تعالی ولو سمی ولم ینزل لم یحل * خلاصه عبارت
 مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید بر او اما
 ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این
 نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت
 تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال
 نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم
 خدای تعالی * و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

معظم احدی نیست نه کنه تعظیم خداوند تعظیم غیر خدا علل توحاشه *
 و نیز در حموی است ذبح هامة للضيف و ذکر ارام الله تعالى عليه بحل
 اكله ولو ذبحه لاجل قتل و امیر و واحد من العظام و ذکر ارام الله
 عليه يحرم اكله لان في المحملة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالى
 و ذکر ارام الله ايضا لهذا يضعه بين يديه لياكل بخلاف المحملة
 الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى لهذا يضع
 بين يديه لياكل بل يذفعه الي غيره * خلاصه عبارت مرقومه آنست
 که اگر کسی برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بر آن جانور بخواند
 حلال می شود و اگر وقت در آمدن امیری یادگیری از سرداران
 ذبح کند اگر به نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد
 زیرا به در صورت اول برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام
 خدا نیز بر او خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بامان
 برای خوراندن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را
 به شش مهمان می دهند و او را می خوراند بخلاف صورت ثانی که
 ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی
 و نه برای خوراندن آن امیر و همین وجه است که گوشت آن را
 به شش آن امیر نمی برند و بر سفره او نمی دهند باریکه دیگر آن بخش

می کند * و نیز از مایه قینه و درخت خار و استباه و عالم گیری
 دلائل آن خواه آمد * و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری
 نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطره و باشکر بر امر دیگر باشد
 آن جانور حرام می گردد چنانچه در مهابه در کتاب الذبائح
 است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التعمية حل
 ولو عطس عند الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد
 علی الغنمة دون التعمية * خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح
 جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این گنمتن
 من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده
 کند حلال می شود * و اگر وقت ذبح جانوری عطره زند پس الحمد لله
 بگوید و از گنمتن آن بکلمه شکر بر عطره مقصود دارد حرام می شود
 زیرا چه درین صورت از گنمتن الحمد لله شکر بر عطره مراد شده که گنمتن
 نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا
 برای ذبح مستحق نه شد * و علی هذا القیاس در صورت
 مسئوله یعنی بر تقدیریکه وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند
 اما ترتب و تعظیم غیر خدا المأخوذ باشد و ادای نذر بغیر الله مقصود
 بود پس گنمتن بکلمه بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه بر عایت عادت مسلمانان است چنانچه
 سابق گفته شد * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئوله
 نام او تعالی وقت ذبح گفتن صرفاً حسب عادت و رواج
 خود با زبان می راند و در دل این نیت تعظیم خدای تعالی اصلاً
 مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس هل شبهه آن ذبیحه
 حرام است زیراچه نیت تعظیم الله تعالی که یکی از مشربط ذبح
 است در صورت مسئوله مفقود است * جواب سوم
 آنکه لفظ اهل در مابین به غیر الله مطلق است که وقت ذبح
 نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی حتر
 کرده شود حرام است بر ابراست که وقت ذبح او نام
 خدا گفته شود یا نه وقاعدۀ اصول فقه است که نص مطلق را
 بر اطلاق او جاری داشته نخواهد شد یعنی حکم او را بقیدی
 مقید کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است
 حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ
 مادر مابین عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده
 شود یا نام آن غیر وقاعدۀ اصولیه است که حکم العام ان یشمل
 بهمه ما یتناولہ * جواب پنجم آنکه در صورت مذکور به زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمکن می باشد پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعی است که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مردل راست چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در استیفاء و نظایر در بحث تاسیخ مرقوم است **وَإِذَا اختلف القلب واللسان فالعزم مافی القلب ویزحیث شریف متواتر انما الاعمال بالنیات** بر این معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور ان الله لا ینظر الی اعمالکم بل ینظر الی قلوبکم و فیما تلم برین مدعاشاهد صادقی * و شمر ضرب الممثل زبان زد خلائق بر این دعوی گواه و اثناعنی * بر زبان تسبیح و در دل گاد و خر * این چنین تسبیح کی دارد اثر * آری نام خدا وقت ذبح وقتی قائم خواهد داد که نیت سابقه از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل خودش در آرد چنانچه سابقاً مذکور شد و لا خائز مبین خواهد شد اما بعضی از جمال که برسم قدیم مرقوم مبتلا اند و از آباء و اجداد ابا من جد بعبادت مستمره خود مستفیم اند درین مقام کج فهمی می کنند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تعیین بانوری بنام

بزرگی بمبین قدر ملحوظ و مقصود میدارند که نذر برای خدای نمایم
و ثواب خوراندن گوشت آن روح آن بزرگ میرسانیم
جوابش بچند وجه است * اول آنست که چنانچه در باب تسمیه
سان شما مخالف جنان شماست یعنی بر زبان نام خدای آرید و
در دل تعظیم غیر خدای دارید هم چنین این سخن سزی شما بر خلاف
اعتقاد شماست زیرا چه عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تزرب
و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدا هرگز نیست * چرا که اگر
فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خوراندن
گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس
چرا از شی منذور خود می خورید و آب و آبناء خود را می خوراند
و چرا بطریق تحفه و هدیه بمردها می فرستید و بنظر حقوق دوستی
و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان
می دهید بلکه بلا خطه هل جزاء الا احسان اغنیار
ذموت و ضیانت نموده می خوراند و حال آنکه چیزی ازینها
در شی منذور جایز نیست و هرگز دفای آن نذر نمی شود بلکه ادای
آن بر ذمه ناذر باقی می ماند لهما فی الفتاوی العالمکیریه فی کتاب
الاضحیة وان اوجبت بالغذرفلیس لصاحبها ان یاکل منها شیاً

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء سواء كان الناذر غنيا او فقيرا لان
 سبيلها النصدق وليس للمتصدق ان يأكل صدقته ولا ان يطعم
 غنيا انتهى * خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر کسی اضحیه را
 نذر کند پس جایز نیست بر اعی ناذر که چیزی از ان اضحیه
 بخورد و نه اینکه اغنیاء از ان بخورند برابر است که ناذر مرقوم
 غنی باشد یا فقیر زیرا به حکم شی منذور تصدق است و منصدق را
 جایز نیست که خود از صدقه خود بخورد یا غنی را خوراند * وفي البحر
 الرائق لا يجوز دفع الزكاة الى ابيه وجاهه وان علا ولا الى ولده
 وولد ولده وان سفل وفيه اشارة الى ان هذا الحكم لا يختص
 بالزكاة بل لكل صدقة واجبة لا يجوز دفعها اليهم وقيل بالزكاة لان
 النفل يجوز للغني كما لله اشهي والصدقات المفروضة والواجبة
 كالعشر والكفارات والنذور وصدقة الفطر فانها لا يجوز صرفها
 للغني لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغني واخرج النفل
 منها لان الصدقة على الغني هبة * خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر
 و جد خود اگر چه بالا باشد جایز نیست و هم چنین دادن آن به پسر
 و پسر پسر اگر چه فروتر به دورست نیست * و این حکم بزکوة
 مخصوص نیست بلکه حکم هر صدقه واجبیه همین است اما صدقه ناله

پس جایز است صرف آن شخص غنی و ثنی و جمیع اقسام
صدقه بمنزله و واجب به شخص غنی دادن درست نیست مانند
عشره ارانی لاخراجی و جمیع انواع کفارات و مال منذور و صدقه فطره
و فی الحموی لورکب فی البحر و قد روی نفسه انه ان وصل الی الهو
ما لما ان یتقرب قربانا لازمه الوفاء و لا یأکل منه و یتصدق به
فی الفقراء لا ملی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی بر کشتی سوار
شود و نذر کند که اگر من به صحت و سلامت به خشکی برسم
تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت و قای
آن واجب است و خود بخیری از آن نخواهد خورد و به شخص غنی
خواهد داد بلکه تمامی آنرا بر فزاء و مساکین صدقه خواهد کرد
پس از افعال مذکوره شما صاف ظاهر شد که مقصود شما از نذر
جانوری بنام بزرگی همین قدر است که آن جانور را بقصد تزیین
بآن بزرگ ذبح خواهید کرد و ابرمال ثواب ثواب نورا پندن گوشت آن برای
آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لمانی الحموی حاشیه الاشباه
و النظائر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبح المقترن
بذل کرام الله تعالی اذا کان قبل قدوم عادم لیجری لضايفته و یعلم
قدومه ببرهه لذک فلا شبهة فی جوازہ بل مندوبه و فی جر از املی

فذلك المذبح واما اذا كان عند المقدم فان كان الفصل ذلك
فالتكريم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبح مباح
وما بطله انه ان طبع وقدم لا يضيف فهو للضيافة وان امر الذابح
ان يتوازع الناس كما هو معروف ببلد تنافه ولمجرد التعظيم وحكمه
ما علمت انتهى خلاصه حبارت حموی آنست که وقتی که
امیری در شهری داخل شود مردمان آنجا جانوری را برای
او بنام او تنالی ذبح کنند پس آن ذبح بر دو صورت
است یکی آنکه پیش از رسیدن او و یا پس از در آمدن
او بعد زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشت
آن سامان و اسباب ضیافت او میپا نمایند پس آن ذبح
بی شبهه جایز است بآنکه مستحب است و خوردن آن
درست است * دوم آنکه در وقت در آمدن او و در روی
او ذبح کنند و درین صورت نیز اگر همان دعوت و ضیافت
به خوراندن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس
این صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثانی
حضرت تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون در بخشن او
مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبح مثل

هر دو راست و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت
 آنرا پیش آن امیر برند و او را خوراند پس این ذبح برای
 ضیانت و دعوت اوست و بی شبهه درست است و اگر
 آن امیر را بخوراند بلکه بمردمان حواله کند تا آنها در میان
 خود بآن بخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم اوست و بی شک
 حرام است انتهی * پس ازین مضامین صاف ظاهر شد
 که هرگاه گوشت آن جانور مندوز را خود می خورید و یا بآباء و اولاد
 و اقربا و اغنیاء و دوستان تقسیم می نمایید و تمام آنرا به فقرا
 خاصه تصدق نمی کنید مفهوم شد که مقصود شما بمرد ذبح است
 برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شی حرام است *
 و هرگز نه برای خدا و ایصال ثواب آن پرورح آن بزرگ
 مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هندوان است
 که بزی را بنام بتی بلی می دهند و آنرا تبرک می پندارند و خود
 ناز و اقرباء و اجبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را
 نیز بامید شفا و برکت می دهند * اگر کسی گوید که ما ندانیم باین نیت
 که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بخویشان و دوستان
 بخورائیم خواه اغنیاء باشند خواه فقراء پس البته ایشان

را خوراندن جایز خواهد شد و مطلق نذر نمی کنم و نه برای فقرا
خاصه ^۱ نه آنکه بر من واجب آید که بفقرای تصدق کنم * و حاصلش آنکه
ماچنانکه مذکور می کنیم همچنان و فای نایم * جو آبش به دو طریق است
اول آنکه اگر نذر برای اغنیاء خاصه می کنید یعنی بنام اغنیاء مذکور
می نائید و یا برای اقربای اغنیاء یا برای گروه دیگر از قسم اغنیاء مانند
دوستان تو بگران و امیران و تاجران و امثال ایشان پس
شرعاً این نذر صحیح نیست * لما فی القنیة قال ان قدم غایبی
فلله ان اضعیف هؤلاء القوم و هم اغنیاء لا یصح * و هرگاه ثابت
شد که صورت مغروضه شما نذر شرعی نیست و بد آنچه تاویل قول و
فعل خود می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل
است پس ازین یک بودید که مقصود شما نذر برای
خدا و ایصال ثوابش بروح بزرگ که به تکلف می گوئید هرگز نیست
باینکه صرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه بر این آنکه
خوراندن خویشان و دوستان پاسبان داری مبادات
و برعایت مهابات و با احتیاط و مسم مجازات که در حقیقت مبادات
و مباحات است هرگز ثواب در آن مرسوم نیست تا بهیچ
چیز رسانیده شود پس معایوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

مجرد تقرب و تعظیم غیر خدای تعالی قصد کرده اید و این حرام عریج
نزد نامی علماء و کفر صلیح بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه
دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواه آمد انشاء الله تعالی و
طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنید یعنی تخصیص بفقراء و یا باغبان
یا باغبانها نمی کنید پس شرعاً مصرف آن نذر فقرا اند و باغبان
و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقه مذکور شد
جواب دوم از اصل سوال بعضی جمال مسلمین آنکه گوشت
آن جانور را تبرک می بندارید و خوردن و خوراندن آن موجب ثواب
می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام
حضرت بوعلی قاندر قدس سره نذر و نیازی کنند بیماران را بایستد صحت
و عافیت و کودکان را بوقوع حفظ از آفات و ایستادگی و یاد
قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع
حمل و ولادت می خوراند و همچنین نوشند بنام حضرت بابر گت
بیر بیران اعنی سید ناد مولانا شیخ عبدالقادر محی الدین
جیلانی قدس سره را بلور تبرک می خورند و صلح را می خوراندند
بکفار و مجار نمی دهند و تغییر آن نوشه زیاده از حد می نمایند چنانچه خود
مؤلف این رساله مسکنه قریه پهلوانی را که قریب شهر عظیم آباد

است. بچشم خود دیده که شخص فاتحه خوان اولاً توشه مرقومه را در بروی خود داشته حضرت پیرمهرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته استاده مدح و ثنای او شان بطور خطاب می خواند بعد حاجت خود را اذن حضرت می طلبد پستره جماعتی که در آنجا حاضر شده باشند بود ب نشسته می خورند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا آب و هن ایشان در آن توشه نافذ و پس خود ده خود را در جای که پایال مردمان نگردد می اندازند حتی که بعضی در ایشان احتیاط این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشه مرقومه آب منضمضه خود را در خندق کنذیده می اندازند و علی هذا القیاس وقت بیماری آن جنب و حیاض و نفاس را دست رسانیدن بآن نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط استیاء دیگر می نمایند و علی هذا المسئوال تعظیم استیاء منذوره بر حسب تعظیم بزرگی که بنام آن مذرمی کنند بجای آورد پس ازین افعال نیز صاف ظاهر می شود که مقصود ایشان مذره برای آن بزرگ است و هرگز ایصال ثواب بآن بزرگ منقول نیست * جواب سیوم از اصل تاویل جلال مذکورین آنست که مولانا عبدالعزیز روح فرموده اند که رای فیهما پندن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

هرگاه شما ذبح نکردن جانور بنام غیر خدا نذر می کنید اگر عوض آن
 جانور گوشت بهمان مقدار خریدیده بفراوید باید در ذبح شما آن نذر
 ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گویند که مقصود شما از ذبح
 غیر از گوشت خود را بدین برای ثواب آن مرده نود و الا تقرب
 بذبح او بآن میت کرده اید و این شرک که طریح است انتهی *
 اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر را ادا نمی شود سببش
 آنست که نذر بهمان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور
 را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل نمی مند و قدرت
 بر ادای آن دادن عوض او چگونه درست خواهد شد زیرا چه قاعده کلیه
 شرعیه است متی امکان العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل
 چنانچه وضو و نیتیم که با وجود قدرت بر آب هرگز نیتیم درست
 نیست نه بجهت آنکه تقرب بذبح او بآن میت نموده می شود *
 جوایش آنست که تخصیص مال مند و در شرع لغو است و نذر
 بآن شی مخصوص هرگز مختص نمی شود بلکه با وجود قدرت بر اصل
 شی مند و در دادن عوض آن خواه نیت آن خواهشی دیگر از جنس
 شی مند و درست است لما فی الد والاختار والند من اعتکاف
 او حج او صلوة او غیره غیر معانی لا یختص بزمان و مکان و درهم و

فقیرو فلو نذران یصدق یوم الجمعة بمكة بهذه الدراهم ولی فقیر
فلان فخالف جاز بخلاف النذر والمعلق فانه لا یجوز تعجیله قبل
وجود الشرط * خلاصه عمارت در نختار آنست که اگر نذری را
بزمانی و مکانی و بی چیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کند پس
آن نذر بآن قیود مختص نمی شود بلکه بدون آن شروط نیز ادا کردن
درست است * مثلاً اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد و بروز
جمعه در شهر که باین درسم بر این فقیر بعد از آن ناذر خلافت
آن کند مثلاً بروز پنجشنبه در شهر مدینه بدرسم دیگر بر فقیر اجنبی
صدقه و پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت
که نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلاً اگر
کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر
مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا
کردن جایز نیست فی السراجیة نذران یصدق هذه المائة
الدراهم یوم کنز الی فقیر کنز افتصلق بمائة اخري قبل مجي
ذلک الیوم الی مسکین آخر جاز و فی العالم کیریة رجل قال ان
فجوت من هذا الغم الذي انا فيه فعلي ان اتصدق بعشرة دراهم
خبز ان تصدق بعين الخبز او ثمنه یجزيه * وایضاً فیها لو نذر هذه

الله واهم بمصدق بغيرها من نذره جاز و فيها ايضار جل اشترى شاة
 الاضحية و اوجبها بلسانه ثم اشترى اخرى جازله ببيع الاولى و في
 الرسائل الزينة اعلم ان تعيين الناذر الدينار و الدرهم و الفقرة لغو
 اگر کسی گوید که مقصود از نذرها نوری بنام مبینی آن دارم
 که هر ثوابیکه از ذبح و اداقت خون این جانور حاصل شود
 بروح فلان میت برسد زیرا چه مجرد ذبح و اداقت خون نیز عبادت
 است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در
 اضحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب
 نیست بلکه مستحب است پس همچنانکه ثواب تصدق اموال
 را بروح مردهگان رسانیدن جایز است ثواب مجرد ذبح
 جانوری برای مبینی بخشیدن چاره و اتقاها باید و از آنجا که صرف
 ذبح آن جانور منظره و مندور است و گوشت آن ملحوظ و محفوظ
 نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیت ایصال ثواب آن بروح
 مبینی ادا نمیکنم و گوشت آنرا خود میخورم و بفرزند این و پدران
 و آشنایان میخورم مانند گوشت اضحیه پس ازین لازم
 نمی آید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام * علاوه برین آنکه
 اضحیه از طرف میت جایز است و مغذیش بجز ازین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن با اسم خدای تعالی و ثوابی که بر آن
 مترتب شود بآن مرد داده شود و خوردن گوشت این انجیه
 جایز است منجی را و اولاد و ابناء او را الحاقی السراجیه رجل ضعیف
 من المیت جاز و لا یلزم التصدق یا نکل الا اذا کان بامر الله و فی
 الکما دیه من ذبح عن المیت فهذا علی الوجهین اما ان یدبح
 بامر الله او بغير امره فعلی الوجه الاول لا یتناول من لحمه و هو المختار
 لان التصحیة تقع للمیت و فی الوجه الثاني یتناول و هو المختار
 لان الذبح حصل لمن مملکة و الثواب للمیت و خلاصه عبارت حمادیه
 این است که انجیه کردن از جانب مرد و برد و بجه است
 اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال
 من تصحیه از طرف من خواهید کرد پس درین صورت خوردن
 گوشت آن جایز نیست بآنکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب
 است زیرا چه انجیه مالک میت است و از جانب او تصحیه کرده
 شده است پس بر حسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق
 کردن ضرور است و دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثه
 او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تصحیه نماید پس
 برین مقدمه منجی را خوردن گوشت آن و خوردن آن اصول

به فروغ خود را بایز است زیرا چه انجیه ملک منجی است پس
 او را اختیار است که در ملک خود ببرد چه که خواهد تصرف کند انتهیه
 الترجمة * پس چنانکه ترجمه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت
 آن صحیح است پس مذکور به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق
 گوشت آن نیز چرا جائز نباشد * جوابش بدو وجه است اول آنکه تصدق
 بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیرا چه
 جان حیوان مملوک آدمی نیست و از این جا است که کشتن مولی
 غلام خود را حرام است اگر به سبب شبهه فصاص ساقط
 می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است و ما همین علت است
 که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیرا به این اقرار
 بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست
 بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح
 است زیرا چه این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن
 او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر تصرفیکه
 خواهد در شئی مملوک خود نماید چنانچه در هدایه در کتاب
 الجنایات است و فعله بنفسه هل فی الدنیا معتبر فی الآخرة
 حتی یأثم علیه * و ایضا فیها فی الکتاب الحجرات العبد مبقی علی اصل

لحرية في حق الدم مجلا بالأدمية حتى لا يصح اقرار المولى عليه
 بالحدود واقصا من خلاصة عبارات و ایه امین است که فعل
 شخص در ذات خود ردینا عفو است اما در آخرت متبر و ما خود
 است یعنی اگر کسی ذات خود را بخرافت کند یا بکشد پس
 در دنیا مواخذ آن نخواهد شد یعنی بادشاه او را بر حربه مرآت خواهد
 داد اما در آخرت گناهکار خواهد شد و غلام در حی جان خود در حکم آزاد است
 و مملوک کسی نیست و در حی قن و بدن او در حکم متاع و اسباب است
 و از این جا است که اقرار مولى بر غلام خود بحد و قصاص برای شخصی
 غیر صحیح نیست زیرا چه حد و قصاص متعلق بجان غلام است پس
 این اقرار سوى چنان غلام راجع است و جان او مملوک مولى
 نیست اما اقرار مولى به مملوکیت او برای غیر درست است
 زیرا چه مملوکیت غلام متعلق ببدن و قن او است و بدن او
 مملوک مولى است و هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس
 جان او را برای غیر جان آفرین دادن درست نیست تا
 ثواب بر آن مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن
 غیر متذرات است و دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی
 نیست پس بذریع مجرذ ذبح که حیوانات از دادن جان او است

میر جابر حوا ۴۴۴ سد زیر اچه مملوک شدن شی منذور شرط
 صحت مندر است لما فی الرضاقل الزینیه ومن شرط المنذر ان
 یكون المنذر مملوکا للناذر یعنی از شرط ایط مندر آن است که شی
 منذور مملوک نادر باشد * و در مشکوٰۃ در جلد ثالث در باب
 الایمان والنذور مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و
 سلم ولیس علی ابن آدم نذر فیما لا یملک یعنی لازم نمی گردد
 بر فرزند آدم منذور در چیزی که مالک آن نیست * و نیز در باب
 الله و راست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وفاء للنذر
 فی معصیه ولا فی لا یملک العبد یعنی صحیح نیست وفای مندریکه در
 معصیت بود و مندریکه در شی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال
 که مملوک آدمی است و بدیگری دادن جایز است پس ثواب
 بر آن نیز مترتب می توان شد پس دادن ثواب آن بدیگری
 نیز صحیح خواهد شد * پستردانستنی است که شرط صحت منذور
 چند چیز است * اول آنکه شی منذور مملوک نادر باشد چنانچه از سائل
 زینیه و مشکوٰۃ منقول شد * دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنی از
 جنس معصیت و اباحت نباشد * سیوم آنکه از قبیل عبادت مقصوده
 بود یعنی از شرط عبادت نباشد * چهارم آنکه شی منذور عین واجب نبود

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد * پنجم آنکه از جنس واجب بود
یعنی از قبیل مستحب مذ بود * ششم آنکه از جنس واجب عین بود
یعنی از نوع واجب کفایه نباشد * پس اگر کسی منذور و مأمور که ناذر
باشد مذله صحیح نخواهد شد * مثلاً بخری که هنوز آنرا نخریده است مذ
گند بعد از آن خرید کند و همچنین مذر کردن بنعلای که گناه باشد مثلاً
تلان شخص را دردن یا کشتن یا مسکه خوردن و همچنین مذر کردن
به نماز ظهر که از جانب خداوند تعالی خود واجب است و همچنین مذر
کردن به عبادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب
است و هم چنین مذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست
بلکه افشاء ابط عبادت است و همچنین مذر کردن به نماز جنازه
که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لئلا
الاهبائه والعتاير لا يلزم النذر الا اذا كان طامعة وليس بواجب و
كان من جنسه واجب علی العین فلا یصح النذر بالمعاصي ولا بالواجبات
فلونذر حجة الا هلام لم يلزمه الا واحدة ولونذر صلوة سنة وعني
الفرايض لا شيء عليه وان هني مثلها الزمة ويكمل المغرب ولونذر عيادة
المريض لم يلزمه ولونذر والتسبيحات ديكر كل صلوة لم تلزمه انتهى
جواب دوم آنکه بر قه بر تسبیح و فرض آنکه جان جانور مأمور که

آدمی باشد لیکن در میان جان جانور و اسوال دیگر فرق عظیم است و آن این است که از دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوسی مستمع می شوند و از آن رفع حاجات خود نمی کنند بخلاف جان جانور بدون جهت آن که اصلاً قابل انتفاع آدمی نیست که به کسی داده شود زیرا چه دادن صرف جان جانور به کسی بدون گوشت آن بجز ازین مقصود نیست که بنام او یا به نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فعل هیچ وجهی بر آدمی را فایده نمی رسد پس ثواب بران نیز منسوب نخواهد شد تا بدیگری چه داده شود و از آن غیر چه ساخته آید جواب سبوم آنکه مجرد ذبح یعنی اراقت خون مشروط عبادت نیست زیرا چه عبادت بر دو قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیرا چه عبادت مالی عبارت از آن است که مالی را با اثنافاج آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی بدیگر آن بخشیده شود و در صورت اراقت خون این صفت و استاماد روز اخیری که مجرد ذبح عبادت است پس بر خلاف قیاس شرعی است و مختص است با یام نحر و آن چهار روز است اول روز اخیری و سه روز بعد از آن لعافى العبادۃ

فی کتاب الاصحیه و اراقة الدم لیعت بتقویة الای مکان و زیمان فالزمان هو
 ایام النحر و المکان هو الحرم و سرش آن است که روزاضحی یوم ضیافت
 خدای تعالی مریوسین راست و همچنین سبب است که روزه در آن روز
 حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت
 او تعالی لازم می آید پس حقیقت قضیه آنی است که در روز
 اضحی ذات آنضحیه را برای خدای تعالی داد می شود اما از آنجا که
 آن روز یوم ضیافت کردن او تعالی برای سالاران است
 لهذا الله تعالی آن آنضحیه را برای ضیافت مومنین و ابرار
 می دهد بنا بر آن منضمی رامی رسد که خود بخورد و اولاد و اینها
 خود را بخوراند و همچنین علت است که در روزاضحی مستحب
 آن است که تا فراغت نازعجه اساک که گفته می شود فراغت
 از نازاد و لا قضیه نماید بعد از حرمی از آن بخورند تا انتظار می به
ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی مومنین است
 و نکته درین باب آن است که تا اول خویش و روز ضیافت
 او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که آنضحیه است متحقق گردد
 چنانچه این منبع در کتب اصول فقه در بحث قصاصات و عیاد و عیاد مرقوم
 است و در اینجا سبب حرم اهلالت که موجب ملائت است

عبادت آن مقام قیل کرده نشد و هرگاه که ارادت دوم
 در ایام نحر عبادت است پس هر کس را میرسد که جانوری
 را با شدایط انجیبه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد
 یا مرده به نیت تقرب او تعالی قربانی کند و نیز اختیار است
 که خواه بامید ثواب آن برای ذات خود تسبیح کند یا به نیت ایصال
 ثواب آن برای دیگری قربانی نماید و نکته دومین باب آن است
 که تسبیح صرف اتباع سنت حضرت خلیل الله ابراهیم علیه السلام
 است که الله تعالی به پنج بخش امر فرموده بود و آن در ایام انجیبه
 واقع شده بود و لمافی العالم کپیوفتی کتاب الاصحیة و چون تسبیح
 بر خلاف قیاس است پس دیگری را بر آن قیاس
 کردن جایز نیست لمافی کتب الاصول النص الذی علی خلاف القیاس
 يقتصر علی مورد و لا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی و لای الزمان
 یا حدیث که بر خلاف قیاس وارد شود پس آنرا در محل
 او مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست
 نیست زیرا که برای قیاس شرطی عام مشترک در میان مقبیس و
 مقبیس علیه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت مخصوص
 علیه بافته نشد پس البته قیاس با جایز خواهد شد به جهت

فقهه ان شرط قیاس و هرگاه مجرد ذبح در غیر ایام غیر عبادت
 نیست پس بذکره مجرد ذبح جانور بدون توضیح جایز نیست زیرا چه
 منجمه شرایط مذکور آن است که شی منذور را از قسم عبادت باشد
 چنانچه مفصلاً از استنباه مذکور شد و بنزد در مختار با التخصیص و
 التصریح منقول است فی الدر المختار فی کتاب الایمان ولو قال
 ان برئت من مرضی هذا ذبحت هاهنا و علی هاهنا اذبحها فیرى لا
 یلزمه شی الا اذا اراد التصدیق بلحجها ینلزمه یعنی اگر کسی گوید که
 اگر من تدرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی
 را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را
 بعد از ان صحت یافت آن کس پس اندرین صورت لازم
 نمی آید بران کس جزئی مگر در صورتیکه نیت کند صدقه دادن
 گوشت آن بزی را پس البته مذکور موقوف صحیح خواهد شد و ادای
 آن بر او واجب خواهد گردید و بنزد در ساله زینیه موقوف است
 قال ان برئت من مرضی هذا ذبحت هاهنا فصیح لا یلزمه ولو قال
 علی هاهنا اذبحها و تصدیق بلحجها لزمه یعنی اگر کسی گوید که اگر
 صحیح شوم از این مرض خود پس ذبح خواهم کرد و گویند می
 را بعهده تدرست شود آن شخص پس درین صورت آن مذکور

به آن مس لازم نمی آید و اگر به گوید که بر من گوشت پندی
 واجب است که ذبح خواهم کرد و او را گوشت آن را صدقه
 خواهم داد پس اندرین صورت نذر مذکور صحیح خواهد شد
 و ادای آن بر او واجب خواهد شد * آری نذر با انضیمیه صحیح است
 اندر ایام انضیمیه ذبح کردن او واجب است و در غیر آن
 ایام جایز نیست لیکن در صورت نذر بعد ذبح انضیمیه منذور
 نضیمیه قنای گوشت آن واجب است و ناذر و اصول و
 فروع او را و غنی را خوردن آن جانور جایز نیست لسانی چلبی قال
 المص یصدق الناذر بان یکون فی مملکة شاة فیقول لله علی ان اصحی
 بهذ الشاة هواء کان ذلک الموجب غنیاً او فقیراً و لو نذر ان یصحی ولم یرحم
 هیاً یقع علی الشاة ولا یاکل الناذر لان مبیلهما التصدیق و نیز در فتاوی
 عالمگیری در کتاب الانضیمیه بر قوم است و ان اوجبت بالنذر
 لیس لصاحبها ان یرحم منها شیاً و لان یطعم غیره من الاغنیاء هواء
 یکان الناذر غنیاً او فقیراً لان مبیلهما التصدیق غایب عبارت
 عالمگیری این است که اگر کسی نذر کند انضیمیه را پس انضیمیه بر او
 واجب می شود خواه آن ناذر غنی باشد یا فقیر و خوردن گوشت
 آن ناذر را و شخص غنی را جایز نیست زیرا که حکم انضیمیه منذور

در ایام نحر عبادت است و در غیر آن پس در صورتیکه کسی
تضییع گو سپندی معین مملوک خود را نذر کند و یا به نیت تضییع گو سپندی
را خرید کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیست تا آنکه آن ایام منقضی
گردد پس درین مورد و صورت قضای آن بعد از انقضای ایام
نحر بمجرذ ذبح آن جانور منذور بدون تصدق گوشت آن جایز
نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گو سپند مرقوم موجود
باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت
آن را تصدق نماید زیرا به مجرد ذبح که در ایام نحر عبادت بود
به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد
پس باصل خود که تصدق بذات شی منذور است رجوع کرد
لما فی العالم کیریة وانکان اوجب شاة بعینها و اشتری شاة
لیضیی بها فلم یفعل حتی مضت ایام النحر یتصدق بها حیمه ولا
یحوز الاکل منها فان باعها تصدق بثمنها فان ذبح تصدق بلحمها
و هرگاه ثابت شد که مجرد ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن
در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بر آن مترتب نخواهد
شد تا به دیگری چه بخشیده شود آری اگر چنین گوید که این
... انما خدای تعالی و برای او سبحانه و به تنزیب او

خداست تا گوشت آنرا بفتراید هم و ثوابی که او تعالی از فضل
 خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته
 درست است بلکه ایصال ثواب جمیع عبادات نافله بدنیّه
 و مالیّه مثل نماز و روزه و حج و صدقه و تلاوت قرآن و غیره
 بدیگری زنده باشد یا مرده و خواه وقت عمل نیت ایصال ثواب
 آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صورتها
 شریعا جایز است * لما فی البحر الرائق فی باب النیابة فی الحج
 و الاصل فیہ ان الانعان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة و صوما
 و صدقة و قرءة قران و ذکر او طواف او حجا و عمرة و غیر ذلك الی قوله
 فان صام او صلّى او تصدّق و جعل ثوابه لغیره من الاموات و الاحیاء
 جاز و یصل ثوابها الیهم عند اهل السنة و الجماعة و بهنذا یعلم انه
 لا فرق بین ان یكون المجعل له میتاً او حیاً و الظاهر انه لا فرق بین
 ان ینوی به عند الفعل للغیر او یفعله لنفسه ثم یعمل ذلك یجعل ثوابه
 لغیره لا طلاق کلامهم انتهی من البحر * و هم چنین در کتاب هدایه
 و چاپی و غیره مرقوم است * اگر کسی گوید که در بعضی تفاسیر معتبره
 مسند اوله مثل یزید و حسینی و غیره در تفسیر قول او تعالی
 و ما اهل به لغیره الله فید عند الذبح آورده پس برین تقدیر مفاد

آیه کریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود
 رام است چنانچه عادت هندوان است که هرگاه جانوری
 را برای بتی می کشند نام آن بت و وقت ذبح آن جانور
 می خوانند و در زبان هندی آن را بهوگ و بانی می گویند پس
 استدلال از آیه کریمه بر حرمت جانوریکه پیش از ذبح او نام
 غیر خدا بر او ذکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگونگی
 صحیح می تواند شد چو آبش بچند وجوه است و به اول آنکه از کتب
 لغات و تفاسیر مشهورین مقدمین ظاهر شد که اهلال به معنی مطاق
 آذاز برداشتن است مقید بقیدی نیست و قاعده کلیه اصول فقه است
 که نص مطاق بر اطلاقش جاری داشته می شود یعنی اگر دلیلی از قرآن
 و حدیث مطاق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم
 آن نیز مطاق و غام نخواهد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواهد بود ما دایمکه
 دلیل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافته نشود لما فی التوضیح حکم المطلق
 ان یجری علی اطلاقه و فی مسلم الثبوت المطلق حقیقه فی الاطلاق
 لا شیء من الحقیقه یتبرک الایل لیل صار فاما المطلق لایتبرک
 اطلاقه الابد لیل صار الخ و آیه مرقومه در قرآن مجید در چهار
 موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

بلکه در حدیث نبوی و ذکر کلام صحابی نیز یافته نه شده * پس
 تقیید بلا وجه و جیه است بلکه حدیث صحیح یعنی لعن الله من ذبح
 لغير الله رواه ابو داود و نیز مطلق است و موید همین عموم
 است یعنی نیت لغير الله قبل ذبح باشد یا وقت ذبح * پس معلوم
 شد که قید مذکور اتفاقی است نه احترازی و الا ابطال مفهوم کلام
 آمده بدون دلیل شرعی لازم می آید و تقریر آن بدو وجه است اول
 آنکه ما اهل مطلق است و تقیید مطلق ابطال صفت اطلاق آنست
 و آن جایز نیست بدون دلیل قطعی لهما فی التوضیح قوله لان اعمال
 الدلیلین واجب ما امکان و ذلك في اجزاء المطلق على اطلاقه
 و المقتید علی تقیید و عند الامکان اذ لو حمل المطلق على المقتید يلزم
 ابطال المطلق لانه يدل على اجزاء المقتید و غیر المقتید و فی الحمل على
 التقیید ابطال الامر الثاني * خلاصه آنست که اگر لفظی در قرآن
 و یا حدیث مطلق باشد یعنی مقتید به چیزی نبود پس حکم آن لفظ عام خواهد
 بود و بصورتی مخصوص نخواهد بود زیرا چه تقیید خلاف اطلاق است
 پس اگر لفظ مطلق بصورتی مقتید کرده شود اطلاق آن باطل
 می شود آری اگر لفظی دیگر بر قید آن لفظ دلالت کند پس البته
 بر حسب شرایط آن معمول خواهد شد * دوم آنکه ما اهل عام

است زیراچه لفظ ما از الفاظ عموم است و کویض عام بغير حجت
یقین جایز نیست لما فی التوضیح حکم العام عندنا ان یوجب
الحکم فی الكل لانه عندنا قطعی و ما للخاص فلا يجوز تخصیصه
و الخبر الواحد و القیاس انتهى * و هرگاه نص عام قرآنی را
به خبر واحد و قیاس شیعیه مخاض کردن جایز نیست پس
بقول بعضی مفسرین که خارج از اصول اربعه شرعیه است چگونه
جایز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکه دلیل بر تمهیم یافته شود
و عجب است از معتزین که در اکثر کتب تفاسیر متقدمه
تفسیر آیت مرقومہ مطلقا بلا قید عند الذبح آورده بان تمسک
نمی کنند باینکه آن همه را پس پشت خود انداخته اند و در بعض تفسیر
که فی الجمله بنظر ظاهر عبارت موافق غرض و مطابق عادت
ایشان واقع است بمنزل وحی منزل و با قول نبی مرسل
می انگارند و بران میانارند و تحقیق این مقام آن است که کسیکه
تعرض بلفظ عند الذبح کرده است بیان اصل مورد آیت
موصوفه نموده است و شخصی که مطلقا بلا قید مرقوم آورده است
بیان مفهوم لفظ و بدل آن کرده است پس در بیان هر دو
کلام تخالف و تعارض نیست اما کسیکه توفیق ازلی نصیب

الاشیاء در پی توفیق نمیرود و در ورطه تعارض افتاده است و پادشاه
 و بی بمنزل توفیق نمی برد. **جواب دوم** آنکه مقصود مفسرین مذکورین
 بیان شان نزول آیت موصوفه است زیرا چه عادت مشرکین مخالفین در
 زمانه سابق بآنکه درین زمان هر برین منوال است که هرگاه جانوری
 را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام
 آن بت و دود بران جانور میخوانند اگر چه پیش از ذبح نیز نام
 آن بت کمر فته باشند اما آنرا معتبر نمی دارند چنانچه در تفسیر
 کبیر و معالم التنزیل مذکور است که ان العرب کانوا یسمون
 الاوثان عند الذبح و یرفعون اصواتهم یذکرونها انتهی بخلاف عوام
 مسلمین که ایشان در میان کفر و اسلام خلط کرده اند که اولاً موافق
 رسم کافران و عادت بنودان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد
 می کنند بسترانیاً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر
 زبان می رانند اما در دل خبیث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن
 غیر باقی میماند و سرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند
 که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن
 وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد
 چنانچه در انجیه و عقیقه و فدیه و غیره و یا برای مهران باشد یا برای

و عوت و ضیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و
 خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم
 غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاته و رسمیه که سوره فاته و اخلاص
 و درود مقرر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای
 پیغمبری و یا برای پیغمبری و بزرگی بلکه برای جنی و یا برای روح
 حیثی مانند شیخ سد و وغیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاته
 چراغان شب برات و امثال آن چنانچه این معنی در میان
 خندگان و پیرزادگان جاهلان و ملاقرآنیان معمول و مروج
 است چنانچه سابق ازین مفتلا مرقوم شده است لیکن دانستی
 است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصوص کلام
 الهی نمی تواند شد زیرا به لفظ ما اهل عام است اگر چه محل نزولش
 خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام
 شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه
 باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه
 عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس
 و رماده استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص
 مورد آن اعتبار ندارد و خلاصه آنکه خصوص مورد نه خصوص

سن ۳۰ حواشی سند لما فی جمیع کتب اصول الفقه العبره لعموم اللفظ
 لا لخصوص المصیب و از آنجا است که اکثر آیات الهی و احادیث
 نبوی در مکلفات خاصه و در وقت های مخصوصه وارد شده اند
 و نیز در شان مکلفان که در آن زمان حاضر بودند نازل شده
 پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی
 هرگز در حق عموم نخلایق ناقذ و ساری و باقیات جاری و جاری
 بودی بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی اما از آنجا که
 الفاظ قرآن و حدیث عام است و بملکی و بشخصی خاص نیست
 لهذا احکام آنها در حق جمیع مکلفین بقای نوع انسانی و در باره
 جمیع اهل بلاد و فانی دنیای قانی دائم و قائم خواهد ماند و تعالی
 این دین قویم و شرع سفیم را با سطوت تمام و ثروت تام
 تا نوالی لیبالی و ایام جاری و ساری و ماضی و باقی دارد پس هرگاه که
 مدلول حقیقی و مفهوم تحقیقی آیت و اقی الهدایت مطعون رفع
 صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح باشد همان
 عموم و اطلاق در باب استنباط احکام و استخراج مسائل متعرو
 متعمد خواهد بود و از آنجا است که حضرت مولانا امام المفسرین خراسان
 رازی در تفسیر کبیر او لاد در تفسیر آیت مذکوره نظر بر خصوصیت

مورد و محل نزول او کرده تفسیر بالاخص به معنی مجازی است و تفسیر
 نموده و ثانیاً بالمحافظ اطلاق لفظ و باعتبار عموم وضع لغوی تفسیر
 آورده و مورد و را از سلف نقل کرده اما محسوم لفظ را ترجیح
 داده چنانچه در تفسیر سوره بقره فرموده است قوله وما اهل به لغير الله
 قال الاصمعی الا هلال رفع الصوت فكل رافع صوته فهو مهمل وهذا
 معني الا هلال في اللغة ثم قبل للمحسوم مهمل لرفع الصوت بالتلمیة
 والذات مهمل لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذبح ويرفعون
 اصواتهم بل كرها فمعني قوله تعالى ما اهل به لغير الله يعني ما ذبح
 للاصنام وهو قول مجاهد وضحاك وقتادة وقال الربيع ابن انس وابن
 زيد يعني ما ذكر عليه غير اسم الله تعالى وهذا القول اولی لانه اشهد
 مطابقة للفظ القرآن قال العلماء لو ان مسلماً ذبح ذبیحة وقصد
 بل بحها التقرب الى غير الله صار مرتد او ذبیحته ذبیحة مرتد
 انتهى ترجمه عبارت مرقوم سابقاً مرقوم شده است فذكر
 اما بعضی از کسانی که در میان عوام بقلب مولوی صاحب مشهور اند
 و اباً عن جد عبادات عرفیه و بدعات رسمیه گردتا راند و محبت
 رسوم کفار و مودت عادات فحار در رگ و پوست ایشان
 جاری و ساری است خصوصاً بدو و حضرات اولیاء و نازهای

همه ائمه علماء عادی و دیگران ز امدی اند و جمیع مرآسم گافران و
 نمودان که در میان این مرفوح است حی می انگارند علی الخصوص
 نذر اولیاء را که جزو ایمان بلکه عین دین اسلام می شمارند و بناویلات
 فاسده و باسندالات ضعیفه و روایات شاذه آن همه رسوم
 کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عند الذبح توهم کرده صورت
 هر قند را حلال می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس شرعی است و هم مخالف روایات فقیهیه
 و اقوال مجتهدین اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر
 متعدده و احادیث صحیحہ منقول شد فهل من مدکر فلیل کرد و مخالف
 اجماع پس بحمت قاعده اجماعیه که العبرة للعموم اللفظ لا لخصوص العیب
 و مخالف قیاس شرعی پس به سبب آنکه هرگاه جانوری که وقت
 ذبح او از زبان نام غیر خدا خوانده شود بالا مذاق حرام است
 پس جانوریکه وقت ذبح او در دل نام غیر خدا تغذیم و تقرب
 او داشته شود البته بطریق اولی حرام خواهد شد اگر چه از زبان
 نام مبارک او تعالی گفته شود زیرا چه در صوریکه لسان و جنان
 مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است
 نه عبارات زبانی و کلمات دهانی و روایات فقیهیه از کتب معتبره

مکتوب شده است و آینه نیز بقصد تعالی از کتاب های
 منتهی ده مرقوم خواهد شد *فهل من منظر فليمنظر* و از اینجا
 است که در کتب فقه حرمت ذبیحه که به نیت تزیین
 الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود و علی الاطلاق و العموماً مرقوم
 است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود
 یا قبل ذبح یا اصلاً بر زبان آورده نشود و نیز برابر است که نام خدا گفته
 شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی و کلام ربانی بقید الذبح
 بلا دلیل است بلکه تمهید مخصوص شرعی و اطلاق دلایل تمهیدی
 بر از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت
 و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است *نعوذ بالله منهم*
 و من اهلهم و نلوذ عنهم و عن اغوائهم تعالی هوای نفسانی و انجوائی
 شیطانی را از دل هوا بمنزل ایشان دور کرده براه راست رحمانی
 و نه آیت ربانی آرد زیرا که تا وقتی که هوای نفسانی تابع حکم
 ربانی نگردد هرگز ایمان و ايقان میسر نشود چنانچه در شکوه در
 باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است که قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به
 ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

و بهر و هرگز می را که آورده ام من آنرا از دین و سریت پس اگر
 مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
 پر و چه کمال و تسلیم و رضا با حکام و بی علیه الصلوة و السلام در
 وقت معارضه دایعه حی و باعهه هو پس مراد نفی ایمان کامل
 است و اگر تبعیت و را اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت اوست
 پس مراد نفی اصل ایمان است و فرموده و تابع شود و نه گفت منتهی
 و منتهی هم گردد زیرا که اینست و آنچه آن مطلقاً ممکن نیست و کمال
 نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که بهر باشد و تابع
 حی و متقادا مر باشد کذا فی ترجمه الشیخ * اگر کسی گوید که لفظ ما اهل اگر چه
 بر حسب لغت و حقیقت مطابقت است اما عادات کفار که ایشان در
 وقت ذبح نام بتان را بخوانند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او متروک
 نگردد و زیرا چه قاعده اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادات
 ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ متروک خواهد شد
 و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
 خواهد شد کما فی کتب الاصول و الحقیقة تنزک بدلالة العادة
 جوابش به و و به است * و چه اول آنکه عادت قوم کفار عرف
 عملی است و عرف قولی مقید اطلاق لفظ مطابق می شود و نه عرف عملی

لما في العناية في فصل الوكالة بالشكاح من باب الاولياء والاكتفاء
 العرف على نوعين لفظي نحو الدابة يقييد بالفرس ونحو المال
 بالابل وعلمي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الناس
 كذا اكلهم الجليل يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق اللفظ لان
 اطلاق اللفظ تصرف لفظي والتقيد يقايله ومن شرط التقابل اتحاد
 المحل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت که در عبارات کتب
 اصول مرقوم است عادت قولی است که معین اطلاق خصوص می گردد و
 چنانچه در شروح و حواشی آنها موضح است * و به دوم آنکه بطریق
 تنزل یعنی بعد تسلیم آنکه عرف علمی مقید لفظ مطلق باشد پس
 این تخصیص در باب ایمان جاری است نه در مطابق الفاظ لما فی
 الاشباه فصل فی تعارض العرف مع اللغة موضح الزیلعی ونحوه بان
 الايمان مبنية على العرف لاعلى الحقائق اللغوية * جواب سیوم از شبه
 قید عند الذبح آنکه اهلال انخیر اسد بر دو نوع است اول آنکه عند
 الذبح اهلال کند * دوم آنکه قبل ذبح اهلال کند بعد از ان هممین
 نیرت باقی و ستمر ماند تا آنکه به نیرت سابقه ذبح کند اگر چه در
 ظاهر بر حسب عادت قدیمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد
 پس در صورت اولی اهلال در وقت ذبح حقیقه و شرعا موجود است *

قریب ضرورت نایه شرعا و کما موجود و باقی است بحکم اسسحاب حال
 و بموجب قاعده کشر عیه که اذ او جل شیء و لم یطرء علیه ضله
 بحکم بوجود ذلك الشیء یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از آن
 رافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی
 که بانعدام آن تیقن نباشد مثلاً کسی وقت خروج از
 خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا
 خواهیم کرد بعد از آن از نیت سابقه برنگردد و هم منافی آن از و
 مسرزد نه شود و وقت دخول در مسجد معهود بقصد آن نیت نماند
 و نماز شروع نماید درین صورت نمازش ادا خواهد شد و نیت
 بمباقة کافی و وافی خواهد بود و لما فی الاشباه فی المبحث الباسع فی
 وقت النیة اذا تواضعا فی منزله لیصلی الظهر ثم حضر المسجد و
 افتتح الصلوة بتلك النیة فان لم یشتغل بعمل آخر تکفیه تلك النیة
 المقدمه علی الشروع و تبقی الی وقت الشروع حکما اذا لم یبدلها
 بغيرها کما فی الصوم و ایضا فی فی شرائط النیة الرابع ان لا یأتي
 بمنافی بین النیة و المفوی انتهى پس اگر قید عند الذبح
 تسلیم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مسؤله در آیت
 موصوفه داخل خواهد شد زیرا به اهللال عند الذبح عام است

که حقیقه باشد یا حکما و شرعا و در صورت هر قومه اگر چه حقیقه مستحق نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه مترض فهمیده است فعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر اینه یا تقرب غیر اینه نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی از کجایید اشهد * و خلاصه شبیه آن است که اگر قید تعظیم غیر اینه زیاده کرده شود پس اعترافات و قباحت که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بمجر د نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود * چنانچه در صورت بیع و شراء و هبیه و دیگر معاملات می گویند که این جانور بر ای فلان کس است * جوابش این است که قید تعظیم و تقرب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله است * چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در آیت کریمه وما ذبح علی الفصیب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که تسلیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام عمر خدا ذکر کرده شود پس این ذکر حکما و شرعا تا ذبح باقی می ماند اما

این بقایای عالمی در صورتی است که بعد آن خلافت ذکر سابق
یافته نه شود چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در
صورت مذکوره خلافت ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت
ذبح از اهلل بنام غیر خدا رجوع کرده اهلل بنام خدا ی تعالی
کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقه منتهی است حکما
و شرعا نیز معذور و مرفوع گشت پس چرا حلال پناه شد
چو آبش به وجود است اول آنکه در بقایای ذکر سابق بر بقای
نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی تقرب بغیر
خدا تا وقت ذبح باقی و مستقر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعا
باقی و مستمر خواهد بود و این را در صورت است اول آنکه حقیقه
موجود و باقی باشد باین طوری که تجدید او استینافاً نیت تقرب به آن
غیر خدا الذبح کرده باشد دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد
باین طوری که از نیت سابقه برگردد و آنرا از دل خود دور نکند
اگر چه وقت ذبح اعاده آن نیت سابقه نه کرده باشد زیرا چه در
شرع شریف قاعده مستمره است که وقتی که قصد و نیت امری
یافته شود بعد از آن تا وقتی که نیت و اراده سابقه را از دل
خود دور نکند یا مخالف و مناقض نیت ماخیزد یافته نه شود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی بشماره عا و حکایت ماغیه را اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده می شود * چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزه فردا کرده شود و مناقض آن یافته نه شود پس شرعا نیت نسیب گذشته اعتبار کرده به صحت روزه حکم نموده می شود * و هرگاه این قاعده شش مرتبه معاوم شد پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعا موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز مشرعا باقی ماند و هرگز منافی و متقدم نگردد * چنانچه از استیفاء و نظایر مفصلا منقول شد * پس با وجود بقای اهلال بنام غیر خدا استمرار نیت تعظیم او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب بجناب او تقدس بی هیچ قائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد زیرا به تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان هر دو شرط است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود چنانچه سابقا از جامع الرموز و غیره مرقوم شد فذکر * و سر درین باب آن است که چنانچه تسمیه مطهر ذبیحه است هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع مطهر و منجس نجس خواهد شد * چنانچه قاعده شش مرتبه است که اگر

نمی ظاهر و نمی نجس مخلوط گردد پس غلبه نجس را است و ظاهر
 است که هر چیز نجس حرام است زیرا چه انتفاع و استعمال
 نجس مطلقاً حرام است هر چه که باشد و اکل اعظم و جود انتفاع
 است چنانچه در به ایه در کتاب الامتیه به هر قوم است
 الانتفاع بالنجس حرام و لانه واجب الاجتناب و فی الانتفاع به اقتراب
 پس این ذبیحه نیز حرام است * جواب دوم آنکه منجمه شرارط
 علی ذبیحه سه شرط است * اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی * دوم
 تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچه سابقاً از جامع الرموز و در مختار
 منقول شد * سیوم اخلاص یعنی خالص کردن ذکر او تعالی از
 غیر لسانی الهدایة و القیود الذکر الخالص پس اگر یکی از این سه
 شرط فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر او
 تعالی گوید اگر چه با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند
 و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آورد اگر چه با تعظیم او تعالی و یا ذکر او
 تعالی خلط کند درین هر چهار صورت ذبیحه حرام خواهد شد * پس در صورت
 هر قوه که قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر ربانی و تعظیم جنائی او گفته
 باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در حالیکه تعظیم غیر
 در دل باقی باشد اگر چه با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحه حرام

نخواهد شد به جهت آنکه درین صورت اگر چه ذکر زبانی بنام غیر
وقت ذبح یافته نه شد اما ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی
است اگر چه بقای حکمی بود پس پیشک ذبیحه حرام است زیرا که
اخلاص دلی به تعظیم او تعالی که هشرط علی ذبیحه است درین صورت
محقق و است و نیز قاعده ششیمه است که هرگاه زبان و دل
مختلف شوند پس آنچه در دل است شتر عامه است لسانی الاشباه
فی المحدث المباح فی محل النمیة اذا اختلف القلب واللسان
فالمعتبر ما فی القلب چنانچه سابقا نیز مذکور شده است و دلایل
آن از کتب فقه و فتاوی بفضله تعالی مذکور نخواهد شد فانظر
و سر درین باب آن است که ذبح یعنی صرف ریختن خون
جانوری عبادت محضه است و مخصوص بجای عز و علا است پس
بواسطی غیر خدای تعالی بمرکز جایز نیست بلکه حرام محض بلکه کفر است
چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذابج قائل اند کما هو مرار و بجمیع ایضا تکرارا
و قاعده شریعت است که هر عبادت بهر کیفیتی و کمیتی که در شرع
وارد است در آن زیادت و یا کمی کردن از طرف خود جایز نیست
جلایه آنکه به هیچ وجه تصرف در آن درست نیست و هرگاه که ذبح
یعنی کشتن جان جانوری فسمی از عبادت است پس آن

نیز بر وجهیکه جان آفرین مقرر ساخته است به همان وجه ادا نمودن
 ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود در آن نمودن
 حرام است * و ذبح در مشرع پایین طور مأمور است که شخصی
 عاقل صاحب مات توحید جانوری را که در مشرع حلال است بآله
 تیز رگهای که در گردن حیوان است قطع کند در حالیکه از زبان نام
 شریف او تعالی بدو نضم چرنی دیگر بگوید و در ذل نیز تعظیم او تعالی
 بنیر شرکت احدی در آورد پس اگر ذابح موجد نبود یا آله تیز
 برنده نباشد ماتد آنکه از عصا سر جانوری را بشکند حرام خواهد شد *
 و هم چنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت بنام او تعالی ذبح
 کرده شود و علی بنده القیاس اگر به تعظیم غیر خدا یا باضم تعظیم
 او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد * و سر درین باب
 همان است که ذبح در مشرع عبادت است پس اگر
 بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب یحساب او تعالی خواهد بود
 و البته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا و یا تعظیم غیر خدا به شرکت
 غیر با و تعالی در ذکر ظاهری یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز
 منسوب بحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مطرود و مردود خواهد بود
 و بی شک حرام و نجس خواهد گردید * و نکته درین باب آن

است که شریک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات
 خواه در صفات مبنی بر ترسین افعال است نزد حضرت واحد
 احد متوحد تعالی عما یشرکون و تقبل من عما یقولہ المشرکون و تنزه
 عما ینسبہ الضالون لهذا فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک
 به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی خدای تعالی هرگز نیامرزد
 شرک را و پیامرزد سوای شرک را برای هر که بخواهد و در صحیح
 مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال و هو الله ﷻ قال الله
 تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک من عمل عملاً اشرك فیه معی
 غیری ترکته و شرکته فی روایة فانا منه بری و هو الذی عملہ
 ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی فرمود که
 من بے نیازترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد
 کاری را که شریک گردانید در آن کار با من غیر مرا بگنجد
 آن کار را و شرکت او را و در روایتی آن است که پس
 من بمنزله آن کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد
 برای او یعنی آن پیغمبر برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم
 آن را زیرا چه چون به سبب شرک خبیث در آن پیدا گشت
 پس قابلیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد و آن چیز

هر دو درگاه احد و آن شخص را نده بارگاه همد گشت
 والعیاذ بالله منه پس هرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت
 است تعظیم غیر خدا ملحوظ گشت در حقیقت این عبادت برای غیر خدا و
 نه بدست بی شبهه خشی قوی در وی پیدا شد که بدتر از مردار گشت زیرا که
 هر دو بدون تعظیم خدا مقبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا گشته
 گشته است و از اینجا است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص
 برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت
 است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی و هرگاه اخلاص
 در عبادت شرط است پس الحاط نیز در عبادت گنجایش ندارد
 چنانچه او تعالی فرمود و ما امر و الا لله عبد الله مخلصین له الدین
 حنفاء حکم کرده نه شد مگر آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص
 کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بیزارند از جمیع
 ادیان دیگر و چون قصد و لحاظ غیر در آن دخیل یافت هرگز اخلاص
 مستحق نه شد پس همانا که از درج مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب
 است که در حدیث صحیح وارد است که ریایع عبادت فعلی
 برای معنای کنانیدن غیر و هم چنین بمعنی عبادت قوی
 برای ستوانیدن دیگر می قسمی از شرک است چنانچه در مشکوٰۃ

شریف است که الریاء الشریک و این چهاره را سه بار فرمودند
و وحش همان است که هرگاه در عبادت عملی یا قولی ملاحظه غیر و
قصد آن مداخلت یافت بوی تیرک پیدا کرد و بدربنه قبول عروج
نیافت بلکه در در که رود و طرد بیفتد پس ذبح جانوری یا ذک
نوبانی بنام خدا و یا تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابیه
بانماز بار یا دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود و غیره برای خدا
می کند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدای نماید اما در
دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بغیر او مقصود می دارند
و سر درین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و
مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف
که در ابتدای مشکوٰۃ وارد است انما الاعمال بالنیات و انما لكل
امرء ما نوي یعنی بجز این نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت
است و بجز این نیست که برای هر مردی چیزی است که نیت آن
کرده باشد و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صورکم و
اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدینسانکه الله تعالی
نظر نمی فرماید به سوی صورت های شما و اموال شما و لیکن نظر می فرماید
به سوی دل های شما و اعمال شما * پس ظاهر شد که تسبیح خدا از زبان

باینست تعظیم غیر در جهان اصلاً مشرعا معتبر نیست بلکه معتبر همان
 است که در روان است و نیز قاعده شرعی که اذا اختلف
 القلب واللسان فالاعتبوما فی القلب علی ما مومن الاشباه *
 و هرگاه جانور مرقوم به سبب نیست تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او
 محل شرک شود شرک نزد او تعالی نجاست است و ازینجا است که
 او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی افما المشرکون
 نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است
 علاوه بر این آنکه در صورتیکه نام غیر خدا را در وقت ذبح جانوری
 بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک
 زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت
 ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیحه حرام و نجس خواهد شد
 و باعث آن شرک نهانی است * اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول
 قید مذکور اعمی لفظ عند الذبح مبرد و صورت مرقوم را اعمی ذکر
 حقیقی و حکمی را جمع در میان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا به
 صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی به آبش
 اولاً آنکه مفسر که قید مرقوم را در تفسیر خود با آورده اند شافعی
 الحمد لله اند و زردستان جمع بین الحقیقة و المجاز درست است

کما فی کتب الاصول پس این اعتراض بر حقیقان موجه نمی شود
 زیرا چه ایشان قیه نمی دهند بلکه تجویز هم نمی کنند و از آنجا که اکثر
 اهل فاسیر متقدمین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً
 فاسیریکه درین دیار مروج است اکثر ازان مالیت ایشان
 است چنانچه پیرضادی و جلالین و کشاف و همزه پستن اگر کسی
 از حقیقان متأخرین بحجت نسبت شان دو مبراسری هم چنان
 عبارت را نقل کرده یا ترجمه نموده به عجب چنانچه صاحب
 تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است * جواب ثانیا آنکه
 درین جامع بین الحقیقه و المجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیرا چه
 مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است
 بهر دو صورت و او عموم مجاز نزد حقیقان جایز است کما فی کتب
 الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضرور است و درین جا کدام
 قرینه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل
 همین قرینه قویه کافی است که متعرض از ان عنفات نموده است *
 و ثانیا آنکه کلام در اصطلاحات شرعیه است و اصطلاحات شرعی اگر چه
 به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرع حقیقت است مجاز
 فی سبب حتی که محتاج بسوی قرینه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلکه بخند عند الذبح آنست که بوسه‌مانه قید عند الذبح اتفاقی
 نباشد بلکه احترازی بود پس قائله اشش این تواند بود که
 حرمت آن جانور بر تقدیری است که اهلال در وقت ذبح
 موجود و باقی باشد یعنی اگر قبل از ذبح ^{میش} اهلال سابق در گزند
 و از آن نیست باز گردد و خالصه نه ذبح کند حلال خواهد شد و
 یا آنکه جانور مندر مرقوم را پیش از ذبح او بگز و شود یا بکسی
 بدهد تا البته اهلال مستقیم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقی نخواهد بود
 پس قیده کور احتراز از این صورتهای باشد پس می‌گوییم که با وجود
 این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی‌تواند شد
 جواب پنجم آنکه از آنجا که آیت موصوفه ظاهر اشامل است
 تمایک را که برای غیر الله نموده شود یعنی جانوری که آواز
 برداشته شود بر او نام غیر خدا بقصد تمایک او برای آن غیر
 پس متوهم می‌شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه
 بر دین نام انسانی بر جانوری بقصد تمایک او برای آن در شرع
 درست است پس ممکن است که مفسرین عقیدین غرض
 از قیده کور اخراج صورت تمایک را قصد کرده باشند و حاصلش
 آنکه جانوری که بنام غیر خدا مکرر کرده شود وقتی حرام است که

مقصود نادر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این
جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند. بخلاف صورتهای
تمایک که این مقصود در آنها مفقود است * پس با وجود احتمال
مرقوم نمک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون
لفظ عام است جانور و چیز دیگر را پس مختل است که مراد
منسبین مذکورین از قید مرقوم تخصیص لفظ ما بحیوان
بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره
باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است
پس این قدر دانستنی است که از جوابهای مرقوم کسی
گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و موافق این رساله
آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف
روایت و درایت است چنانچه مفصلا مذکور شد بحالا مرید علیه
صهرت بلحاظ ارخامی عنان و توسیع میدان جولان و بلا حطه
توفیر الزامات و تمکیر افادات این احتمالات عقاید و تقریرات
دقیقه به معرض بیان و بسط شد بیان آورد و در حقیقت جواب
حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا
عبدالعزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عزربان اشاره فرموده اند

معنی همان القول ما قالت جزام و ان کثر التعجب في الكلام و این
 قابل البضا عه و کثیر اثباته اگر چه درین باب
 بسیار دست و پا زده و حکم مذکور را به منصف بیان جلوه عیان
 داده و هر دغوی را بوجه شنی آفات نموده و بدلائل قطعی
 و بر این یقینیه بیایه ثبوت رسانیده و دفع معارضات و رفع
 شبهات حتی الامکان کرده اما فضل تقدم و شرف سبق
 هر جنب علی قیاس است قدس الله سره الحریز
 فلو قبل بها ما بکیت صباية و جعل يشفيت النفس قبل التنفيم
 و لکن بکت قبلي فهیج لی و البکا بها فقلت الفضل للمتقدم
 و اگر کسی را اشتباهه خطور کند که در صورتیکه معنی ما اهل به غیر الله
 مانودی علیه اسم غیر الله باشد و قید عند الذبح نیز متعبر نباشد
 و افراط که در آیه کریمه واقع است شنی عام است یعنی خواه
 من قبیل جانور باشد یا غیر آن بود از قبیل ماکولات و مشروبات
 یا از جنس دیگر مانند روسم و غیره پس اگر مراد از و بانخصوص
 جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم ادوجه
 تفسیر کلمه ما بافظ جانور چیست و جوابش آنکه از تقریرات سابقه
 و تحریرات لاحق که در اثبات معنی آیه کریمه از کتب لغات

و ثلثا سیر مبین گردید و نیز از تحریر است ماضیه که در شوا است
و جوابات مرقوم شده ظاهر و مایه و بیاثر و پیدای گشت که حاصل
معنی آیه شریفه نذر لغیر الله است و نذر لغیر الله بهر چیزیکه باشد
و برای امر که بود مطاعا حرام است و مورد آن نیز عام است
پس اگر کسی مطلق از بهر جنس بگوید یا شهادت خواه یا شهادت
مباهت خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیا و دیگر از آیت
تجیدیه مجرور و اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بقرینه
میه و تشریر و موقوفه منجیه و ملاکله السبع و ما ذبح علی انصب
و غیره تخصیص لفظ ما حیوان کرده شود بعید نیست و نیز بر عایت
شیوع عادت مردمان که اهلال بر جانوران می کنند بر اموال
دیگر چنانچه فاتحه رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند بر جنس مایوسات
و نه بر صنف در اتم و دمانیر و فلوس و غیره اگر خاص جانور مراد داشته
شود عجب نبود اما از اینجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدد
داشته باشد بلا قرینه قطعی قرآنی و بقرین دلالالت حدیث صحیح
مجمع علیه حمل آن بر احدی از معانی محتمله و بدون ورود و اجماع
مفسرین معتمدین ترجیح احدی از ماکولات متعدد بهرگز جایز
نیست لکن یکی از دو احتمال مرقوم را مبین و مشخص نمی توان

کرد بلکه همین قدر باید گفت که هر دو اسما در سبب و حکم
 است و الله اعلم بمراده و از این جا است که مفسرین محققین
 در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدده
 می دارد احتمالات عقابیه متبوعه ذکر کرده اند اما تعین یکی از آنها
 را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا چه در مشکوٰه شریف در
 کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال
 فی القرآن براهه فلیتبع مقول من النار کیسه به گوید در تفسیر قرآن
 برای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد
 پس باید که به گیر و جای نشست خود را از آتش و زرخ
 و فی روایه من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبع مقول من النار
 و نیز در کتاب و باب مرقوم مرقوم است قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن براهه فاصاب فقد
 اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند در آن از پیش
 خود پس صواب کند و در یابد حق را پس به تحقیق خطا کرده یعنی
 اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق
 او خطا کرد حکم خطا دارد و شیخ عبد الحمید دهاوی رحمه الله علیه در
 شرح این حدیث گفته که اگر تفسیر آیه کند و جزم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جزیه نقل از ائمه اهل تفسیر که برسد
 سند آن بحضرت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق
 احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط
 موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهی
 اگر کسی گوید که در صوریکه احدی جائز و می را بنام غیر
 خدای تعالی نام زد کند و یا زمینی و یا چیزی دیگر را با این لفظ که این
 چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای
 فلان پیرنزد که دم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال این ها
 اما در دل خود مراد و مقصود ازین کلام آن دارد که نذر برای
 خدای تعالی و تقرب یجناب او است و ثوابیکه از خوردن
 آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد پس این نذر
 صحیح و خوردن آن جزو محاصل آن زمین جایز است یا نه
 اگر جایز است پس کییکه بنام اولیاء نذر و نیازی کند همین
 مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی
 که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود و حال آنکه علماء
 متقدمین و فضلاء متأخرین قرناً بعد قرن باستحلال آنها فتوی
 داده اند و خود از ان مانع گشته و بدیکران رسانیده اند

غلامی پیشینان و نقبهای گذشتهگان بر این اعتراض نکرده
 و احدی از آن اعراض نه نموده پس در حقیقت اجماع تمامی مسلمین
 بر جواز و قتل آن منعقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 فرموده اند که صلوا له اللهم لعلکم ترحمون و عنده الله حسن و نیز ارشاد
 نموده اند که لا یجمع علی علی صلاة و اسأل آنها پس از آنکه
 اجماع مرقوم بسوی آنها و این همه احادیث رجوع می کند
 و الیها ذبا لله منه جو آبش موقوف بر تمهید مقدمه ایست و آن
 این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
 عوام نذر الخیر می کنند تاویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام
 را متبدل کمال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
 شایع و ضایع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
 این قدر نمی فهمد که این تاویل را یک وعذر لئیک هیچ وجه
 نادر را و هم تاویل را فائده نمی بخشد زیرا چه بپاره عوام کالانعام اند
 این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سالم
 شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نمی رانند و زیرا چه
 کسی که در دل خود خدای تعالی منظور دارد و تبرع
 بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و که ام

حاجت روداده که از زبان تدر بنام غیر خدا نماید و خود را
در صورت حرام و کفر و شرک اندازد آیا آن کس قدرت
نمی یابد که آنچه در دل دارد بر زبان نیز آورد * پس فی الواقع
این همه تاویل اقوال جمال و تصحیح افعال و اعمال ایشان
موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است فعوذ بالله
من شرور افعالهم ومن مہمات اعمالهم فی القصول العمادیة فی
فصل ما یوجب الکفر وما لا یوجبہ اعلم انه اذا کان فی
المسئلة وجوب الکفر و وجہ واحد یمنع التکفیر فعلی المفتی
ان یمیل الی الوجہ الذی یمنع الکفر تحصیفا للظن بالمسلم ثم
اذا كانت نية الغافل ذلك فهو مسلم و اذا كانت نية هو الوجه الذی
یوجب الکفر فلا ینفعه حمل المفتی کلامه علی الوجه الذی لا یوجب
الکفر و یومر بالتوبة والرجوع عن ذلك و بتجیل النکاح بعل
الاسلام * ثم ان اتی بکلمة الشهادة علی وجه العادة لم یففعه ما لم
یرجع عما قال لانه بالاتیان بکلمة الشهادة علی وجه العادة لا یرتفع الکفر
یعنی بدان که وقتی که در صورتی چند وجه دیافه شود که هر یکی
از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
تقدم و احسب است بر مفتی که بمراسم گمان نیک بر دو

بر کفر او حکم نمکند بلکه بر حسب وجهی که کفر را منع کند فتوی دهد
 پسترداشتنی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان
 وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی
 مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان
 وجه مکنز بود پس حمل مفتی کلام او را بر وجه غیر مکنز هیچ فایده
 نمی بخشد بلکه فتوی مفتی را بیگان است زیرا چه در نفس
 الامر آن کس کافر است پس اگر چه او خواهد شد بتوبه
 و استغفار و رجوع از ان قول و عمل و به تجدید اسلام و
 به ترویج ثانی باز و به خود پستربادداشتنی است که اگر
 بشخص مرقوم کلمه شهادت را بر سبیل عادت سابقه
 خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد بلکه ضرور است
 که اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سر نو ایمان آورد
 و تجدید کلمه توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمه
 شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول
 و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرفوع نمی شود
 مادامی که قول مکنز را ترک نکند و از ان رجوع ننماید و تا وقتی که کفر
 او مرفوع نشود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

بایکدیگر ضداً و دود و ضد در یک جا جمع نمی شوند انتهی پس
 بعد تمهید مقدمه مذکور بدانکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج
 است بر دو نوع است * اول آنکه آن غیر را بصورت
 سادۀ نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیردستگیر
 این جانور را یا جانوری را نذر و نیاز شما کردم قبول فرمایید
 اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد * و دوم آنکه
 بدون ندای بنویس که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
 بزرگ را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال
 آن هر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورت را در معنی
 نذر لغیر الله محکم است اصلاً احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
 زیرا که حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیت
 خلاف ظاهر هرگز مستبر و مقبول نخواهد شد * و تاویل مرقوم در
 سوال اصلاً گنجایش ندارد زیرا که قاعده اصول است که در
 هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر افظا بر معنی حقیقی او
 محمول خواهد شد تا و قبیله قرینه قویه بر خلاف آن یافته نه شود *
 و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
 است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

و مستعمل نخواهد شد زیرا بر پایه اصول
 نیست که هر کلامی که در مرادی طرح باشد حکم او لازم
 خواهد شد و محتاج بسوی نیت و ازاده نه خواهد شد
 خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای
 نذر باشد محتاج بسوی نیت نه خواهد شد لمانی الجلیبی
 حاشیه شرح الوفاية قوله ثم ان لم يفوشياً الخ اقول وجه كونه نذراً
 ان هذا اللفظ موضوع للمؤد لالة اللفظ لا يحتاج الى النية لانه حقيقة كلامه
 و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هر چه
 در نظر دیده و در ظاهر شنبه شود بر حسب آن اجرای احکام
 و نیادی نموده خواهد شد و نیز ملاحظه آنکه الفاظ ناذرین
 مبتنی بر عرف است یعنی عبارت ناذر بر مننی حرفی محمول است
 و عبارت مرقوم در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در
 مننی نذر انیرانه معروف و استعمال است چنانچه در اشباه در
 فاعله سادسه العادة محکمه مرقوم است و منها الفاظ الواقعين
 تبتنی علی عرفهم و کذا اللفظ الناذر و الموصی و الخالف پس
 بر قصد بر یک عبارت مرقوم از کسی صادر گردد و در بره قویه بر خلاف
 ظاهراً کلام او یا نه نه شود و اما تامل بخرمت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح
 کند حکم بجل آن نموده خواهد شد مگر وقتی که قرینه قطعی بر خلاف آن
 یافته شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی
 جانوری را پیش قبری یا بتی و امثال آن برده و تعظیم آنها
 کرده و ایتام در حضور و عقابا به و قرب آنها نموده و ذبح کند
 اگر چه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان داند پس بی شک
 و بلا تامل بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا که این همه
 افعال ظاهری قرینه یقینی و دلالت قویه بر ذبح غیر الله دارد
 هیچ تاویل را در آن دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل
 آن از کتب معتدیه بفضله تعالی مرقوم خواهد شد فهل من
 منتظر فلیتأمل و بالتفرض والتفدیر اگر فی الواقع ناذر مرقوم معنی حقیقی
 کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد
 دارد یعنی النما ط نذر لغير الله گوید و مقصود و ملحوظ از آن
 تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم
 و ترفیع او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر
 صرف ابصال ثواب آن نذر بروح او منظر و باشد پس
 دیاة کفایانه و همین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

و است باطن و نهان و ظاهر و علیان است
 نقد را صحیح است و مذکور حلال اما قضاء یعنی در احکام
 دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بآنکه بحرمت شئی مذکور
 مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقوم
 مطاع خواهد شد در حق او حرام است اما فی الاشباه فی المباحث
 التامع فی محل الفیة لو قصد بلفظ غیر معناه الشرعی و اما قصد
 معنی آخر کما فی الطلاق و اربعه الطلاق من وثاق لم یقبل قضاء و یدین
 یعنی اگر کسی کلامی بگوید و منعی شرعی آن اراده نکند بآنکه
 منعی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجه خود را
 بگوید که تو طالق هستی و ظاهر کند که مراد من منعی شرعی
 آن که رد یا کرده شده از نکاح است بود بآنکه رد یا کرده از قید و
 زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد
 کرد بآنکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیست
 خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و
 هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مصرح است برای خوف
 اطاعت که مفسی سومی ملائک است عبارتهای آنرا در اینجا
 نقل کرده شد اما دانستن است که بن نقد بر احکام

نذرانه جاری خواهد شد یعنی معرفت آن فقراء و مساکین
 و امثال آنها خواهند بود و ناذر را و اولاد و آباء و اولاد و اغنیاء را
 خوردن آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه مسطور و در این
 رساله نیز مذکور است و خلاصه تقریر این مقام و تحریر این
 مرام آن است که در صورتی که کسی از زبان خود نذر
 لعیراسه کند پس بر حسب ظاهر قول ناذر جمیع مسلمانان را
 واجب است که آن را بخورند و احرام دانند و هرگز او را نخورند
 مگر وقتی که نذر برای هدیه تزیین او تعالی بایقین ظاهر و آشکارا
 شود و هرگاه نذرانه متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تبادل
 آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای
 اغنیاء جایز نیست اگر کسی گوید که تسبیح کردم که آیت
 کوبه ما اهل به لعیراسه شامل است جانوری را که بنام غیر خدا
 نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیه
 شد بینه مقتضی حرمت صورت مرقومه است اما در جزو
 هشتم در رکوع اول در سوره انعام موجود است ما لکم ان لا تأکلوا
 مما ذکره الله علیه و قد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررکم
 الیه یعنی نیست مرشمار آنکه نه خورید از آنچه یاد کرده شود

ما را در بدست نیکیه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان
 فرمود بر آبی شما آنچه حرام کرده شده است بر شما گناه و قبیله
 مضطر شوید یعنی نباید خوردن آن نهی پس آیت مذکوره
 شامل است صورت مرقوم را و مقتضی حل آن است پس
 این آیت که متأخر است چنانکه نسخ آن نباشد و اگر
 بالفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام از این
 دو آیت مقدم است پس در صورتی که مرقوم تعارض آیتین
 ثابت نخواهد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع
 باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذات تعارضات ناقضا
 والاصل الاباحه یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند و یکی را
 بر دیگری ترجیح نباشد پس مرد و از در به اعتبار و احتیاج
 منقطعی شوند بعد از ان رجوع کرده می شود باصل هر شی که
 اباحت است و جوابش بر چند وجه است اول آنکه می پرسم
 که آیت ثانیه عام است جمیع جانور را که بر او نام خدا ذکر کرده
 شود و هر نهی که باشد یا خاص است بصورتی که در شرع معهود
 و معین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید
 که جانوری که بر او نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا و یا از

نیک گشته سود یا برای تنی و سنگی و قبری و امثال آنها ذبح کرده
 نمود حلال باشد و حالانکه حرمت این مورد تنها مخصوص قرآنی است چنانچه
 در آیت مرقوم و المنخنقة والموقوذة والنطيحة والامتر دية وما
 ذبیه علی النصب الخ بالغرض بیل مرقوم شده و پس معاوم شده
 که آیت مرقوم خاص است بصورتیکه نام خدا ی تعالی گفته شود
 و ذبح کرده شود بشرایطیکه در مشرع شریف مقرر و معین است
 و یکی از شرائط ذبح آن است که نیت تعظیم خدا ی تعالی کرده
 شود و اگر برای تعظیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام
 است اگر چه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته
 باشد اما مرها بقا و انفسا بما لا مزید علیه لیکن
 درین جانب نیز برای تنبیه و تذکیر عبارت دو کتاب مکراراً مرقوم
 می گردد فی جامع الرموز فلو همی علی ذبیحة و ذبیح لغیره تعالی لم یحل
 و انما قلنا لله تعالی لانه لو همی و ذبیح لغیره تعالی لایحل لانه ذبیح
 تعظیم الله لا لله تعالی و فی الدرا مختار و لو همی و لم تحضره النیة
 صح بخلاف ما لو قصد بها التبرک فی ایتل او الفعل او نوعی بها امر
 آخر لا یصح فلا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام
 در آیت اولی از امر گزناسخ نمی تواند شد که ماه و الظاهر

پس دو آیه آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت
 اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که در میان هر دو
 آیت تعارض واقع است پس دانستی است که قاعده کلیه
 اصول فقه است که هرگاه در یک صورت دلیل محرم و دلیل
 مباح هر دو جمع شوند و تاریخ آن معلوم نباشد که کدام مقدم
 است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبوی پس عمل
 به محرم کرده نخواهد شد *لما فی الاشیاء والنظایر اذا جتمع الحلال
 والحرام غلب الحرام* حدیث آورده جماعه ما جتمع الحلال والحرام
 الاغلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دلیلان احدهما
 فیقتضی التحريم والاخر الاباحة قدام التحريم وهكذا فی کتب الاصول
 یزکیاه مخافة الاملال و معترض که خیمه اذا تعارضتا قطار یحکم
 بلاصل الذی هو الا با حة را قاعده کلیه نام نهاده است منشیای
 آن سوء فہمی و لاعلمی او است بآنکه قاعده کلیه اذا تعارض المباح
 والمحرم یعمل بالمحرم منحصص قاعده مذکوره است جواب سیویم آنکه
 در صورت تعارض دو آیت قاعده اصولیه بر این نوع است که
 وقتی که در میان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بدیهت
 رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را حدیث موافق

بود در اجماع می باشد و اگر از حدیث رحمان احدی ثابت
 نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود و اگر از قول اصحاب
 نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده
 می شود پس اگر از قیاس نیز غلبه یکی بر دیگری ظاهر نه شود
 پس آن وقت باصل آن نمی که در آن تعارض واقع شده است
 حکم کرده می شود برابر است که اصل آن نمی عمل بود یا حرمت
 اما آنچه متعرض گفته که وقت تعارض آیتین مطلقا با باطل حکم
 کرده می شود پس این غلط محض و افترا می بحت است
 لما فی کتب الاصول حکم التعارض بین الايتين المصير الي العنة
 وبين السنتين المصير الي قول الصحابة وبين قولي الصحابة الي
 الفیاس وبين القیاسین الي تقریر الاصول و در صورت مرقوم
 اگر تعارض آیتین مرقومین فرض کرده شود پس بر حسب
 قاعده مرقومه واجب است که سعی حدیث رجوع کرده شود
 چنانچه حدیثی در ابراهیم شاهی از سنن ابی داود منقول است
 قوله علیه السلام لا عقر فی الاہلام ای عند القبور و ایضا فیہما ان النبی
 علیه السلام نهی عن ذبائح الجن چنانچه آئندہ بفضلہ تعالی مذکور
 خواهد شد و در دستور الفضة از صحیح مسلم و صحیح

عمری مروی است قال النبی صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالى ما ذبح امتی علی الاصنام والاوثان والاوزار والآبار والبحار والانهار والبیوت والعمیون والادیة فالذابح مشرک والمذبح روحه میتة پس این احادیث و امثال آن مرجح آیت اولی است و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومین از حدیث مرتفع نه شود پس بر طبق قاعده مذکوره ضرور است که بسوی قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه سابقا از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لو ان معلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الي غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتدة و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعده مرقومه لابدی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام غیر خدا اذ زبان گفته شود حرام قطعی است اگر چه در دل تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگر چه از زبان نام خدای تعالی بخواند
 بهجت شد که در علت حرمت که نوظیم غیر خداست در وقت
 ذبح جانور کما عرفت و متعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت
 ادلی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگر چه
 در آیت ثانیة بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر
 آیت مرقومه منحصر آن است یعنی جمله و قد فصل لكم ما حرم
 علیکم الخ صورت متنازع فیها از آیت ثانیة مذکوره خارج
 می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جمله فصل لكم ما حرم علیکم
 هست چرا که قد فعلی اشاره است به سوی ما تقدم یعنی
 انما حرم علیکم الميتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله
 الى آخر الایة و هرگاه آیت کریمه اعني ما لكم ان لا تاكلوا
 صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الایتین نیز
 ثابت نه شد پس بوجه من الوجوه حل جانور منذور مذکور ثابت
 نگردد اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سوره
 انعام موجود است کلا ما ذکرهم الله علیه ان کنتم باایاته مومنین
 شامل است صورت مرقومه را پس صراحت حکم به خوردن
 جانوریکه نام خدای تعالی وقت ذبح او گفته شود وارد است بلکه

در هجرت باز ماندن از خوردن آن نهیدمی است مستثنی
چنانچه گفته‌ام آن گفته‌ام بآیات مؤمنین ناطق بآن است جوابش
آن است که صورت مرقومه از آیت مزبوره مخصوص و منسوخ
است از آیه‌های دیگر یعنی آیه‌های سوره بقره انما حرم علیکم
المیته والدّم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله الایة و آیه‌های سوره ناید
اعنی حرمت علیکم المیته والدّم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به الی
قوله وما ذبح علی الخصب الخ زیرا که آیت مرقومه سند ربه سوال
یعنی کلامی که اسم الله علیه در سوره انعام است و این سوره در
مکه منظمه قبل از هجرت نازل شده است و سوره بقره در اول
مکه مدینه مشرف بعد از هجرت نزول یافته است و هم چنین
سوره ناید آخر سوره های قرآن است در باب نزول و نیز آیات
سوره انعام یعنی قل لا اجل فیما اوهی الی محرما الی قوله الان یکون میته
اود ما ممفوحا اول لحم خنزیرا و فسقا اهل لغير الله به بعد چند رکوع
است از آیت مذکوره یعنی کلامی که اسم الله علیه الخ پس
این همه سه آیات مرقومه ناسخ است مرآت مرقومه
سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است
من شاء فلیطالع ثمه و جواب دوم و سیوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظه آیت متذکره ما لکم ان لا تأکلوا
 الخ است مرقوم گردیده در جواب سوال ثانی نیز که بلحاظ
 آیت کریمه کلاوا مما ذکرناکم الله علیه است جاری می تواند شد
 باینکه تغییر اما نفوت تطویل و املاال فرد گذاشته بر ذمه مسلم
 و طبع مستقیم حواله نموده شد و مستحب است که اگر این همه
 تقریرات مذکوره و جوابات مزبور و در خاطر کسی چنانچه کند و
 به جبل مرکب خود و اماند و بزرگالت و نوا است و شرارت و
 عبادت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن
 می آرم که کسی را جای چون و چرا نباشد و تاویل و تغییر
 در آن کنجایش ندارد بلکه منکر آن را بر سر حد الحاد و کفر ستاند
 فعوذ بالله من ذلک و آن این است که صورت مرقوم نذر
 برای مبیت است و جمیع نذر برای غیر خدا باجماع باطل و حرام
 است پس بلاشبکه نذر مرقوم باطل و حرام است
 لما فی البحر الرایق فی فصل الفذر من کتاب الصوم و اما الفذر الذی
 ینذره اکثر العوام کأن یکون لانما غایب او مریض او له حاجة
 ضروریة فیا تری بعض قهر الصلحاء فیجعل منتهی ما را سه و یقول
 یا سید فلان ان رد غائی یا اوعوفی مریضی او قضیت حاجتی

فلک من الذقنب کذا او من الغضة کذا او من الطعام کذا او من الصاء
 کذا او من الشمع کذا او من الزيت کذا فهذه النذر باطل بالاجماع
 لوجوه منها انه نذر للمخلوق والذی للمخلوق لا يجوز لانه عبادة
 والعبادة لا تكون للمخلوق ومنها ان المنذر له ميت والميت
 لا يملك ومنها ان ظن ان الميت يتصرف في الامردون الله واعتقد
 ذلك کفر اذ قوله للاجماع ملکی خرومة الذر للمخلوق ولا ینفع ولا
 تشتغل الذمة به وانه حرام بل صحیح ولا يجوز لمخادم الشيخ اخذه
 ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا وله
 حیاة فقره اعما جزون عن الکسب وهم مضطرون فاذا علمت هذا فما
 یؤخذ من الدراهم والشمع والزیت وغیرها ینقل الی صراحی
 الاولیاء تقربا الیهم فهو حرام باجماع المصلحین ما لم یقصد ابصرنها
 الفقراء الاحیاء قولوا احل الله خلاصه ترجمه آن که نذری
 که یشترعوا می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به سفر رود و یا بیمار
 شود و یا حاجتی بیش آید پس نزد قبر بعضی از بزرگان می آید و پرده
 قبر را بر سر خود نهاده و بادب ایستاده می گوید که یا حضرت
 اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آرام گردد و یا فلان
 حاجت من آید پس برای شما این قدر زریا نقره یا

شیرینی و غیره اداکنم پس این چنین نذر باطل است
 بالاجماع یعنی بدون خلاف احدی از علماء مجتهد و جوه اول آنکه نذر
 برای مخلوق جایز نیست زیرا چه نذر عبادت است و عبادت
 ماضی برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر دوم
 آنکه آن شئی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک
 چیزی نمی شود * سیوم آنکه نذر اعتقاد می کند که آن بزرگ
 درست حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است *
 و اتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا
 رام است و ادای آن واجب نمی شود و شئی منذور
 رام است * و خادمان مقبره آن بزرگ را اگر دفن آن
 چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوجوه تعریف
 در آن شئی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر که در صورتیکه
 کسی محتاج و عاجز بود و از گرسنگی خوف هلاکت دارد
 پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی
 چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لئیر الله
 معلوم شد پس چیز نایبکیشش قرار داد لیا می برند و
 از آن چیز با نزدیک بدو نگاه ایشان می جویند حرام است

باجماع مسلمين بغير درصورتیکه محتاجان را دادن مقصود
 باشد و ایصال ثواب آنها بر روح آن اولیاء منظور بود
 نه تقرب و خوشامدی. محضرات ایشان پس البته درست است
 و ایضاً فی الفناوی العالمگیریة فی آخر باب الاعتکاف والنذر
 الذی یقع من اکثر العوام بان یأتی الی قبر بعض الصالحاء و یرفع
 هتفه قائل یا سیدی اذ اقصیت حاجتی فک منی من الذہب کذا
 مثلاً باطل اجماعاً الی قوله و اذ عرفت هذا فما یؤخذ من الذہب راہم و
 نحوہا و ینقل الخ صریح الاولیاء تقرراً الیہم فحرام بالاجماع ما لم
 یقصدوا بصرفہا للفقراء الاحیاء قولاً و افعالاً و قد ابتلی الناس بذلک انتہی
 و ایضاً فی الذہب المختار فی آخر کتاب الصوم أعلم ان النذر
 الذی یقع للاموات من اکثر العوام و ما یؤخذ من الذہب راہم و
 الشمع و نحوہا الی صریح الاولیاء تقرراً الیہم فهو بالاجماع باطل
 و حرام ما لم یقصدوا بصرفہا للفقراء الانام و قد ابتلی الناس بتلک
 ولا یمافی ہذہ الاعصار و فی شرح المتفق البقر الذی ینذره
 الکافرون باسم الآباء والاجلاد حرام لان فیہ حرمتین احدہما
 انہ ملک الناذر ولا یحوز للمو من ان یتصرف فی ملک الغیر و
 یا کل لان حق الغیر حرام والثانی ان ما یطعم الکافرون باسم

الاتباع فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان يأكل منه وكذا البقر لانه
 من ذور باهم المیت وكذا البقر الذي ينذر له الناحس بارواح المشايخ
 لانه من ذور باهم المیت انتهى * خلاصه عبارت شرح منقول
 آنكه گاوی که کافران بنام پدر آن خود یا نذرمی کنند حرام است
 زیرا چه در آن گاو از دو وجه حرمت است * اول آنكه گاو
 مذکور ملک نادر است و تصرف در ملک غیر حرام است *
 دوم آنكه بنام مردگان منذور است و منذور برای غیر خدا
 حرام است و هم چنین گاوی که بارواح اولیاء نذرمی کنند
 حرام است زیرا چه منذور بنام مرده است انتهى * اگر کسی
 گوید که عقیقه در شرع ثابت است و جزا ذین نیست که بنظر
 استبث ربو لادت مولودی گو سپندی را ذبح می کنند پس
 هم چنین وقت قدوم امیری و مانند او جانوری را ذبح کردن
 چرا جایز نباشد چنانچه در شهابل ترمذی مرقوم است که
 ابوالبیثم انصاری وقت قدوم آن حضرت علیه السلام بزی را ذبح
 کرده بود و جوابش آن است که فرق است در میان استبثار
 و تعظیم پس اگر ضیافت فادوم و اظهار بشارت قدوم او
 بموضع باشد جایز است چنانچه وقت رسیده بن شخصی از سادات یا از قوم

به کفر اذ قائل اند و اگر اذ ذبح جانوری برای شخصی صرف
 مگر فتن گوشت آن مقصود باشد و ذبح و سیاه او بود و
 هم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و بلا خطه آن شخص
 صرف اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ایصال ثواب
 آن برای آن شخص مذبح که مطلوب بود پس می شک
 حلال است و پستردانستنی است که اگر کسی به مضمون
 قیض مشحون نماید خل الايمان في قلوبهم و به نحو ای می است
 انتهای ختم الله على قلوبهم و در ضلالت و غیابت و جمالت
 و نوبت خود و مانند این همه تقریر است که در تفسیر قوله تعالی
 اهل به لغیر الله و توجیهات که در ماده کثر التبرأ منه مبین و مبهر
 شد در دل نوبت منزل و در میراث غیابت سرشت
 او بنگیرد پس دلائل شد عیه دیگر بر دعوی مرقوم که دال
 صریح و ناطق صحیح است می آورم اما از قرآن پس قوله تعالی
 وما ذبح على النصب الخ فی القاموس نصب بضمتین کل ما یعمل
 من دون الله كالنصب بالنظم والانصاب بحجارة كانت حول
 الکعبة وفي التفسير الراشد وما ذبح على النصب ای للمصب
 ای آنچه می کنند برای همان و فی التمهید العبد وما ذبح علی

آنکه نصب فيه وجهان احد هما ما ذبح على اعتقاد تعظيم النصب
 والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان * وهكذا في معالم القمزيل
 پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت یا سنگ و امثال آنها
 به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود
 به قصد تعظیم احدی یا جمعی بت و سنگ چون قبر خواہ قبر
 اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهند آواش باه آنها و
 یا به تعظیم بتی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم
 کسی زنده خواه نزد مذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها
 پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا به علت
 حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز از جن
 نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا با رقت خون حیوانی
 و از آنجا که در صورتهای مرقومه عین تعظیم غیر خدا به کشتن جان
 جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه
 سابق ازین در تفسیر همین آیت و فضلا مرقوم شد *
 اما بت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت
 که در ابراهیم شاهی و کنز العباد از سنن ابی داود و نقل کرده است
 لا یجوز ذبح الغنم والمقر عند القبور والقوله علیه السلام لا عقرب فی

الامام ابي عبد الله القمي هكذ في سنن ابي داود وكنه الا يجوز الذبيح
 على الذبائح الجليل لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء على انهم
 يكرمون مخالطة انهم لو لم يذبحوا يذبحهم الجن فاطل صلى الله عليه
 وسلم ونهى عنه وفي دستور القضاء في الباب السادس عشر من المستحسنين
 قال النبي صلى الله عليه وسلم حرم الله تعالى ما ذبح امتي على
 الاصنام والاولثان والاوزار والابار والحدار والانهار والبيوت
 والعيون والارديقة فالذبايح مشرك والمن بوحه ميتة والمروة باينة
 ودرشكوه دربله ثالث وكتاب الذبايح است واهم در جامع صغير سبطي
 لعن الله من ذبح لغير الله ونيز در سنن ابي داود است نهى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم من معاقب العرب قال داود يعني في القبور ترجمه منع
 كمر رسول خدا از بي كردن اعراب ابو داود گويد كه نزد قبور و شراح
 اين حديث نوشته اند كه در جاهليت رسم عرب بود كه جانوران
 را نزد قبور به نيت مقبور ذبح مي كردند لهذا اذبح مذكور ممنوع شد
 و در مشكوة در جلد ثالث و در باب النذور مرقوم است
 ان ذبح را بر رجل علي عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يذبحه الا
 بموافقة فاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخير فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم هل كان فيما وثن من اولثان الجاهلية

یَعْبُدُ فَقَالُوا لَا قَالِ فَبَلَ كَانُ فِيهَا عَمِيلٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ وَالْأَوَّلَا وَمَعَالِ
اَوْفَ بَنَدُ رَكَ فَاذْهَ لَا وَفَاوَلَنْزُ رَفِي مَعْصِبَةُ اللَّهِ.

یعنی نذر کرد مردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
که ذبح کند شتری را در موضع که نام او بوانه بود * پس
آن مرد نزد پسر شمر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه
پس گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع تنی از بنان
زمان جاهلیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت
آن حضرت آیا بود در وی عیدی از عیدهای اهل
جاهلیت گفتند نبود پس گفت آن حضرت وفاکن بندر خود
در ترجمه شایخ عبدالحی و هاموی مرقوم است که از بنجا معلوم
شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است و قایدان
اگر آن موضع عبید او تان و یا مجتمع کفار نبود و اگر این چنین بود
صحیح نه بود زیرا پنهان نیست و فامر نذر را در معصیت خدا انتهی *
پس از این حدیث صاف ظاهر شد که در جاییکه بشت
باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن گافران
بود یا جاییکه در آن منزه پرستش کفار باشد مانند قبر و غیره
در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بعانت قصد تعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بلکه در موضعی که منزه قصد تعظیم و
تقرب بسوی غیر خدا باشد ذبح در آنجا ممنوع است اگر چه در
حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد
اما سبب حرمت جانور مرقوم از اجماع پس در تفسیر کبیر
مرقوم است که اجمع العلماء ان مما اذبح ذبیحة وقصد
بذل بها التقرب الى غیر الله صار مرتدا و ذبیحة ذبیحة مرتد
یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند بر این که اگر مسلمی جانوری را
ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن
کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذکور مرتد یعنی در حکم مردار
و آمسین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است
و نیز در بحر الرائق چنانچه سابقا مذکور شد که الا جماع علی
حرمة الذبح للمخلوق و انه حرام بل صحت الی قوله فما یوخل
من الدارهم والشمع والزیت ونحوها وینقل الی ضرائح الاولیاء
تقر با الیهم فهو حرام با جماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع
کرده اند بر حرمت ذریکه برای مخلوقی باشد و شی
منذور حرام است پس پیرنی که از قسم درهم و شمع
و روغن و امثال آنها سوسی مقابر او گیارده می شود و تقرب

ذیبح حرام نیست زیرا چه شرکت نام غیر بانام خدا در تعظیم
 بدیج یافته شد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل
 بر قصد شرکت مرقومه است و آن درین جا مفقود است
 اما نگارنده است به جهت آنکه شرکت در تلفظ موجود است پس
 صورته موصول است اگر چه معنی قصد موصول نیست پس مشابه به
 حرام گردید و مشابهت حرام نگارنده است و سیوم موصول
 معنی لا صورته یعنی نام غیر بانام خدا در وقت ذبح در ظاهر
 عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه
 قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهم نمود و یا برای
 زید نذر کردم و بعده بهم برین قصد قائم باشد حتی که به نیت سابقه ذبح کند
 اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید
 اصلاً بر زبان نآورد و این حرام است زیرا چه نام غیر بانام
 خدا موصول است معنی قصد اگر چه در لفظ مذکور نیست و
 این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت
 شرکت غیر بانام خدا مقصود است اگر چه ملفوظ نیست و معنی
 و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شده
 است که اذا اختلف القلب واللسان فالمتعبر ما فی القلب و فی

الحمد لله المشهور انما الاممال بالنیات وانما الكل امره ما نوه الخ
 پس خالص از نام غیر که شرط حل ذبیحه است درین
 صورت مفقود است و تفصیل این بمرات و کرات
 بوجه مختلفه و مدلائل متعدده بفضله تعالی مرقوم شد اما در اینجا
 برای تمیز مخالفان و اعلام غافلان عبارت به ای که دستاویز
 ایشان است و بر حسب فهم و ذم نمود ما بر حل ذبیحه مرقومه
 دلیل می آرند نقل کرده بفضل او تعالی خود از نحو اسی عبارت منقول
 است آن ثابت و واضح و متحقق و لایح می شود * چهارم
 مفصول صورده و معنی یعنی شرکت نام غیر بانام خدا در تعظیم بدیج
 جانور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض نیافته شود چنانچه
 قبل از ذبح بگوید که این جانور را برای ابصال ثواب تصدق
 آن بنام زید ستر کردم * و یا بگوید که این جانور را برای خدا از
 جانب زید ذبح خواهم کرد * یا بگوید که این جانور را برای خوراندن
 و ضیافت زید داشتم و اسما آن بعد از آن در وقت ذبح
 صرف نام خدا بگوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نرانند و این
 صورت حلال است بالا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر بانام
 خدا وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صورتی ثابت

شد و موصول صوری که باعث کراهت است یافته نشود
 چون که شرکت غیر بانام خدا در تعظیم بدیع مقصود نیست بلکه
 صرف اوصاف ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب
 احدی در ذبح برای خدا یا ضیافت کسی مقصود است پس
 موصول مغنوی نیز مستحق گشت و موصول مغنوی که موجب حرمت
 است ثابت نگردد و هرگاه این چهار صورت معلوم شد
 پس بدانکه صاحب هدایه سه صورت را نوشته است که در آنها
 صرف ذکر نام غیر و نام خدا یافته شده است و عبارت آن این است
 و یکره ان ینذکر مع اسم الله تعالی شیئا غیره بان یقول عند الذبح اللهم
 تقبل من فلان وهذه ثلث معائل ۱ احدها ان ینذکر موصولا لامعطوفا
 فیکره ولا تحرم الذبیحة وهو المراد بما قال ونظیره ان یقول
 بهم الله محمد رسول الله لان الشریکة لهم توحد فلم یکن الذبیح
 واقعا له الا انه یکره لوجود القرآن صورة فیتصور بصورة المحرم
 والثانیة ان ینذکر موصولا علی وجه العطف والشرکة بان یقول
 بهم الله واهم فلان او یقول بهم الله وفلان او بهم الله ومحمد رسول
 الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله والثالثة ان
 یقول موصولا عنه صورة ومعنی بان یقول قبل التهمیة وقد ان

مخرج الذیحة او بعد و هذا الايام به لما روي عن النبي صلى الله
 عليه وسلم انه قال بع الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد ممن
 هب لك بالوحدانية ولي بالبلاغ والمشروط هو الذكر الشاخص المجرد
 طين ما قال ابن معبود رضى الله عنه جرد والتسمية حتى لو قال عند
 الذبح اللهم اغفر لي لا يحل لانه دعاء وهو ال **پس** صورت
 اولی به ایة آنچه درین جا صورت دوم است و صورت
 دوم این آنچه درین جا صورت اول است و صورت سوم
 آن آنچه درین جا صورت چهارم است اما صورت ثالثة مذکوره
 این مقام **پس** در به ایة اصلا مرقوم نیست و در حش
 آن است که مدار قول به ایة صرف بر ذکر نام غیر بنام خدا
 است بدون اعتبار ترتب بسوی غیر و بنای حکم صورت
 ثالثة این جابر ترتب بسوی غیر است لهذا صاحب به ایة آنرا
 ذکر کرده اما از قیود عبارت به ایة و از وضع صورت او حکم
 صورت ثالثة مذکوره این مقام مستنبط می شود زیرا که در
 صورت ثالثة به ایة مرقوم است و الثالثة ان يقول مفصلا عنه صورة
 ومعنی بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل هذه عن امة محمد الخ
پس از قید منفی صاف واضح می شود که موصول بر دو قسم

بایشان مقصودی باشد باتفاق جمیع مسلمانان حرام است
 و نیز از عالم گیری منقول شد * اعنی مایوخذ من
 الدرهم ونحوها الى ضرائح الاولیاء تقریبا اليهم فحرام بالاجماع
 اما کفر ذاج مرقوم پس در میان علما مخالفت است لیکن
 اکثر علمای محققین و فضلا می مدققین قائل به کفر او هستند
 چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر نیشابوری
 و قاضینان منقول شد * ولید کرفهل من مذکر و لبعته و فهل
 من معتبر * اما دلایل حرمت جانور مرقوم از کتب فقه و
 فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند
 کتب که متداول بین الناس و مشهور بین الموام و
 النواص است آورده شد * فی الاشباه والنظائیر فی
 المبحث الثانی من قاعدة الامور بمقاصد ما والذی یقود یكون
 للاکل ینکون مباحا و مندوبا و للاضحية ینکون عبادة و لقلدوم
 امیر و نحوه ینکون حراما و کفر علی قول * و ایضا فی الاشباه فی
 المبحث الخامس من قاعدة الامور بمقاصد ما و صرح فی البزازیة
 من العاظ الکفر ان الذی یح للمقام من حج او غزو امیر او غیره
 ینجعل الذی یوح ممتة و اختلفوا فی کفر الذی اوج و ایضا فی الاشباه

في كتاب الذبايح ذبح لقدم امير او واحد من العظماء يحرم
 ولو ذكر الله تعالى وللضيف لا وفي الدر المختار في كتاب الذبايح
 ولو رمى ولم تحضره الخية صح بخلاف ما لو قصل بها التبرك في
 ابتداء الفعل او امرا آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبح
 لقدم و الامير ونحوه كواحد من العظماء يحرم ولا نه اهل به لغير
 الله ولو ذكر اسم الله عليه ولو ذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان
 قد مهالياكل منها كان الذبايح لله والمنفعة للضيف او الوليمة او للربح
 وان لم يقبل مهالياكل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غير الله فيحرم
 وهل يكفر فقيه قولان في شرح الوهبانية في شعرة و فاعله جمهورهم
 قال كافر وقصل واهما عيب ليس يكفر وفي قرة الانظار وشرح الدر
 المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبايح المقترن بذكراهم
 الله تعالى اذا كان قبل قدم قدم قادم للتهييج لضيافته او بعد قدمه
 ببرهة لذلك فلا شبهة في جواربه بل مندوب ويجوز اكل ذلك
 المذبح واما اذا كان عند قدم قدم فان كان القصد ذلك فالحكم ما
 ذكره وان كان مجرد التعظيم فحرام والمذبح بوح ميمة وضابطه انه
 ان طبخ وقد م للضيف فهو للضيف وان امر الذبايح ان يتوازعه
 الناس كما هو المعمود في بلد تنافس لغيره ليعظم وحكمه ما علمت و

في الجوهرة الذبيح عند مري الضيف تعظيما له لا يحل اكلها وكذا عند
 قدم الامير ونحوه تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبيح
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس وفي الفصول العمادية
 في باب ما يكون كفرا من ذبيح في وجه انسان شيئا وقت قدمه
 كفرا الذبيح والمذبح ممتدة وفي تناوذه قاصيحتان وتناوذي عالم
 كبير في باب ما يكون كفرا رجل ذبح لوجه انسان في وقت
 الخلعة وما اشبه ذلك كفرا والمذبح ممتدة لا تؤكل وفي خزانة المفتين
 ومن ذبح لوجه انسان وقت قدمه كفرا الذبيح والمذبح ممتدة
 وفي التقيمية في كتاب الذبيح ذبيح لضيف شاة وممي الله تعالى
 يحل ولو ذبحه لقدم الامير او واحد من العظماء وذكر اسم الله
 لا يحل لان في الاول الذبيح لله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه
 ههنا ويأكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا
 لا يضعه عندك بل يدفعه لغيره فعلى هذا اما يفعل القصابون في
 بلدنا من اصعاد البعير بالذبيح جارتاك وقت النشار فيذبحونه
 فيه فهو ميتة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا
 قول عنه الناس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى
 العالكية في كتاب الذبيح ذبيح عند مري الضيف تعظيما له

لا يحل اكلها وكذا عند قل وم الامير او نحوه تعظيما ما اذا ذبح
 فذبح فينة الضيف لاجل الضيافة فانه لا بأس به وايضا في
 الفتاوى العالمة في فصل ما يتعلق بالتشبيه بالكفار من باب
 احكام المرتدين اگر یکی بوقت خلعت یعنی بوقت پوشیدن شر
 و بوقت تنیت از برای تشریف پوشیدن و رضای او
 قربانی کند کافر شود و این قربانی مردار باشد خوردن آن روا نبود *
 و دیگر آنکه بین جنس آنست که بر سر آب می روند و آن آب را
 می پرستند و به نیستی که دارند گویند بر سر آب ذبح
 می کنند این پرستندگان آب و ذبح کنندگان گوشت کافر می شوند
 و گوشت مردار و خوردن آن روا نبود * و فی جامع الرموز
 فلم یسمی علی ذبیحة و ذبح غیره لم یحل و اذما قلنا لله لانه لو سمی
 و ذبح لقل و م الامیر او نحوه من العظام لا یحل لانه ذبح تعظیما
 له لا لله تعالی و لهذا لا یضعه یمین ید یمه لیا کل منه بل ید فعه الی
 غیره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالی و لهذا لا یضعه لیا کل
 و فی مطالب المؤمنین ذبح للضيف شاة و سمی الله تعالی یحل ولو
 ذبحه لقل و م الامیر او لواحد من العظماء و ذکر اسم الله تعالی
 علیه لا یحل لان فی الاول الذبح لله تعالی و المنفعة للضيف و لهذا

يضعه عنده لياكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا
لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمادية في كتاب الدبايح
وانچه ذبح كندبر اسي قدوم بزرگي يادربنای جديد وگور سنان
حرام است وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز
ذبح الغنم والمقود عند القبور لقوله عليه السلام لا تقرب في الاسلام
اي عند العقور هكذا في سنن ابي داود وكل الايجوز الذي به عنده
البناء الجليل ومنه شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح
الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لو اكلوا ذبايحهم لجن
قابطل النبي صلي الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفقيه
وفي عيون البصائر حاشية الاشباه والنظائر في كتاب الدبايح
قوله ذبح لقدوم امير الحج حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح
المقترون بذكراهم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم ليهدي
لضيافته او بعد قدومه بمرهه لك فلا شبهة في جواز ذبحه
منه وبه وفي جوارا كل ذلك المذبح وما اذا كان عند المقدم
فان كان المقصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم
فحرام والمذبح ميتة وضابطته انه ان طبع وقد م
للضيف فهو للضيف وان امس الذبايح ان يتسوا زعمه

الثاني كما هو معهود ببلد تينا فهو لمجرد التعظيم وحكمه
 ما علمت وعليه يحمل كلام المص واما الذي بع عند وضع
 الجدار وعروض المرض والشفاء من مرض فلا شك في ان
 القصد هو التصديق وفي كتاب هل اية المجدي ذبح شاة
 للضيف وذكرهم الله تعالى عليه يحل اكله ولو ذبحه لاجل
 قدوم امير او واحد من العظماء وذكرهم الله تعالى عليه
 يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله
 تعالى وذكرهم له ايضا ولهذا يضعه بين يد يه لئلا ياكله
 بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى
 ولهذا لا يضع بين يد يه لئلا ياكل منها بل يدفعه لغيره وفي
 الجوهرة الذي بع عند مريض الضيف تعظيما له لا يحل اكله وكذا
 عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا بع
 هذه غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به وفي دستور القضاة
 في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي
 رجل ذبح للضيف شاة وذكرهم الله عليه يحل اكله
 ولو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء و
 ذكرهم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبح

تعظیماً له لا تعظیماً لله تعالی و لهذا لا یصح یمن یدیه لیا کل منه
 بل ید نفعه لغيره * و فی نصاب الاحتماب ما یفعله الجهلة من الذبح
 هنک قبور و المشایخ و الشهداء و غیرهم و عخل شراء الدار و علی الجناء
 الجدد و باب البیوت و عند دخول الامیر و فی وجه الافمان و ما
 اشبه ذلك فهذا یوجب الحرمة اذا کان لغير الله تعالی و ان ذکر
 اسم الله تعالی علیه و یکفرون بذلک و هذا امر غفل الناس
 خواصهم فکیف یعوامهم * پسندانستنی است که بعضی از
 عامی این دیار حل صورت متنازع فیها را از عبارت به ایه
 که در ماده ذکر نام غیر خدا با نام خدا بر ذبح مرقوم استنباط
 می کنند باین طور که صورت مرقوم را در صورت ثالثه به ایه
 داخل می شمارند و بر حسب زعم خود بر حل جانور مذکور مرقوم
 استدلال می نمایند * و حال آنکه اگر در تبیل عبارت به ایه
 و در فیود آن و در وضع صورت آن تامل کرده شود پس
 بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعی ایشان دلیل می نماید *
 و ایضاح مدار مضامین به ایه و توضیح منشأ خطای ایشان موقوف
 است بر تفصیل صورت های که در آن ذکر نام غیر و نام خدای
 تعالی یافته شود لهذا اولاً تحریر آن می کنم و من الله تعالی العالیة

(الْعَمَّاءُ فِي الْبَدَايَةِ وَالْأَهْلَاءِ وَبِفَضْلِهِ الْكَفَايَةُ وَمِنْهُ الْعَمَّةُ
 مِنَ الْغَبَاوَةِ وَالْغَوَايَةِ * باید دانست که ذکر نام خدای تعالی در
 وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است
 بآنکه از شرکت نام غیر خالص نباشد * و ذکر نام غیر و
 نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول
 صوره و منی یعنی نام غیر بآن نام خدا در وقت ذبح جانوری
 موصول و مضموم باشد از روی تلفظ و هم از روی منی چنانچه
 در وقت ذبح گوید بسم الله و یا بسم زید یا بگوید بسم الله
 و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام
 است زیراچه نام غیر بآن نام خدا موصول است در تلفظ و ذکر
 و هم در قصد و غرض پس شرکت غیر بآن نام خدا در تعظیم بذبح
 جانور موجود شد و خلوص که شرط حل است مفقود * دوم
 موصول صوره لا منی یعنی اتصال نام غیر بآن نام خدا در تلفظ و عبارت
 موجود باشد اما در منی و دلالت مستحق نباشد چنانچه در وقت
 ذبح نام غیر بآن نام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و بغیر کسر
 حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بضم دال یا بگوید
 بسم الله عن زید یا بسم الله زید بضم دال و امثال آن * درین تفهیم بر

است **صورة** و معنی **و در صورت** اولی به ایه موصول **صورة** است و معنی
 نیست و در صورت ثانیه هر دو مجتمع است و در صورت ثالثه نمرود مقتود
 است باقی ماند آنکه موصول معنی بود و **صورة** چنانچه بود و از تعلیل صورت
 اولی صحت ظاهر می شود که حرف موصول **صورة** در باب حرمت
 معتبر نیست زیرا چه **شیرک** یا **قید** نباشد بلکه **سیرت** صورت حرام
 است و در حقیقت و معنی حرام نیست پس غایت الامر اینکه موجب
 کراهت باشد پس ازین تعلیل بوضوح پیوست که موصول معنی البته
 و با فاده حرمت معتبر است و ازین جهت در بیان صورت ثالثه به ایه
 برای اخراج این صورت یعنی صورت بت ثالثه هر قومه این جا قید
 موصول معنی نوشته است علامه و به بر این آن که اگر موصول معنوی معتبر
 نمی بود پس اصلاً حاجت قید موصول معنی برای اخراج موصول
 معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که موصول **صورة** و نیز
 صاحب به ایه گفته است بان يقول قبل التسمية الى قولك اللهم تقبل
 هذه من امة محمد الخ و گفت بان يقول قبل التسمية باسم فلان
 چنانچه در صورت ثانیه ذکر کرده است و و جش همین است
 که این صورت موصول صوری و معنوی نیست بلکه موصول
 صوری است و موصول معنوی و سابق معانوم شد که صورت

رسول مغوی حرام است پس از تعالی صاحب به این باین
 توجه که در صورت موصول صورتی لافنی حرام نیست زیرا که
 شرکت باقیه نمی شود و نیز از تنقید او بقید موصول منی باین وضع که
 اگر موصول صورتی و منی به و حلال است و هم از موضع او
 صورت ثالثه را باین طور که بگوید بسم الله تعالی عن فلان
 و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمیل
 کمر و صاف می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا
 موصول منی یافته شود حرام خواهد شد پس می گویم که
 تعالی مرتوم صاحب به این و تنقید مذکور او و نه بوی مرتور او ناطق
 صادق است باین که جانوری که اولاً بنام او لیاذ غیره نذر کرده شود
 بعد ازان باقیه نیست سابقه ذبح کرده شود حرام است اگر به
 از زبان نام خدا می تعالی خوانده باشد پس کسبکه صورت
 نذر مرتوم را در صورت ثالثه به این داخل می شمارد و عل آنرا
 از عبارت به این استنباط می کند و از وضع صورت ثالثه بر
 دعوی خود استدل می کند خطای محض کرده و در ناطق فاحش
 افتاده زیرا که در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد
 نذر ای او در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

برای آن غیر فرق نموده و حال آنکه در صورت نالته به ایه نام
 غیر که قبل از ذبح مفروض است به قصد ایصال ثواب آن
 برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه من امة محمد الخ
 ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بدج
 جانور مذکور و آری در صورت نالته به ایه البته ذکر غیر برای تقرب
 بسوی او مرقوم است زیرا چه درین صورت ذبح برای
 غیر است و در صورت نالته آن ذبح از جانب غیر است
 و فرق در میان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر از ظاهر من الشمس
 و این من الشمس است نالته آنکه در صورت نالته به ایه
 اتصال صوری و معنوی هر دو منتهی است بآنکه انفصال صوری و
 معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعیه فیها که نام غیر که قبل
 از ذبح مذکور است به قصد تذکر بنام او و تقرب بسوی او
 بدج جانور مذکور است پس انفصال افطی اگر چه در صورت
 تذکر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز در آن متصور
 نیست زیرا چه تقرب بسوی غیر در آن واقع است و نیت
 آن تا وقت ذبح موجود و باقی است پس اتصال معنوی در آن
 مقرر و ثابت است و همین مدار حتمست در صورت مرقوم

است آری اصال صوری در این معدوم است اما این را
 اخباری نیست چنانچه مفصلاً گذشت بفضل تعالی *

شکر و سپاس خالق بی قیاس است که آنچه اکثر اهل این زمان
 و رباب نذر انیرانه شکوک و اوایم داشتند و بیشتر ابنای این
 دوران فسادات و شرور گماشتند به فضل تعالی دفع هر یک از آنها
 مرقوم شد و گمان غالب باینکه اعتقاد جازم است که مبتدیان
 و متعصبان عموماً و مدعیان و حامدان خصوصاً این رساله را
 دیده بخوش و خروشش آمده دلمان بطعن و افتراء و
 پتان خواهند کشود و اعتراضات بی کار و سوالات ناهنجار
 خواهند نمود ایاماً میدقوی از مضنایان و متذینان است که مهرگاه
 این نسخه را ملاحظه خواهند فرمود زبان حق ترجمان در ماده کوشش
 و سستی این احقر اعباد خواهند کشود و دعای خیر در باب
 صلاح دنیا و فلاح عقبی این اصغر الافراد خواهند نمود و ما توفیقی
 الا من الله الفضل الرحیم و ما رجا ئی الا بعضله العظیم و لا حول ولا
 قوة الا بالله العلی العظیم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی سید المرسلین شعبه غنی فی الدنیا و الدین

و آله الطاهین و صحبه الطاهین

